



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



عمر الکرما
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

سلسلہ تہذیب و ثقافت و تمدن



پیشانی

دشمنی ابن تیمیہ با اہل بیت
(تفسیر السیلاب)

پروفیسر اعلیٰ حضرت رضوی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دشمنی ابن تیمیه با اهل بیت علیهم السلام

نویسنده:

علی اصغر رضوانی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵ فهرست
۱۵ دشمنی ابن تیمیه با اهل بیت علیهم السلام
۱۵ مشخصات کتاب
۱۵ اشاره
۲۴ دیباچه
۲۷ پیشگفتار
۲۹ شرح حال ابن تیمیه
۲۹ شروع به تحصیل
۲۹ اشاره
۲۹ نسب ابن تیمیه
۳۰ جرأت و جسارت
۳۳ عصر ظهور ابن تیمیه
۳۵ برخی از فتاوا و آرای ابن تیمیه
۳۵ اشاره
۳۶ ۱. تحریم نماز و دعا در کنار قبور اولیا
۳۶ ۲. تحریم زیارت قبور
۳۶ ۴-تحریم برپایی مراسم
۳۶ اشاره
۳۶ ۳. تحریم کمک خواستن از غیر خدا
۳۷ ۵-تحریم قسم به غیر خداوند
۳۷ ۶-نسبت دادن جسمیت به خدا
۳۸ ۸-حکم به قتل همسایه مسجد
۳۸ اشاره

- ۷- خروج از اسلام به جهت سفر برای زیارت ۳۹
- ۱۰- حکم به قتل تارک نماز ۳۹
- ۱۱- اعتقاد به عدم عصمت انبیا قبل از بعثت ۳۹
- اشاره ۳۹
- ۹- تکفیر تأخیرکننده در نماز ۳۹
- ۱۲- انکار حیات برزخی پیامبر (ص) ۳۹
- تناقضات ابن تیمیه ۴۰
- اشاره ۴۰
- ۱۳- نهی از بلند صلوات فرستادن ۴۳
- نقد دیدگاه سلفیان درباره‌ی مقام علمی ابن تیمیه ۴۳
- اشاره ۴۳
۱. روش او در بررسی احادیث ۴۳
۲. دیدگاه ابن تیمیه در مورد قرآن ۴۵
۳. توسعه در عنوان شرک ۴۶
- ۴- توسعه در عنوان بدعت ۴۷
- ۵- ادعای اجماعات غیرواقعی ۴۸
- ۶- تضعیف مغرضانه روایات ۴۹
۷. انکار حقایق تاریخی ۵۰
۸. نسبت دروغ بر مخالفان ۵۲
- ابن قیم، مروج افکار ابن تیمیه ۵۳
- دشمنی ابن تیمیه با اهل بیت (علیهم السلام) ۵۵
- اشاره ۵۵
۱. شبهه در نزول آیه‌ی مباحله در شأن اهل بیت (علیهم السلام) ۵۵
- اشاره ۵۵

- شبههٔ اول: کسی با پیامبر (ص) مساوی نیست! ۵۶
- اشاره ۵۶
- پاسخ ۵۶
- شبههٔ دوم: عدم دلالت «انفسنا» بر مساوات! ۵۷
- اشاره ۵۷
- پاسخ ۵۷
- شبههٔ سوم: کفایت دعای پیامبر (ص)!! ۵۹
- اشاره ۵۹
- پاسخ ۵۹
- شبههٔ چهارم: عدم اختصاص به حضرت علی (ع)!! ۶۰
- اشاره ۶۰
- پاسخ ۶۰
- شبههٔ پنجم: مقصود از «انفسنا» ، شخص پیامبر (ص) است! ۶۰
- اشاره ۶۰
- پاسخ ۶۱
- اشکال ۶۱
- پاسخ ۶۱
۲. شبهه در شأن نزول آیه تطهیر ۶۲
- اشاره ۶۲
- شبههٔ اول: دعا دلالت بر عصمت ندارد ۶۲
- اشاره ۶۲
- پاسخ ۶۳
- شبههٔ دوم: عدم ارادهٔ تکوینی ۶۳
- اشاره ۶۳

- ۶۴ پاسخ
- ۶۴ ۳. شبهه در شأن نزول آیه انذار
- ۶۴ اشاره
- ۶۵ شبهه اول: اختصاص نداشتن هدایت‌گری به امام علی (ع)
- ۶۵ اشاره
- ۶۵ پاسخ
- ۶۶ شبهه دوم: هدایت بسیاری از امت توسط غیر امام علی (ع)
- ۶۶ اشاره
- ۶۶ پاسخ
- ۶۷ ۴- شبهه در آیه ولایت
- ۶۷ اشاره
- ۶۸ پاسخ
- ۶۸ ۵- شبهه در شأن نزول آیه مودت
- ۶۸ اشاره
- ۶۹ شبهه اول: مکی بودن سوره شوری
- ۶۹ اشاره
- ۶۹ پاسخ
- ۷۱ شبهه دوم: عدم اختصاص آیه به اهل بیت (علیهم السلام)
- ۷۱ اشاره
- ۷۲ پاسخ
- ۷۲ شبهه سوم: عدم درخواست پاداش از سوی پیامبران
- ۷۲ اشاره
- ۷۳ پاسخ
- ۷۶ ۶- شبهه در حدیث ثقلین

- ۷۶ اشاره
- ۷۶ شبهه اول: تضعیف سند حدیث
- ۷۶ اشاره
- ۷۶ پاسخ
- ۷۷ شبهه دوم: امر نشدن تمسک به عترت در صحیح مسلم
- ۷۷ اشاره
- ۷۷ پاسخ
- ۷۸ فهم علمای اهل سنت از ثقلین
- ۸۲ ۷. شبهه در حدیث غدیر
- ۸۲ اشاره
- ۸۳ شبهه اول: عدم وجود حدیث در صحاح
- ۸۳ اشاره
- ۸۳ پاسخ
- ۸۴ شبهه دوم: تکذیب ذیل حدیث
- ۸۴ اشاره
- ۸۴ پاسخ
- ۸۶ ۸. شبهه در حدیث «مؤاخاة»
- ۸۶ اشاره
- ۸۷ پاسخ
- ۹۰ ۹. شبهه در حدیث «عمار»
- ۹۰ اشاره
- ۹۰ پاسخ
- ۹۳ ۱۰. شبهه در حدیث «ولایت»
- ۹۳ اشاره

- ۹۴ پاسخ
- ۹۶ ۱۱. شبهه در حدیث «ردّ الشمس»
- ۹۶ اشاره
- ۹۷ پاسخ
- ۹۹ ۱۲. شبهه در حدیث «سدّ ابواب»
- ۹۹ اشاره
- ۹۹ پاسخ
- ۱۰۱ ۱۳ - شبهه در حدیث «باب مدینه علم»
- ۱۰۱ اشاره
- ۱۰۲ پاسخ
- ۱۰۳ ۱۴. شبهه در حدیث «اقضاکم علی (ع)»
- ۱۰۳ اشاره
- ۱۰۳ پاسخ
- ۱۰۵ ۱۵. شبهه در حدیث «قتال ناکثین و...»
- ۱۰۵ اشاره
- ۱۰۵ پاسخ
- ۱۰۶ ۱۶. شبهه در حدیث «محبّت حضرت علی (ع)»
- ۱۰۶ اشاره
- ۱۰۶ پاسخ
- ۱۰۷ ۱۷. ادّعی بغض صحابه نسبت به حضرت علی (ع)
- ۱۰۷ اشاره
- ۱۰۸ پاسخ
- ۱۰۹ ۱۸. شبهه: بیعت نکردن اکثر مردم با علی (ع)
- ۱۰۹ اشاره

- ۱۱۰ پاسخ
- ۱۱۶ ۱۹. شبهه در حزن حضرت زهرا (علیها السلام) بر پدرش
- ۱۱۶ اشاره
- ۱۱۷ پاسخ
- ۱۲۰ ۲۰. شبهه در حدیث غضب فاطمه (علیها السلام)
- ۱۲۰ اشاره
- ۱۲۱ شبهه اول: شکوه کردن لایق شأن فاطمه (علیها السلام) نیست
- ۱۲۱ اشاره
- ۱۲۱ پاسخ
- ۱۲۳ شبهه دوم: قهر فاطمه (علیها السلام) کار ناپسندی بود
- ۱۲۳ اشاره
- ۱۲۴ پاسخ
- ۱۲۸ ۲۱. شبهه در وصیت حضرت زهرا (علیها السلام) به دفن شبانه
- ۱۲۸ اشاره
- ۱۲۸ پاسخ
- ۱۳۱ ۲۲. شبهه در ادعای افضلیت امام علی (ع)
- ۱۳۱ اشاره
- ۱۳۱ پاسخ
- ۱۳۵ *تقدیم خلفا بر امام علی (ع)
- ۱۳۶ پاسخ
- ۱۳۷ دفاع ابن تیمیه از مخالفان اهل بیت (علیهم السلام)
- ۱۳۷ اشاره
- ۱۳۷ ۱. ادعای عدم رضایت یزید به قتل امام حسین (ع)
- ۱۳۷ اشاره

- ۱۳۷ پاسخ
- ۱۴۱ ۲. انکار انتقال سر مبارک امام حسین (ع) به شام
- ۱۴۱ اشاره
- ۱۴۲ پاسخ
- ۱۴۴ ۳. انکار به اسارت بردن حریم امام حسین (ع)
- ۱۴۴ اشاره
- ۱۴۴ پاسخ
- ۱۴۵ ۴-انکار امر یزید به قتل امام حسین (ع)
- ۱۴۵ اشاره
- ۱۴۵ پاسخ
- ۱۴۸ ۵-انکار واقعه حرّه
- ۱۴۸ اشاره
- ۱۴۸ پاسخ
- ۱۴۹ عوامل قیام مردم مدینه
- ۱۴۹ اشاره
- ۱۵۰ الف. احساسات دینی
- ۱۵۲ ب. واقعه کربلا وشهادت امام حسین (ع)
- ۱۵۲ ج. نابسامانی‌های سیاسی
- ۱۵۴ رویارویی آشکار
- ۱۵۵ اعزام نیرو به مدینه
- ۱۵۷ درگیری لشکر شام وقوای مدینه
- ۱۵۸ قتل وغارت اهل مدینه
- ۱۶۲ اعدام شدگان واقعه حرّه
- ۱۶۳ ۶-انکار امر یزید به خراب کردن کعبه

- ۱۶۳ اشاره
- ۱۶۴ پاسخ
- ۱۶۵ کلمات علمای اهل سنت درباره یزید
- ۱۶۶ ۷. تمجید از فرقه یزیدیه
- ۱۶۷ ۸. دفاع از خوارج
- ۱۶۸ ۹. دفاع از قاتلین حضرت علی (ع)
- ۱۶۸ اشاره
- ۱۶۹ پاسخ
- ۱۷۲ ۱۰. دفاع از ابن ملجم
- ۱۷۲ اشاره
- ۱۷۲ پاسخ
- ۱۷۳ ۱۱. دفاع از بنی‌امیه
- ۱۷۳ اشاره
- ۱۷۳ پاسخ
- ۱۷۵ اعتراف بزرگان اهل سنت به ناصبی بودن ابن تیمیه
- ۱۷۵ اشاره
- ۱۷۵ ۱. ابن حجر عسقلانی
- ۱۷۶ ۲. ابن حجر هیتمی
- ۱۷۶ ۳. علامه زاهد کوثری
- ۱۷۶ ۴. شیخ عبدالله غماری
- ۱۷۶ ۵. حسن بن علی سقاف
- ۱۷۷ ۶. علامه شیخ کمال الحوت
- ۱۷۷ ۷. شیخ عبدالله حبشی
- ۱۷۷ ۸. حسن بن فرحان مالکی

۱۷۷	حکم بغض امیرمؤمنان علی (ع)
۱۸۰	صفات دشمنان حضرت علی (ع)
۱۸۰	اشاره
۱۸۰	۱. خبث ولادت
۱۸۱	۲. نفاق
۱۸۳	۳. فسق
۱۸۵	کتابنامه
۱۸۷	درباره مرکز

دشمنی ابن تیمیه با اهل بیت علیهم السلام

مشخصات کتاب

- سرشناسه: رضوانی، علی اصغر، ۱۳۴۱ -
 عنوان و نام پدید آور: دشمنی ابن تیمیه با اهل بیت علیهم السلام / علی اصغر رضوانی؛ تدوین مرکز تحقیقات حج.
 مشخصات نشر: تهران: نشر مشعر، ۱۳۹۱.
 مشخصات ظاهری: ۱۷۲ ص.
 فروست: سلسله مباحث و هابیت شناسی.
 شابک: ۲۰۰۰۰ ریال ۹۷۸-۹۶۴-۵۴۰-۳۱۵-۵:
 وضعیت فهرست نویسی: فاپا (چاپ دوم)
 یادداشت: چاپ دوم.
 یادداشت: کتابنامه: ص. [۱۷۱] - ۱۷۲؛ همچنین به صورت زیرنویس.
 موضوع: ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، ۶۶۱ - ۷۲۸ق.
 موضوع: وهابیه -- عقاید
 موضوع: وهابیه -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها
 شناسه افزوده: حوزه نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارت. مرکز تحقیقات حج
 رده بندی کنگره: BP۲۰۱/۶۵ / الف ۱۷ ر ۶۴ ۱۳۹۱
 رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۱۶
 شماره کتابشناسی ملی: ۲۳۵۱۸۹۶
 ص: ۱

اشاره

ص: ۱۰

دیباچه

ص: ۱۱

تاریخ اندیشه اسلامی همراه فراز و فرودها و آکنده از تحول و دگرگونی‌ها و تنوع برداشت‌ها و نظریه‌هاست. در این تاریخ پرتحول، فرقه‌ها و مذاهب گوناگون و با انگیزه‌ها و مبانی مختلفی ظهور نموده و برخی از آنان پس از چندی به فراموشی سپرده شده‌اند و برخی نیز با سیر تحول همچنان در جوامع اسلامی نقش آفرینند. در این میان، فرقه وهابیت را سیر و سرّ دیگری است؛ زیرا این فرقه با آنکه از اندیشه استواری در میان صاحب‌نظران اسلامی برخوردار نیست، بر آن است تا اندیشه‌های ناستوار و متحجرانه خویش را به سایر مسلمانان تحمیل نموده و خود را تنها میدان‌دار اندیشه و تفکر اسلامی بقبولاند.

از این‌رو، شناخت راز و رمزها و سیر تحول و اندیشه‌های این فرقه کاری است بایسته تحقیق که استاد ارجمند جناب آقای علی اصغر رضوانی با تلاش پیگیر و درخور تقدیر به زوایای پیدا و پنهان این تفکر پرداخته و با بهره‌مندی از

ص: ۱۲

منابع تحقیقاتی فراوان به واکاوی اندیشه‌ها و نگرش‌های این فرقه پرداخته است. ضمن تقدیر و تشکر از زحمات ایشان، امید است این سلسله تحقیقات موجب آشنایی بیشتر با این فرقه انحرافی گردیده و با بهره‌گیری از دیدگاه‌های اندیشمندان و صاحب‌نظران در چاپ‌های بعدی بر ارتقای کیفی این مجموعه افزوده شود.

انه ولی التوفیق

مرکز تحقیقات حج

گروه کلام و معارف

ص: ۱۳

پیشگفتار

یکی از کسانی که در طول چندین قرن، مورد توجه خاص وهابیان قرار گرفته و برای او ارزش فراوانی از نظر علمی قائلند؛ تقی الدین احمد بن عبدالحلیم معروف به «ابن تیمیه» است. او کسی است که افکار وهابیان از او سرچشمه می‌گیرد. وهابیان برای او کنگره‌های علمی گرفته و کتاب‌هایی در مدح و منزلت و شخصیت علمی‌اش تألیف نموده‌اند. و در حقیقت او را مؤسس مذهب خود می‌دانند؛ اگر چه آنان در ظاهر این مطالب را اظهار نکرده و خود را سلفی می‌نامند. ما در این کتاب تنها دیدگاه او را درباره اهل بیت (علیهم السلام) بررسی می‌کنیم.

ص: ۱۵

شرح حال ابن تیمیه**شروع به تحصیل****اشاره**

او ابتدا نزد پدرش مشغول به تحصیل شد. سپس اساتیدی را برای خود انتخاب نموده و از آنان بهره‌مند شد. برخی از اساتید او عبارتند از:

۱. احمد بن عبدالدائم مقدسی.
 ۲. ابو زکریا سیف الدین یحیی بن عبدالرحمان حنبلی.
 ۳. ابن ابی الیسر تنوخی.
 ۴. عبدالله بن محمد بن عطاء حنفی.
 ۵. ابو زکریا کمال الدین یحیی بن ابی منصور بن ابی الفتح حرّانی.
 ۶. عبدالرحمان بن ابی عمر، ابن قدامه مقدسی حنبلی.
- نزد جماعتی از زنان هم درس فرا گرفت که عبارتند از:
۱. امّ العرب، فاطمه، دختر ابی القاسم بن قاسم بن علی معروف به ابن عساکر.
 ۲. امّ الخیر، سّ العرب، دختر یحیی بن قایماز.
 ۳. زینب، دختر أحمد مقدسیّه.
 ۴. زینب دختر مکی حرّانیه.
- آخرین استاد او شرف الدین احمد بن نعمه مقدسی بود که اجازه فتوا را به ابن تیمیه داد. (۱)

نسب ابن تیمیه

صاحبان کتب تراجم در باره نسب او چنین گفته‌اند: وی احمد بن عبدالحلیم بن عبدالسلام بن عبدالله بن خضر، تقی الدین، ابوالعباس، ابن تیمیه، الحرّانی، الحنبلی، است.

در شهر حرّان در سال ۶۶۱هـ. ق متولد شد و در سال ۷۲۸هـ. ق در دمشق وفات یافت. در خانه‌ای پرورش یافت که اعضای آن بیش از یک قرن پرچم‌دار مذهب حنبلی بوده‌اند. (۲)

او بعد از شش سال با سایر خانواده‌اش از شهر خود - به جهت هجوم تاتار - هجرت کرده وارد دمشق شد. در آنجا برای پدرش موقعیت تدریس در مسجد جامع دمشق فراهم گشت و به تربیت دانش‌پژوهان پرداخت.

۱- ابن تیمیه حیات و عقاید، ص ۵۷.

۲- تذکره الحفاظ، ج ۴، ص ۱۴۹۶؛ الوافی بالوفیات، ج ۷، ص ۱۵؛ شذرات الذهب، ج ۶، ص ۸۰.

ص: ۱۶

جرأت و جسارت

پدرش او را برای رسیدن به اجتهاد و نشستن بر کرسی درس آماده کرد. او نیز بعد از وفات پدرش بر کرسی تدریس در مسجد جامع دمشق

ص: ۱۷

نشست و درسش را در زمینه‌های مختلف؛ از قبیل: تفسیر، فقه و عقاید گسترش داد. لکن به خاطر کج سلیقه و انحرافی که داشت در صدد مخالفت با عقاید رایج مسلمین برآمد و با تمام مذاهب رایج در آن زمان به مخالفت برخاست. فتوا و نظرات اعتقادی و فقهی اش برای او مشکل ساز شد. در جواب نامه‌ها و سخنان خود اعتقاداتش را که با عقاید عموم مسلمین سازگاری نداشت - از قبیل تجسیم، حرمت زیارت قبور اولیا، حرمت استغاثه به ارواح اولیای خدا، حرمت شفاعت، حرمت توسل و... - ابراز می‌کرد. وقتی افکار و عقاید او به علمای عصرش رسید با او به مخالفت برخاسته و از نشر آن ممانعت کردند.

ابن کثیر - یکی از شاگردان ابن تیمیه - می‌گوید:

در روز هفتم شعبان مجلسی در قصر حاکم دمشق برگزار شد. در آنجا همه متفق شدند که اگر ابن تیمیه دست از افکار باطلش بردارد او را زندانی کنند، لذا با حضور قضات او را به قلعه‌ای در مصر فرستادند. شمس‌الدین عدنان با او به مباحثه پرداخت. در آن جلسه عقاید خود را ابراز نمود. به حکم قاضی او را چند روز در برجی زندان نموده و سپس او را به زندان معروفی به نام «جَبّ» منتقل ساختند. . . (۱)

همچنین می‌گوید:

در شب عید فطر همان سال، امیر سیف‌الدین سالار نائب مصر، قضات سه مذهب را با جماعتی از فقها دعوت نمود، به پیشنهاد آنان

ص: ۱۸

قرار شد که ابن تیمیه از زندان آزاد گردد؛ البته به شرطی که از عقاید خود برگردد. کسی را نزد او فرستادند و با او در این زمینه صحبت نمودند ولی او حاضر به پذیرش شروط نگشت. سال بعد نیز ابن تیمیه هم‌چنان در «قلعه الجبل» مصر زندانی بود، تا آنکه او را در روز جمعه ۲۳ ربیع‌الاول از زندان آزاد کرده و مختیر به اقامت در مصر یا رفتن به موطن خود، شام نمودند. او اقامت در مصر را برگزید، ولی دست از افکار خود برنداشت.

در سال ۷۰۷ه. ق باز هم به جهت نشر افکارش از او شکایت شد. در مجلسی ابن عطا بر ضد او اقامه دعوا کرد، قاضی بدر الدین بن جماعه متوجه شد که ابن تیمیه نسبت به ساحت پیامبر (ص) گستاخی می‌کند، لذا نامه‌ای به قاضی شهر نوشت تا مطابق دستور شرع با او رفتار شود. با حکم قاضی دوباره به زندان رفت، ولی بعد از یک سال آزاد شد. در قاهره باقی ماند تا آنکه سال ۷۰۹ه. ق او را به اسکندریه تبعید کردند. در آنجا هشت ماه توقف کرد و بعد از تغییر اوضاع، روز عید فطر سال ۷۰۹ه. ق به قاهره بازگشت و تا سال ۷۱۲ه. ق در آنجا اقامت داشت تا آنکه به شام بازگشت. (۱)

ابن تیمیه در سال ۷۱۸ه. ق در شام، کرسی تدریس و افتاء را بر عهده گرفت و در آن جا نیز فتاوا و عقاید نادر خود را مطرح نمود. این خبر به گوش علما و قضات و دستگاه حاکم رسید، او را خواستند و در قلعه‌ای به مدت پنج ماه حبسش نمودند. سرانجام روز دوشنبه، عاشورای سال ۷۲۱ه. ق از قلعه آزاد شد. پس از آزاد شدن تا سال ۷۲۶ه. ق بر

ص: ۱۹

کرسی تدریس قرار داشت. باز هم به خاطر اصرار بر افکار خود و نشر آن، در همان قلعه سابق محبوس و تحت نظر قرار گرفت. در آن مدت مشغول تصنیف شد، ولی بعد از مدتی از نوشتن و مطالعه ممنوع گشت، و هر نوع کتاب، قلم و دواتی که نزد او بود، از او گرفته شد. (۱)

یافعی می گوید: «ابن تیمیه در همان قلعه از دار دنیا رفت؛ در حالی که پنج ماه قبل از وفاتش از دوات و کاغذ محروم شده بود» (۲)

عصر ظهور ابن تیمیه

پیشرفت اسلام در اروپا و شکست اندلس برای غرب صلیبی بسیار تلخ و ناگوار بود، ولذا آنان را به فکر و اندیشه انتقام واداشت و در سال‌های پایانی قرن پنجم، پاپ رم، با فرمان حمله به فلسطین (قبله اول اسلام)، صدها هزار مسیحی برافروخته از کینه دیرینه صلیب بر ضد توحید از اروپا به راه افتادند تا قدس را قتلگاه مسلمانان سازند و به دنبال آن در جنگ‌های مشهور صلیبی که حدود ۲۰۰ سال (۴۸۹ - ۶۹۰) به طول انجامید، میلیون‌ها کشته و زخمی بر جای گذاشت. در همان زمانی که مصر و شام سخت با صلیبیان درگیر بودند، امت اسلامی با طوفانی مهیب‌تر؛ یعنی حمله مغولان به رهبری چنگیز مواجه گردید که آثار ارزشمند اسلامی را نابود و یا غارت کردند.

و پنجاه سال بعد از آن (۶۵۶ ه. ق) توسط هلاکو نواده چنگیز، بغداد به خاک و خون کشیده شد و طومار خلافت عباسی در هم پیچید.

۱- المنهل الصافی والمستوفی بعد الوافی، ص ۳۴۰.

۲- مرآة الجنان، ج ۴، ص ۲۷۷.

ص: ۲۰

وسپس بر حلب و موصل (۶۵۷-۶۶۰ ه. ق) همان بلا را آورد که بر بغداد وارد کرده بود. ابن اثیر مورخ مشهور اهل سنت می‌نویسد: «مصایب وارده بر مسلمانان از سوی مغول آن‌چنان سهمگین بود که مرا یارای نوشتن آنها نیست وای کاش مادر مرا نمی‌زاد». گفتنی است که در طول سلطه مغول، فرستادگان سلاطین همواره می‌کوشیدند با جلب نظر مغولان و همدستی با آنان، امت اسلامی را از هر سو تار و مار کنند. افزون بر اینکه مادر و همسر هلاکو و سردار بزرگش در شامات (کیتو بوقا) مسیحی بودند. و همچنین اباق‌خان (۶۶۳ - ۶۸۰ ه. ق) فرزند هلاکو با دختر امپراتور روم شرقی ازدواج کرد و با پاپ و سلاطین فرانسه و انگلیس بر ضد مسلمین متحد شدند و به مصر و شام لشکر کشیدند. و از همه بدتر (ارغون) نوه هلاکو (۶۸۳ - ۶۹۰ ه. ق) به وسوسه وزیر یهودی‌اش سعدالدوله ابهری در اندیشه تسخیر مکه و تبدیل به بت‌خانه افتاد و مقدمات این دسیسه را نیز فراهم ساخت، که خوش‌بختانه با بیماری ارغون و قتل سعدالدوله آن فتنه بزرگ عملی نشد. در چنین زمان حساسی که کشورهای اسلامی در تب و تاب این درگیری‌های ویرانگر می‌سوخت و مسلمانان مورد حمله ناجوانمردانه شرق و غرب قرار گرفته بودند، ابن تیمیة مؤسس اندیشه‌های وهابیت دست به نشر افکار خود زد و شکافی تازه در امت اسلامی ایجاد کرد. و با آنکه اسلام دینی است که مردم را به دو اصل اساسی دعوت

ص: ۲۱

می‌کند: یکی کلمه توحید و دیگری توحید کلمه و وحدت بین مسلمین و پیامبر اکرم (ص) در طول ۲۳ سال بعثت مردم را به کلمه توحید و گفتن «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» والتزام به تبعاتش دعوت کرد. نیز همه را برای پیش‌برد اهداف اسلام به توحید کلمه و اتحاد فراخواند؛ زیرا در سایه اتحاد است که مسلمین می‌توانند بر مشکلات فائق آمده، راه نفوذ دشمنان را ببندند. خداوند متعال می‌فرماید: وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا؛ «همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و متفرق و پراکنده نگردید». (آل عمران: ۱۰۳)

در جای دیگر می‌فرماید: إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ؛ «همانا مؤمنین برادر یکدیگرند». (حجرات: ۱۰)

لذا پیامبر اسلام (ص) بین اوس و خزرج، مهاجرین و انصار عقد اخوت بست. در عین حال مشاهده می‌کنیم که ابن تیمیه به این سفارش‌ها توجهی نکرده و با ابداع افکاری بر خلاف عموم مسلمین -از صدر اسلام تا زمان خود- و تکفیر آنان، سبب ایجاد اختلاف بین مسلمانان شد؛ خصوصاً با در نظر گرفتن وضع سیاسی آن عصر؛ زیرا سرزمین‌های اسلامی از هر طرف مورد هجوم و غارت دشمنان سرسخت اسلام و مسلمانان قرار گرفته بود. در آن زمان که مسلمین احتیاج مبرمی به اتحاد و یک پارچگی داشتند، ابن تیمیه با عناد تمام، شروع به نشر افکار خرافی و انحرافی خود نمود و هر کسی که با افکار او مخالفت می‌کرد او را به کفر و شرک و زندقه متهم می‌ساخت. بنابراین همراه با مریدانی که پیدا کرده بود، سبب ایجاد اختلاف بین مسلمین گشت.

برخی از فتاوا و آرای ابن تیمیه

اشاره

اینک به برخی از فتاوا و آراء و عقاید او که بر خلاف نظر همه مذاهب اسلام صادر شد و عامل اختلاف بین مسلمانان است، اشاره می‌کنیم:

ص: ۲۲

۱. تحریم نماز و دعا در کنار قبور اولیا

ابن تیمیه می گوید:

نماز خواندن در کنار قبور مشروع نیست. همچنین قصد مشاهد کردن به جهت عبادت در کنار آنها؛ از قبیل نماز، اعتکاف، استغاثه، ابتهال و قرائت قرآن، مشروع نیست، بلکه باطل است. (۱)

۲. تحریم زیارت قبور

وی شدیداً با زیارت قبر پیامبر (ص) و دیگر اولیای الهی مقابله کرده، می گوید: «تمام احادیث زیارت قبر پیامبر (ص) ضعیف؛ بلکه دروغ است». (۲)

۴- تحریم برپایی مراسم**اشاره**

ابن تیمیه درباره برپایی مراسم جشن در اعیاد و ولادت‌های بزرگان دین می گوید:

اعیاد، شریعتی از شرایع است که در آن باید از دستورها متابعت نمود، نه آنکه بدعت گذاری کرد. این عمل همانند اعمال نصاری است که حوادث مربوط به حضرت عیسی (ع) را عید می گیرند. (۳)

۳. تحریم کمک خواستن از غیر خدا

ابن تیمیه می گوید:

اگر کسی به شخصی که از دنیا رفته، بگوید: مرا دریاب، مرا کمک کن، از من شفاعت کن، مرا بر دشمنم پیروز گردان و امثال این درخواست‌ها که تنها خدا بر آن قدرت دارد، از اقسام شرک است. (۴)

و در جای دیگر می گوید: «اگر کسی چنین گوید، باید توبه کند و گرنه کشتنش واجب است» (۵)

۱- مجموعه الرسائل والمسائل، ج ۱، ص ۶۰.

۲- التوسل والوسیله، ص ۱۵۶.

۳- اقتضاء الصراط المستقیم، صص ۲۹۳ و ۲۹۵.

۴- الهدیة الستیة، ص ۴۰.

۵- زیارة القبور، صص ۱۷ و ۱۸.

۵-تحریم قسم به غیر خداوند

ابن تیمیه در این مورد می‌گوید: «قسم خوردن به غیر خداوند مشروع نیست، بلکه از آن نهی شده است». (۱)

۶-نسبت دادن جسمیت به خدا

ابن تیمیه در یکی از فتوهای خود می‌گوید:

آنچه در قرآن و سنت ثابت شده و اجماع و اتفاق پیشینیان بر آن است، حق می‌باشد. حال اگر از این امر، لازم آید که خداوند

متّصف به جسمیت شود اشکالی ندارد؛ زیرا لازمه حق نیز حق است. (۲)

ابن بطوطه می‌گوید:

در دمشق شخصی بود از بزرگان فقهای حنبلی به نام تقی‌الدین ابن تیمیه، در هر علمی سخن می‌گفت، لیکن مشکلی در عقل خود

داشت. زمانی که در دمشق بودم، روز جمعه‌ای بر او وارد شدم؛ در

۱- مجموعه الرسائل والمسائل، ج ۱، ص ۱۷.

۲- الفتاوی، ج ۵، ص ۱۹۲.

ص: ۲۴

حالی که بر منبر جامع دمشق مردم را موعظه می‌کرد. از جمله مطالبی که گفت این بود که: خداوند به آسمان دنیا می‌آید همان‌گونه که من از منبر پایین می‌آیم. این را گفت و از منبر پایین آمد. (۱)

۸- حکم به قتل همسایه مسجد

اشاره

او درباره کسی که همسایه مسجد است ولی به مناسبت وضع شغلی و کسب خویش نمی‌تواند به مسجد و نماز جماعت برود می‌گوید: «چنین کسی را باید توبه دهند و اگر توبه نکرد قتلش واجب است». (۲)

شوکانی که از طرفداران ابن تیمیه و موافقان دعوت وهابیت است می‌گوید:

از جمله اموری که از صاحب نجد به ما رسیده این است که هر کس به نماز جماعت حاضر نشود خونش حلال است، که این سخن بر خلاف قانون شرع می‌باشد. (۳)

۱- رحله ابن بطوطه، ص ۹۵؛ الدرر الکامنه، ابن حجر عسقلانی، ج ۱، ص ۱۵۴.

۲- فتاوی الکبری، ج ۱، ص ۳۶۶.

۳- البدر الطالع، ج ۲، ص ۶.

ص: ۲۵

۷- خروج از اسلام به جهت سفر برای زیارت

ابن تیمیه معتقد بود که اگر کسی صرفاً به قصد زیارت قبر پیامبر (ص) مسافرت کند و هدف او رفتن به مسجدالنبی (ص) نباشد چنین کسی از شریعت مسلمین خارج شده است. (۱)

۱۰- حکم به قتل تارک نماز

ابن تیمیه درباره مرد بالغی که از ادای یکی از نمازهای پنج‌گانه خودداری می‌کند یا یکی از واجبات مسلم نماز را ترک می‌کند حکم کرده که چنین کسی را باید توبه داد و اگر توبه نکرد باید او را کشت. (۲)

۱۱- اعتقاد به عدم عصمت انبیا قبل از بعثت**اشاره**

ابن تیمیه در پاسخ به این سخن علامه حلی ۱ که انبیا از اول تا آخر عمر از ارتکاب سهو و گناه چه صغیره و چه کبیره معصوم‌اند، و در غیر این صورت اعتمادی به آنچه می‌گویند حاصل نمی‌شود می‌گوید: «معصوم بودن انبیا از خطا و گناه، قبل از مبعوث شدن به پیامبری لازم نیست» (۳)

۹- تکفیر تأخیرکننده در نماز

ابن تیمیه همچنین حکم کفر کسی را که نماز ظهر را تا مغرب و نماز مغرب را تا نیمه شب به تأخیر اندازد نقل کرده و می‌گوید: «اگر کسی چنین فردی را کافر نداند باید گردنش را زد» (۴)

۱۲- انکار حیات برزخی پیامبر (ص)

ابن تیمیه می‌گوید: «هر کس معتقد باشد که وجود پیامبر (ص) بعد از وفات مانند وجود او در زمان حیات است غلط عظیمی مرتکب شده است» (۵)

۱- الردّ علی الأحنائی، ابن تیمیه، صص ۱۸ و ۲۱.

۲- مجموعه الرسائل، الوصیة الکبری، ج ۱، ۳۲۱.

۳- منهاج السنّة، ج ۲، صص ۳۰۸ و ۳۱۱.

۴- کتاب الایمان، ص ۲۹۳.

۵- الردّ علی الأحنائی، ص ۵۴.

تناقضات ابن تیمیه**اشاره**

با مراجعه به کتاب‌های ابن تیمیه و بحث و تحلیل‌های او پی می‌بریم که در کلام وی تناقضات فراوانی وجود دارد. اینک به نمونه‌هایی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. در عین حال که به صحیح بخاری در موارد زیاد استدلال و احتجاج می‌کند، ولی هنگامی که به روایتی در این کتاب بر می‌خورد که با افکار او سازگاری ندارد آن را ابطال کرده و کتاب را نیز مورد تنقیص قرار می‌دهد، و درباره آن می‌گوید: «در بخاری اغلاطی وجود دارد» (۱).

۲. او در حالی که زیاد به روایات «سنن» استدلال و احتجاج می‌کند، ولی هنگامی که شیعه دوازده امامی بر حقایق تعلیمات مذهبی خود به یکی از روایات کتب «سنن» استدلال می‌کند، می‌گوید:

۱- منهاج السنه، ج ۵، صص ۱۰۱ و ۱۰۲؛ ج ۷، ص ۲۱۵.

ص: ۲۷

این حدیث در صحیحین نیامده است، بلکه در آن، برخی از اهل حدیث همچون ابن حزم و دیگران طعن زده‌اند. ولی اهل سنت همچون ابی داوود و ترمذی و ابن ماجه آن را روایت کرده و صاحبان مسانید همچون امام احمد و دیگران آن را نقل کرده‌اند. پس مطابق اصول شما از کجا این روایات ثابت شده تا به آن احتجاج کنید؟ و بر تقدیر ثبوت، این حدیث از اخبار آحاد است. (۱)

۳. او در باب فضایل عمر به کتاب ترمذی استناد می‌کند، ولی هنگامی که به روایات فضایل امیرالمؤمنین (ع) می‌رسد، می‌گوید: «ترمذی احادیثی را در فضایل علی ذکر کرده که بسیاری از آنها ضعیف است» (۲)

او همچنین در جای دیگری می‌گوید: «ترمذی احادیث متعددی را در باب فضایل علی (ع) ذکر کرده که در میان آنها احادیث ضعیف، بلکه جعلی وجود دارد» (۳)

او درباره حدیث نبوی

«انا مدینه العلم وعلی بابها» می‌گوید: «گرچه ترمذی آن را نقل کرده ولی از روایات جعلی به حساب می‌آید» (۴)

۴. او به احادیث احمد بن حنبل در کتاب «المسند» زیاد احتجاج می‌کند، ولی هنگامی که مشاهده می‌کند شیعه امامیه به برخی از احادیث آن احتجاج کرده می‌گوید: «گاهی امام احمد و اسحاق و دیگران احادیثی را نقل می‌کنند که نزد خودشان ضعیف است»

(۵)

۱- منهاج السنه، ج ۳، ص ۴۵۶.

۲- همان، ج ۷، ص ۱۷۸.

۳- همان، ج ۵، ص ۵۱۱.

۴- منهاج السنه، ج ۷، ص ۵۱۵؛ ما در کتاب «امام‌شناسی در قرآن و پاسخ به شبهات» به‌طور کامل و مفصل بطلان حرف او را به اثبات رسانده‌ایم.

۵- همان ص ۵۳.

ص: ۲۸

و در جایی دیگر می‌گوید: «هر چه را که احمد در مسند و غیر مسند نقل کرده نزدش حجت نیست» (۱).
 و نیز می‌گوید: «مجرد روایات احمد موجب نمی‌شود که حدیث صحیح بوده و عمل به آن واجب باشد» (۲).
 در نتیجه باید گفت: آنچه موافق با هوای نفس ابن تیمیه است حجت بوده و آنچه که مخالف با هوای نفس اوست، ضعیف یا جعلی است.

۵. او به روایات حاکم نیشابوری در «المستدرک علی الصحیحین» زیاد استدلال می‌کند، ولی همین که شیعه دوازده امامی به یک حدیث این کتاب که درباره آن، حاکم تصریح به صحت بنا بر شرط شیخین کرده و ذهبی نیز در «تلخیص المستدرک» با او موافقت نموده، و استدلال می‌کند، می‌گوید: «سند آن ضعیف است» (۳).

۶. او در مواردی که رأی و نظرش موافق با شهرستانی است به کلامش زیاد اعتماد می‌کند، ولی هر جا که مطلبی از او مشاهده می‌کند که با رأی او موافق نیست، یا مایه تقویت شیعه امامیه است بر او هجوم برده و می‌گوید: «شهرستانی خبریّت ندارد» (۴).
 ۷. او تفسیر طبری و ابن ابی حاتم و بغوی را به جهت نقل روایاتی که موافق با آراء و نظریات او است تمجید کرده ولی در مواردی که شیعه دوازده امامی به روایات آنان استدلال می‌کند، می‌گوید: «مجرد نقل

۱- منهاج السنه، ج ۷، ص ۹۶.

۲- همان، ص ۴۰۰.

۳- همان، ج ۵، ص ۳۹۶.

۴- همان، ج ۶، صص ۳۰۰ و ۳۰۵ و ۳۱۹ و ۳۲۶ و ۳۶۲.

ص: ۲۹

یکی از این افراد دلیل بر صحت روایت نمی‌شود... بلکه این کتب، جمع‌کننده قوی و ضعیف، جعلی و دروغی است» (۱).

۱۳- نهی از بلند صلوات فرستادن

از ابن تیمیه سؤال می‌کنند که صلوات بر پیامبر (ص) آهسته فرستاده شود بهتر است یا با صدای بلند و آشکارا؟ و اینکه حدیثی از ابن عباس نقل شده که به موجب آن باید آشکارا و با صدای بلند صلوات فرستاد، آیا این حدیث صحیح است یا خیر؟ او در جواب می‌گوید:

حدیث مزبور به اتفاق اهل علم دروغ و ساختگی است و هر حدیثی که در این باره باشد دروغ است؛ زیرا صلوات به منزله دعا و ذکر است و دعا و ذکر باید آهسته و مخفی باشد. (۲)

نقد دیدگاه سلفیان درباره‌ی مقام علمی ابن تیمیه

اشاره

وهابیان و سلفیان برآنند تا موقعیت او را در نفوس و اذهان بزرگ جلوه دهند از این رو می‌گویند او در مباحث فقهی بر دیگران برتری داشته و در اطلاع از اختلاف مذاهب و حدیث و تفسیر قرآن و کلام اسلامی متخصص بوده است، آنان بدین جهت او را «شیخ الاسلام» نامیده‌اند، تا به دیگران چنین وانمود کنند که برای او مثل و نظیری در تاریخ اسلام دیده نشده است. ولی هنگامی که به نوشته‌ها و کتاب‌های او در مجال تفسیر، حدیث و اقوال متکلمین مراجعه می‌نماییم، پی می‌بریم که نه تنها متخصص و اهل خبره در این زمینه نبوده است بلکه یا جاهل به مسائل بوده و یا اهل عناد و مکابره بوده است. اینک به ذکر نمونه‌هایی از این موارد می‌پردازیم:

۱. روش او در بررسی احادیث

اظهار نظرهای ابن تیمیه در نقل و نقد احادیث خود بیانگر آن است که وی در این زمینه تخصص لازم را نداشته است.

الف) وی حدیثی را از پیامبر (ص) نقل کرده که فرمود:

«يقول الله تعالى من عادی لی ولیاً فقد بارزنی بالمحاربة» و آن را به ابوهیره نسبت داده است. و گفته که این حدیث در صحیح بخاری آمده است (۳)؛ درحالی که

۱- منهاج السنه، ج ۷، ص ۲۹۹.

۲- الفتاوی الکبری، ج ۱، ص ۱۹۷.

۳- الفرقان بین الاولیاء الرحمن واولیاء الشیطان، ابن تیمیه، ص ۷۰.

ص: ۳۰

این حدیث با این لفظ را بخاری از ابوهریره نقل نکرده بلکه طبرانی از ابی امامه نقل کرده است.

(ب) ابن تیمیه از ترمذی نقل کرده که پیامبر (ص) فرمود:

« لولم ابعث لبعث عمر »، (۱) و آن را تقویت کرده و به آن اخذ کرده است؛ در حالی که این حدیث از ترمذی نقل نشده، بلکه ابن

عدی آن را نقل کرده و سندش را به جهت وجود زکریا بن یحیی در طریق آن تضعیف کرده است.

و نیز ابن جوزی آن را در «الموضوعات» که مختص به روایات جعلی است آورده است.

(ج) او در کتاب «الزیارة» می گوید: «عبدالله بن حسن بن حسین بن علی بن ابی طالب شخصی را دید که رفت و آمد به طرف قبر

پیامبر (ص) می کند. . .» (۲)، در حالی که علمای رجال شخصی را به این اسم نمی شناسند، و صحیح در آن حسن بن حسن بن حسین

بن علی بن ابی طالب (علیهم السلام) است، که موصوف به حسن مثنی است.

(د) البانی بعد از تصحیح صدر و ذیل حدیث غدیر می گوید:

این مطلب را که دانستی حال باید بگویم که انگیزه من بر تفصیل دادن کلام درباره این حدیث و بیان صحت آن این بود که

مشاهده کردم شیخ الاسلام ابن تیمیه جزء اول این حدیث را تضعیف کرده و جزء دوم را گمان کرده که باطل است، و به نظر من،

این از مبالغه و تسریع او در تضعیف احادیث است قبل از آنکه طرق آن را جمع کرده و در آن دقت کند. . . (۳)

۱- الفرقان بین الاولیاء الرحمن و اولیاء الشیطان، ابن تیمیه، ص ۵۷.

۲- الزیارة، صص ۲۳ و ۳۴.

۳- سلسله الاحادیث الصحیحة، حدیث ۱۷۵۰.

۲. دیدگاه ابن تیمیه در مورد قرآن

در مورد قرآن کریم و تفسیر آن، اعتقادات و عملکردهایی دارد که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

الف) وی آیات صفات را تفسیر جسمانی کرده و نسبت به آیاتی که ذات خداوند را از جسمانیت منزّه ساخته بی‌اعتنایی کرده است که این روش و طریقه اهل حدیث و مشبّهه و حشویّه است.

او در یکی از فتاوی خود می‌گوید:

آنچه در قرآن و سنت ثابت شده و اجماع و اتفاق پیشینیان بر آن است حق می‌باشد، حال اگر از این امر لازم آید که خداوند متصف به جمسیت شود اشکالی ندارد؛ زیرا لازمه حق نیز حق است. (۱)

ب) او معتقد است که آیات متشابه در قرآن وجود ندارد و مدّعی است که تمام آیات قرآن از محکّمات است و تشابه، امری است نسبی است (۲)، با وجود آنکه قرآن تصریح به وجود آیات متشابه در خود دارد، آنجا که می‌فرماید:

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ... (آل عمران: ۷)

او کسی است که این کتاب [آسمانی] را بر تو نازل کرد، که قسمتی از آن، آیات "محکم" [صریح و روشن] است که اساس این کتاب می‌باشد و قسمتی از آن "متشابه" است. . .

ج) تفسیر بخشی از آیات قرآن کریم به احادیث ضعیف السند، بلکه

۱- الفتاوی، ج ۵، ص ۱۹۲.

۲- تفسیر ابن تیمیه معروف به تفسیر کبیر، ج ۱، ص ۲۵۳.

ص: ۳۲

با اسرائیلیات از احادیث، همانند تفسیر آیات ۱۸۹ تا ۱۹۰ از سوره اعراف با قصه اسرائیلی وقیح که لایق شأن حضرت آدم و حواء ۸ نیست از جمله خصوصیات اوست. (۱)

د) او تفاسیری که در بردارنده احادیث ضعیف‌السند و اسرائیلیات بوده، ترجیح داده و بر آن اعتماد می‌کند، و در مقابل تفاسیر ارزشمندی را که آرای مخالف اعتقاد او در تجسیم و تشبیه را نقل کرده‌اند، یا اینکه آراء و معتقدات شیعه دوازده امامی را ذکر کرده‌اند را رها می‌کند، که از قسم اول می‌توان به تفسیر طبری به نام «جامع البیان» اشاره کرد و از قسم دوم می‌توان تفسیر کشف را نام برد (۲)

۳. توسعه در عنوان شرک

ابن تیمیه از جمله کسانی است که در اطلاق عنوان شرک بر مخالفین خود در عقیده و رأی، دست توانایی داشته و اهل تسامح و تساهل نبوده و بسیار بی‌پروا بوده است.

الف) ابن تیمیه می‌گوید: «بنای بر اهل قبور از اعمال مشرکین است». (۳)

ب) او می‌گوید: «اگر کسی بگوید از پیامبر (ص) به جهت نزدیکی به خدا می‌خواهم تا شفیع من در این امور باشد، این از کارهای مشرکان است». (۴)

ج) وی می‌گوید:

۱- ر. ک: الوافی بالوفیات، صفدی، ج ۷، ص ۱۴ به نقل از او .

۲- مقدمه کتاب اصول التفسیر، ابن تیمیه.

۳- منهاج السنه، ج ۱، ص ۴۷۴.

۴- زیارة القبور، ص ۱۵۶.

ص: ۳۳

اگر کسی به شخصی که از دنیا رفته بگوید: مرا دریاب، مرا کمک کن، از من شفاعت نما، مرا بر دشمنم پیروز گردان، وامثال این درخواست‌ها که تنها خدا بر آن قادر است، این‌ها از اقسام شرک است (۱).
 و در جایی دیگر می‌گوید: «اگر کسی چنین گوید باید توبه کند و گرنه کشتنش واجب است» (۲).

۴- توسعه در عنوان بدعت

او هرگونه نوآوری در دین و استفاده کردن از اسلوب‌های جدید در دین را بدعت دانسته و آن را به ضلالت نسبت می‌دهد:
 الف) او می‌گوید: «مشاهدی که بر روی قبر صالحین و انبیا از اهل بیت و عامه بنا شده، همه از بدعت‌های حرامی است که در دین اسلام وارد شده است» (۳).
 ب) ابن تیمیه در مورد برپایی مراسم جشن در اعیاد و ولادت بزرگان دین می‌گوید:
 اعیاد، شریعتی از شرایع است که در آن باید از دستورات متابعت نمود، نه آنکه بدعت گذاری کرد. و این عمل همانند اعمال نصارا است که حوادث عیسی را عید می‌گیرند. (۴).

۱- الهدیة السنیة، ص ۴۰.

۲- زیارة القبور، صص ۱۷ و ۱۸.

۳- منهاج السنه، ج ۲، صص ۴۳۵ - ۴۳۷.

۴- اقتضاء الصراط المستقیم، صص ۲۹۳ - ۲۹۵.

۵- ادعای اجماعات غیرواقعی

کسی که به کتاب‌های ابن تیمیه مراجعه کند پی به ادعای اجماعاتی می‌برد که هرگز وجود خارجی نداشته است؛ از باب نمونه: او می‌گوید:

... من تفاسیری را که از صحابه نقل شده واحادیثی که از آنان روایت گشته و بیش از صد تفسیر بزرگ و کوچک را ملاحظه کردم، تا این ساعت نیافتم که یکی از صحابه حتی یک آیه از آیات صفات یا احادیث صفات را بر خلاف مقتضی و مفهوم معروف آن تأویل نماید. (۱)

این در حالی است که کتب تفسیر مملوّ از نقل تأویلات صحابه است. و کسی که می‌خواهد از آنها مطلع گردد باید به کتاب «الأسماء والصفات» بیهقی مراجعه کند که تمام تأویلات را ذکر کرده است.

دکتر بوطی می‌گوید: «صحیح نیست که بگوییم در بین سلف کسی در تفسیر آیات صفات یا برخی از آنها، قائل به تأویل نبوده است». (۲) آن‌گاه او اسامی برخی از سلف که صفات را تأویل کرده‌اند را، ذکر می‌کند.

مجسمه و مشبّه چنین وانمود کرده‌اند که مذهب سلف، عدم تأویل و حمل نصوص بر ظواهر است و این اشاعره بوده‌اند که صفات را تأویل کرده و به تعطیلی کشانده‌اند، و این شایعه‌ای بیش نیست؛ زیرا سلف از صحابه و تابعین معتقد به تأویل صفات بوده‌اند، و کسی که تفسیر طبری

۱- تفسیر سوره نور، ابن تیمیه، صص ۱۷۸ و ۱۷۹.

۲- السلفیة، ص ۱۳۴.

ص: ۳۵

را مطالعه کند پی به این مطلب خواهد برد؛ از باب نمونه: طبری با سندهای خود از ابن عباس در تفسیر آیه: *يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ* (قلم: ۴۲) نقل کرده که «ساق» در این آیه به معنای شدت است؛ زیرا عرب می‌گوید: «كشف الحرب عن ساقها»؛ یعنی جنگ شدت گرفت. (۱) و نیز آیه: *وَ السَّمَاءُ بَيْنَاهَا بِأَيْدٍ* (ذاریات: ۴۷) را به معنای «بیناها بقوّه» گرفته است؛ یعنی دست را کنایه از قوت گرفته است. (۲)

۶-تضعیف مغرضانه روایات

ابن تیمیه روایاتی را که مخالف عقاید و آرای اوست بدون آنکه سندش را بررسی کند، نسبت جعل یا وضع به آنها می‌دهد. اینک به یک مورد از آنها اشاره می‌کنیم:

او می‌گوید:

همچنین است حدیث:

«هو ولی کل مؤمن بعدی» او -حضرت علی (ع) - سرپرست هر مؤمنی بعد از من است. این حدیث، دروغ بر رسول خدا (ص) است؛ بلکه او در حیات و مماتش ولی هر مؤمنی است، و هر مؤمنی نیز ولی او در زمان حیات و ممات است. (۳)

این در حالی است که بسیاری از علمای عامه؛ همچون ترمذی، نسائی، ابن حبان، حاکم نیشابوری، طیالسی، احمد بن حنبل و دیگران از طریق جعفر بن سلیمان این حدیث را نقل کرده‌اند. . . . (۴)

۱- تفسیر طبری، مجلد ۵، جزء ۸، صص ۲۰۱ و ۲۰۲.

۲- همان، ج ۲۷، ص ۷.

۳- منهاج السنه، ج ۴، ص ۱۰۴.

۴- ر. ک: سلسله الاحادیث الصحیحه، البانی، ج ۵، ص ۲۶۱.

ص: ۳۶

البانی بعد از نقل حدیث «ولایت» می گوید:

سند آن حسن است و رجال آن رجال ثقات، بلکه رجال شیخین می باشند غیر از اجلح که همان ابن عبدالله کندی است که در مورد او اختلاف شده است ابن حجر در «تقریب» می گوید او شیعی و راستگو است.
آن گاه می گوید:

اگر کسی بگوید: راوی این شاهد شیعی است، و همچنین در سند اصل حدیث شیعی دیگری وجود دارد که جعفر بن سلیمان است، آیا این مسأله طعنی در حدیث به حساب نمی آید؟
او در جواب می گوید:

هرگز؛ زیرا اعتبار در روایت به صدق و حفظ است، و اما مذهب اش بین او و بین پروردگارش می باشد و خداوند حسابرس او است. لذا مشاهده می کنیم که صاحب صحیح بخاری و مسلم و دیگران از بسیاری از مخالفین که مورد وثوق بوده اند روایت نقل کرده اند؛ همچون خوارج و شیعه و دیگران...
آن گاه می گوید:

با این حال، من نمی دانم چرا ابن تیمیه این حدیث را تضعیف کرده است، و از نظر من وجهی برای آن نمی بینم جز سرعت و مبالغه داشتن در ردّ بر شیعه... (۱)

۷. انکار حقایق تاریخی

ابن تیمیه هنگامی که با حقایق تاریخی که مخالف با عقیده و مذهب

۱- ر. ک: سلسله الاحادیث الصحیحه، ج ۵، صص ۲۶۱ - ۲۶۴.

ص: ۳۷

او است برخوردار می‌کند آن را به طور کلی منکر می‌شود بدون آنکه توجّهی به مسلم بودن آن داشته باشد؛ از باب نمونه: او از آنجا که مخالف دعا کردن رو به قبر رسول خدا (ص) است، لذا درصدد برآمده تا قصه‌ای را که به مالک بن انس نسبت داده شده انکار نماید. و آن قصه از این قرار است:

خلیفه عباسی ابوجعفر منصور از مالک سؤال کرد: آیا می‌تواند رو به قبر شریف کرده و دعا نماید؟ مالک در جواب گفت: لَمْ تصرف وجهک عنه وهو وسيلتك ووسيلة أبيك آدم عليه الصلاة والسلام إلى الله تعالى يوم القيامة، بل استقبله واستشفع به فيشفعه الله. (۱)

چرا «روی خود را از پیامبر (ص) بر می‌گردانی؛ در حالی که او وسیله تو و وسیله پدرت آدم علیه الصلاة والسلام نزد خداوند متعال در روز قیامت است، بلکه رو به سوی او کن و او را شفیع خود قرار ده تا خداوند شفاعت او را بپذیرد. ابن تیمیه درباره این قصه می‌گوید: «این قصه‌ای است منکر که احدی آن را نقل نکرده و به امام مالک دروغی نسبت داده شده است».

با اینکه قاضی عیاض آن را با سند صحیح نقل کرده و گفته که آن را از تعدادی از ثقات مشایخش اخذ کرده است. وانگهی اینکه می‌گوید: کسی قائل به آن نشده، دروغی بیش نیست؛ زیرا مذهب مالک و احمد بن حنبل و شافعی استجاب استقبال قبر پیامبر (ص) هنگام سلام دادن و دعا کردن است. (۲)

۱- وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۷۶.

۲- این مطلب را در بحث «نماز و دعا در کنار قبور اولیای الهی» مورد بررسی قرار داده‌ایم.

ص: ۳۸

۸. نسبت دروغ بر مخالفان

ابن تیمیه به تبع مشایخ حنبلی خود، نسبت دروغ به مخالفان خود را تجویز کرده و به آن نیز عمل کرده است. اینک به نمونه‌هایی از این تهمت‌ها اشاره می‌کنیم.

ابن تیمیه می‌گوید:

رافضه کسانی هستند که نماز جمعه و جماعت به جای نمی‌آورند نه پشت سر اصحابشان و نه غیر از اصحابشان، و تنها پشت سر معصوم نماز می‌گذارند و حال آنکه شخص معصوم نزد آنها نیست. (۱)

و نیز می‌گوید:

رافضه اعتنایی به حفظ قرآن و شناخت معانی و تفسیر آن و طلب ادله‌ای که دلالت بر معنای آن داشته باشد ندارند، و نیز اعتنایی به حدیث رسول خدا (ص) و شناخت صحیح آن از باطل و بحث از معانی حدیث ندارند. . . (۲)

و نیز می‌گوید:

و اما سایر حماقات شیعه این است که آنان کراحت دارند تا سخن به لفظ ده بگویند یا کاری انجام دهند که به تعداد ده باشد، حتی ساختمان‌های خود را ده طبقه نمی‌سازند، و نیز با ده تنه درخت بنا نمی‌کنند و امثال این موارد؛ زیرا آنان با خوبان صحابه که همان ده نفری هستند که پیامبر بشارت بهشت به آنها داده دشمن‌اند. . . (۳)

۱- منهاج السنه، ج ۵، ص ۱۷۵.

۲- همان، ص ۱۶۳.

۳- همان، ج ۱، ص ۳۸.

ص: ۳۹

به نظر می‌رسد که این تهمت‌ها احتیاج به پاسخ ندارد؛ زیرا هر کس که با شیعیان معاشرت داشته باشد پی به سخیف و بی‌اساس بودن این حرف‌ها می‌برد.

ابن قیم، مروج افکار ابن تیمیه

یکی از شاگردان مهم ابن تیمیه که به عنوان مروج افکار او مطرح است، ابو عبدالله محمد بن ابوبکر بن ایوب بن سعد بن حریر، زرعی، دمشقی، حنبلی، معروف به ابن قیم جوزیه می‌باشد.

جوزیه مدرسه‌ای بود که محیی‌الدین بن حافظ ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن محمد بکری حنبلی آن را در بازار قمع دمشق ساخته بود. واز آنجا که پدرش قیم سرپرست این مدرسه بود، لذا او را ابن قیم جوزیه نامیدند.

او در سال ۶۹۱هـ. ق متولد شد و در سال ۷۱۲هـ. ق با ابن تیمیه ارتباط پیدا کرد و ملازم مجلس درس او شد و فقه را نزد او آموخت و از او اخذ علم کرد ولی در تمام مسائل مقلد کورکورانه او بود. لذا مذهب ابن تیمیه را یاری کرده و افکارش را در کتاب‌هایش تأیید نمود، اضافه بر آن سعی کرد تا افکار و عقاید استادش را در قالب برهان و استدلال درآورد.

لذا در عصر شیخ و استادش، ابن تیمیه از عقاید باطلش توبه داده شد، و نیز با او به زندان رفت ولی بعد از مرگ استادش رها شد. او به جهت اعتقاداتش سه بار به زندان رفت، خصوصاً به جهت اینکه همانند استادش حرکت به جهت زیارت ابراهیم خلیل (ع) را تحریم و منع نمود.

ص: ۴۰

عبدالله هروی حبشی از ذهبی نقل کرده که گفت:

... وقد حبس مدّة؛ لانكاره شدّ الرحال لزيارة قبر الخليل - ابراهيم (ع) - (۱).

... او در مدتی به جهت انکار بار سفر بستن برای زیارت قبر خلیل الرحمن مجبوس شد.

او نیز از ابن حجر در «الدرر الكامنة» نقل می‌کند که گفت:

غلب عليه حبّ ابن تیمیة حتى كان لا يخرج عن شيء من اقواله، بل ينتصر له في جميع ذلك، وهو الذي هذب كتبه ونشر علمه. واعتقل

مع ابن تیمیة بعد ان أهين وطيف به على جمل مضروباً بالدرّة، فلمّا مات أخرج عنه. . (۲).

محبّت ابن تیمیه بر او غلبه کرد به حدّی که از هیچ یک از اقوال او نمی‌گذشت و مخالفت نمی‌نمود، بلکه در تمام موارد او را یاری

می‌کرد. و او کسی بود که کتاب‌های ابن تیمیه را تهذیب کرده و علم او را منتشر می‌ساخت. ابن قیّم با ابن تیمیه زندانی شد، بعد از

آنکه مورد اهانت قرار گرفت، او را سوار بر شتری کردند و در حالی که تازیانه می‌زدند دور گرداندند. و چون ابن تیمیه مرد او را

رها کردند. . .

۱- المقالات السنیة، ص ۴۳ به نقل از او.

۲- همان، به نقل از ابن حجر.

دشمنی ابن تیمیه با اهل بیت (علیهم السلام)

اشاره

کمتر کسی است که کتاب‌های ابن تیمیه به خصوص «منهاج السنه» - را مطالعه کند و به نصب و عداوت و دشمنی او نسبت به اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) پی نبرد. ما در این بحث برای اثبات این مطلب به ذکر نمونه‌هایی از این موارد می‌پردازیم:

۱. شبهه در نزول آیه مباحله در شأن اهل بیت (علیهم السلام)

اشاره

مسلم به سندش از سعد بن ابی وقاص نقل کرده که گفت:

... هنگامی که این آیه نازل شد: **فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ رَسُولَ خِدا (ص) عَلِيَّ وَفَاطِمَةَ وَحَسَنَ وَحُسَيْنَ (علیهم السلام)** را

خواست و عرض کرد: بارالها! اینان اهل من هستند» (۱).

اما ابن تیمیه از جهاتی با نزول آیه مباحله در شأن اهل بیت (علیهم السلام) مخالفت کرده است و بر فرض نزول، آن را فضیلتی برای اهل بیت نمی‌شمارد. اینک به شبهات او پاسخ می‌گوییم:

شبهه اول: کسی با پیامبر (ص) مساوی نیست!

اشاره

ابن تیمیه می‌گوید: «هیچ کس مساوی با رسول خدا (ص) در فضایل نیست، نه علی و نه غیر او». (۱)

پاسخ

اولاً: ما تابع نص هستیم. از این آیه و ادله قطعی دیگر چنین استفاده می‌شود که امام علی (ع) در تمام کمالات و قابلیت‌ها همانند رسول خدا (ص) است جز در سالت و نبوت، ولذا اگر قرار بود بعد از ایشان پیامبری باشد جز امام علی (ع) کسی دیگر قابلیت این مقام را نداشت. ولی قرار نیست که بعد از پیامبر (ص) پیامبری دیگر باشد.

در روایتی صحیح السند از پیامبر (ص) آمده است که خطاب به امام علی (ع) فرمود:

من از خدا چیزی نخواستم جز آنکه مثل آن را از خداوند برای تو درخواست نمودم. و از خداوند چیزی درخواست نمودم مگر آنکه خدا به من عطا نمود. جز آنکه به من خبر داده شد که بعد از تو پیامبری نخواهد بود. (۲)

ثانیاً: پیامبر (ص) مطابق حدیث صحیح السند فرمود:

«... علی منی وأنا منه، وهو ولیکم بعدی» (۳)؛ «علی از من و من از اویم و او ولی شما بعد از من است».

۱- منهاج السنه، ج ۷، ص ۱۲۲.

۲- کنز العمال، ج ۶، ص ۴۰۷.

۳- مسند احمد، ج ۱، صص ۳ و ۱۵۱.

شبهه دوم: عدم دلالت «انفسنا» بر مساوات!

اشاره

او نیز می‌گوید: «انفس» در لغت عرب بر مساوات دلالت ندارد بکله مقصود به آن نزدیکان و اقرباء انسان است. آن‌گاه بر مدعای خود به آیاتی استشهاد می‌کند که در آنها لفظ انفس به کار رفته ولی دلالت بر مساوات ندارد؛ از قبیل:

لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا (نور: ۱۲)

چرا هنگامی که این [تهمت] را شنیدید، مردان و زنان با ایمان نسبت به خود [و کسی که همچون خود آنها بود] گمان خیر نبردند. (۱)

پاسخ

اولاً: در برخی از آیات بین کلمه انفس و اقرباء مقابله افتاده است، ولذا نمی‌توان در همه جا ادعا کرد که انفس به معنای اقرباء است. خداوند متعال می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا (تحریم: ۶)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خود و خانواده خویش را از آتش حفظ کنید.

و نیز می‌فرماید: الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ؛ «کسانی که به خویشان و خانواده‌شان زیان رسانده‌اند». (زمر: ۱۵)

در مورد آیه مباحله نیز این چنین است؛ یعنی در مقابل معنای اقرباء

ص: ۴۴

استعمال شده جز آنکه در این دو آیه، انفس در نفس انسان به معنای حقیقی آن استعمال شده است ولی در آیه مباهله مجازاً در معنای تنزیلی به کار رفته است؛ یعنی امام علی (ع) به منزله پیامبر (ص) در جمیع فضایل است، نه اینکه نفس پیامبر باشد.

ثانیاً: مستفاد از آیه مباهله آن است که خداوند پیامبرش را خطاب کرده می‌فرماید: ای محمد! خود را برای مباهله بیاور. و پیامبر در آن موقف علی (ع) را برای مباهله آورد. و اینکه شخصی نفس شخص دیگر باشد سه احتمال دارد:

الف) عینیت واتحاد حقیقی حتی در جسمیت: این معنا قطعاً باطل است؛ زیرا ما معتقد به حلول نیستیم و نیز پیامبر (ص) و امام علی (ع) را به لحاظ جسمی یکی نمی‌دانیم.

ب) اتحاد در شؤونات و فضایل به جز آنچه که استثناء شده است.

ج) تنها مجانست در قرابت و نزدیکی.

معنای دوم و سوم از معانی مجازی برای کلمه نفس است، ولی ما باید به دو جهت کلمه انفس را بر معنای دوم حمل کنیم نه سوم: جهت اول اینکه: معنای دوم اقرب به معنای حقیقی که همان وحدت از جمیع جهات است می‌باشد و مطابق آنچه در علم بلاغت گفته شده، لفظ باید بر قریب‌ترین معانی به معنای حقیقی حمل شود.

جهت دیگر اینکه: قرائن بسیاری وجود دارد که مؤید معنای دوم است نه سوم، که از آن جمله عبارت است از:

یک - پیامبر (ص) خطاب به حضرت علی (ع) فرمود:

أنت منّي بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي. (۱)

۱- صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۷۶.

ص: ۴۵

تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی می باشی جز آنکه بعد از من پیامبری نخواهد بود.

دو - بخاری از پیامبر (ص) نقل کرده که خطاب به علی (ع) فرمود:

« أنت منى وأنا منك » (۱)؛ «تو از من و من از توام» .

سو - ابن مسعود از رسول خدا (ص) نقل کرده که فرمود: «علی بن ابی طالب همانند روح من است که در جسد من می باشد» (۲)

چهار - و نیز خطاب به امام علی (ع) فرمود:

ما سألت الله لی شیئاً الا سألت لک مثله . . . (۳)

از خدا برای خود چیزی نخواستم جز آنکه مثل آن را برای تو تقاضا نمودم.

شبهه سوم: کفایت دعای پیامبر (ص) !!

اشاره

ابن تیمیه نیز می گوید: «اینکه این چهار نفر را پیامبر (ص) همراه خود آورد مقصود اجابت دعا نبوده؛ زیرا دعای پیامبر (ص) به

تنهایی کافی بود» (۴).

پاسخ

اولاً: اگر چنین بود چرا خداوند تعالی از پیامبر خود خواست تا از نصارا بخواهد که این افراد را نیز بیاورند. واگر وجود آنها در

مباهله دخیل نبود احتیاجی به چنین دعوتی نبود، خصوصاً آنکه در آخر می فرماید: **ثُمَّ نَبِّئَهُمْ**؛ «سپس همگی با هم مباهله کنیم» .

۱- صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۲.

۲- کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۲۸.

۳- همان، ج ۶، ص ۴۰۷.

۴- منهاج السنه، ج ۷، صص ۱۲۲ - ۱۳۰.

ص: ۴۶

ثانیاً: حرف ابن تیمیه اجتهاد در مقابل نصّ است؛ زیرا مطابق برخی از روایات پیامبر (ص) فرمود: «إِذَا أُنَا دَعُوْت فَأَمْنُوا»^(۱)؛ «هر گاه من دعا کردم شما آمین بگویید. . .». و این خود دلالت بر این دارد که آمین آنها در اجابت دعای پیامبر بی تأثیر نبوده است.

شبهه چهارم: عدم اختصاص به حضرت علی (ع) !!

اشاره

اشکال دیگر ابن تیمیه این است که می گوید: «کلمه اَنْفُسِنَا اختصاص به علی (ع) ندارد؛ زیرا به صیغه جمع آمده است»^(۲).

پاسخ

اولاً: عرب به جهاتی از جمله تعظیم لفظ جمع را بر مفرد به کار می برد و در قرآن نیز چنین استعمالی را زیاد مشاهده می کنیم؛ مثل آیه ۱۷۳ از سوره آل عمران و آیه ۱۱ از سوره مائده و آیه ۶۱ از سوره توبه که در هر سه مورد شخص واحدی اراده شده در حالی که با صیغه جمع آمده است. ثانیاً: تعبیر به جمع در این آیه به جهت بیان این مطلب است که هر کدام از دو دسته مباحله کننده سزاوار است که خواص از اهل بیت خود را بیاورد، خواه افراد هر دسته متعدد باشند یا خیر.

شبهه پنجم: مقصود از «انفسنا»، شخص پیامبر (ص) است !!

اشاره

ابن تیمیه می گوید: «مقصود از اَنْفُسِنَا شخص پیامبر (ص) است؛ یعنی هنگام مباحله باید خود و فرزندان و زنهای خود را بیاورید»^(۳).

۱- تفسیر کشاف، زمخشری، ج ۱، ص ۳۶۹؛ تفسیر مراغی، ج ۳، ص ۱۷۵.

۲- منهاج السنه، ج ۷، صص ۱۲۲ - ۱۳۰.

۳- همان.

ص: ۴۷

پاسخ

اولاً: این توجیه اجتهاد در مقابل نص است؛ زیرا مطابق روایات صحیحه، پیامبر اکرم (ص) برای مباحثه امام حسن و امام حسین ۸ را که مصداق اَبْنَاءَنَا بود، و نیز حضرت زهرا (علیها السلام) را که مصداق نِسَاءَنَا بود، و نیز حضرت علی (ع) را که مصداق اَنْفُسَنَا بود، آورد. و اگر مقصود از اَنْفُسَنَا خود پیامبر بوده است، چرا پیامبر (ص)، علی (ع) را با خود به همراه آورد؟

ثانیاً: با این فرض، لازم می‌آید که بین داعی و مدعو اتحاد باشد؛ یعنی دعوت کننده و دعوت شده یکی باشند که این قطعاً باطل است؛ زیرا هیچ‌گاه انسان خودش را دعوت نمی‌کند.

ثالثاً: در صورت درست بودن این احتمال، لازم می‌آید که کلمه اَنْفُسَنَا وَ اَنْفُسِکُمْ، در آیه زیادی باشد؛ زیرا شخص پیامبر (ص) داخل در جمله تَعَالَوْا نَدْعُ است.

اشکال

اگر کسی بگوید که انسان گاهی خود را نیز دعوت می‌کند؛ مثلاً عرب می‌گوید: «دعوت نفسی الی کذا»؛ «من خودم را به فلان چیز دعوت کردم». و لذا ممکن است که مقصود از «انفسنا» خود حضرت رسول (ص) باشد.

پاسخ

ما در این جهت مناقشه نمی‌کنیم که دعوت خود نیز صحیح است، ولی نمی‌توان این نوع استعمال را حقیقی دانست. مضافاً به اینکه برخی تصریح کرده‌اند که انسان هیچ‌گاه خودش را دعوت نمی‌کند بلکه دیگری را می‌خواند مگر آنکه مجازاً چنین باشد. (۱)

۱- حاشیه شیخ زاده بر تفسیر بیضاوی، ج ۱، ص ۶۳۴.

ص: ۴۸

علاوه بر اینکه این اشکال در حقیقت اجتهاد در مقابل نصوص صحیح است که مقصود از اَنْفُسَنَا را امام علی (ع) می‌داند. گرچه ما منکر شمول پیامبر (ص) در کلمه اَنْفُسَنَا نیستیم.

حاکم نیشابوری به سند صحیح از جابر قصه ورود عاتب وسید و شرفیاب شدن محضر رسول خدا (ص) را نقل کرده و در آخر آن می‌گوید: «... و در حق آنها نازل شد تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ...». آن‌گاه جابر می‌گوید: «مراد از اَنْفُسَنَا وَ اَنْفُسِكُمْ، رسول الله و علی است و مراد از اَبْنَاءَنَا حسن و حسین است و مقصود از نِسَاءَنَا فاطمه می‌باشد»^(۱).

۲. شبهه در شأن نزول آیه تطهیر

اشاره

مسلم به سندش از عایشه نقل کرده که گفت:

پیامبر (ص) صبحگاهی از حجره خارج شد در حالی که بر روی دوش او پارچه‌ای از پشم خیاطی نشده بود؛ حسن بن علی بر او وارد شد او را داخل کسا کرد. آن‌گاه حسین وارد شد او را نیز داخل آن کرد، آن‌گاه فاطمه وارد شد او را نیز داخل کسا کرد بعد علی وارد شد او را نیز داخل نمود. آن‌گاه این آیه را تلاوت کرد: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلِيَّ وَالْيَتِيمَ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا**^(۲).

شبهه اول: دعا دلالت بر عصمت ندارد

اشاره

ابن تیمیه می‌گوید: «پیامبر (ص) دعا کرد تا خداوند رجس و پلیدی را از آنان دور ساخته و پاکشان گرداند و این دلالت بر عصمت ندارد...»^(۳).

۱- درّ المثور، ج ۲، صص ۲۳۰ و ۲۳۱.

۲- صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۳۰.

۳- منهاج السنه، ج ۳، ص ۴.

ص: ۴۹

پاسخ

اولاً: پیامبر (ص) مستجاب‌الدعوه است و اگر دعا کرده به طور قطع اجابت شده است.
ثانیاً: فایده دعا، استمرار تطهیر و اذهاب رجس در آینده است؛ همان‌گونه که در تفسیر اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ چنین است.
ثالثاً: ممکن است که دعا، بالا رفتن مرتبه و درجات خلوص و عمق گرفتن و رسوخ کردن اذهاب رجس و در نتیجه، تطهیر اهل بیت را در بر داشته باشد.

رابعاً: مطابق برخی از روایاتی که ذکر شده، دعای پیامبر (ص) بعد از نزول آیه تطهیر بوده است. (۱)

شبهه دوم: عدم اراده تکوینی**اشاره**

ابن تیمیه می‌گوید:

اراده خداوند در آیه تطهیر، متضمن تحقق مراد نیست، بلکه گاهی اراده می‌کند چیزی را که تحقق نمی‌یابد؛ خداوند متعال می‌فرماید: **وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ (نساء: ۲۷)**؛ در حالی که برخی توبه می‌کنند و برخی نمی‌کنند. خداوند اراده کرده که مردم را از شرک پاک کند، ولی بعضی می‌خواهند که بر شرک باقی بمانند. (۲)

آن‌گاه می‌گوید:

مقصود از «رجس» در آیه، شرک است، همانند قول خداوند:

۱- مسند احمد، ج ۶، ص ۲۹۲.

۲- منهاج السنه، ج ۴، ص ۲۰.

ص: ۵۰

فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَمَا مِی دَانِیْمَ کِه خدائوند از اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) شرک و خبثت را دور کرده است، ولی این دلالت بر عصمت آنان ندارد. (۱)

پاسخ

أولاً: اراده در آیه وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُتُوبَ عَلَيْكُمْ تشریحی است نه تکوینی؛ از همین رو به عموم مردم توجه دارد، برخلاف اراده در مورد آیه تطهیر که به قرآنی خصوصاً روایاتی که نصّ در نزول آیه در پنج تن بود، اراده تکوینی است نه تشریحی و گرنه شامل افرادی خاص نمی شد.

ثانیاً: در آیه فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ مقصود از رجس مشخص شده است؛ زیرا بعد از آن با کلمه «من» بیانیه مقصود از رجس، خصوصاً شرک معرفی شده است؛ خصوصاً آنکه خطاب در فَاجْتَنِبُوا عموم مشرکین است. بر خلاف آیه تطهیر که الف و لام الرِّجْسَ در آن برای جنس بوده و عموم مراتب رجس که از آن جمله گناه، اشتباه، خطا و سهو است را نیز شامل می شود.

۳. شبهه در شأن نزول آیه انذار

اشاره

طبری به سند صحیح از ابن عباس نقل کرده هنگامی که آیه إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ (رعد: ۷) نازل شد پیامبر (ص) دست خود را بر سینه اش گذارد و فرمود: «من بیم دهنده ام و برای هر قومی هدایت گری است» و با دست خود اشاره به شانه علی (ع) کرد و فرمود: «تو

ص: ۵۱

هدایت‌گری ای علی! تنها به واسطه تو است که هدایت‌شوندگان بعد از من هدایت می‌یابند.» (۱)

شبهه اول: اختصاص نداشتن هدایت‌گری به امام علی (ع)

اشاره

ابن تیمیه می‌گوید:

این کلام

«أنا المنذر، وبك يا علي يهتدي المهتدون» را نمی‌توان به پیامبر (ص) نسبت داد؛ زیرا ظاهر قول، این است که هدایت فقط به توسط علی (ع) است نه پیامبر (ص)؛ در حالی که هیچ مسلمانی چنین سخنی نمی‌گوید. (۲)

همچنین می‌گوید:

خداوند تعالی محمد (ص) را هادی قرار داده و فرموده: **إِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ** حال چگونه شما کسی را هادی قرار می‌دهید که در قرآن به چنین صفتی توصیف نشده است؟ (۳)

پاسخ

این اشکال از سوء فهم و عناد ابن تیمیه سرچشمه گرفته است؛ زیرا همه قبول داریم که پیامبر (ص) هادی امام علی (ع) و همه امت در زمان حیات خود می‌باشد ولی علی (ع) هادی امت بعد از حیات رسول خدا (ص) است. و این صریح حدیث صحیح السند است که پیامبر (ص) فرمود:

« بک »

۱- جامع البیان، ج ۱۲، ص ۷۲.

۲- منهاج السنه، ج ۷، صص ۱۳۹ - ۱۴۳.

۳- همان.

ص: ۵۲

یهتدی المهتدون من بعدی» (۱)، که مع الأسف ابن تیمیه کلمه «بعدی» را یا ندیده و یا از آن تجاهل کرده است.

شبهه دوم: هدایت بسیاری از امت توسط غیر امام علی (ع)

اشاره

ابن تیمیه می گوید:

ظاهر جمله

«بک یهتدی المهتدون» این است که هر کس از امت محمد هدایت یافت به توسط علی بوده است، و این دروغی آشکار است؛ زیرا بسیاری از مردم به پیامبر ایمان آورده و هدایت یافتند و وارد بهشت شدند؛ در حالی که سخنی از علی (ع) نشنیدند. و بیشتر کسانی که به پیامبر (ص) ایمان آوردند و به او هدایت یافتند در هیچ چیز به علی هدایت نیافتند. و نیز کشورها و شهرهایی فتح شد و مردم آنها ایمان آورده و هدایت یافتند، بدون اینکه از علی چیزی شنیده باشند، بلکه همگی به توسط صحابه غیر از او هدایت یافتند. پس چگونه جایز است این جمله را قبول کنیم که پیامبر (ص) فرموده است:

بک یهتدی المهتدون؟ (۲)

پاسخ

اولاً: همان گونه که در جواب اشکال قبل اشاره شد در حدیث چنین آمده که امام علی (ع) بعد از رسول خدا (ص) تنها هدایت گر به حق و حقیقت است و این منافات ندارد که در زمان حیات رسول خدا (ص) هر دو مشترکاً و با رهبری رسول خدا (ص) هدایت گر امت باشند.

۱- جامع البیان، ج ۱۲، ص ۷۲.

۲- منهاج السنه، ج ۷، صص ۱۳۹ - ۱۴۳.

ص: ۵۳

ثانیاً: چه کسی گفته که تمام کسانی که در زمان حیات رسول خدا (ص) و بعد از وفات آن حضرت ایمان آورده‌اند از امام علی (ع) بهره نبرده‌اند. (۱)

ثالثاً: چه کسی گفته که هر کس از غیر راه امام علی (ع) بعد از رسول خدا (ص) هدایت یافته، به هدایت حقیقی و واقعی هدایت یافته است؟ مطابق این حدیث هدایت واقعی تنها از راه امام علی (ع) است.

۴-شبهه در آیه ولایت

اشاره

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ

سرپرست و رهبر شما تنها خدا است، و پیامبر او، و آنها که ایمان آورده‌اند و نماز را بر پا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌پردازند.

سیوطی بعد از نقل روایات فراوان در نزول این آیه در شأن امام علی (ع) هنگامی که در نماز انگشترش را به فقیر داد، می‌گوید: «اینها شواهدی است که برخی از آنها برخی دیگر را تقویت می‌کند». (۲)

آنگاه ولایت را به معنای دوستی گرفته ولی ابن تیمیه می‌گوید:

بین ولایت (به کسر واو) و ولایت (به فتح واو) تفاوت است، ولایتی که در این نصوص آمده، ضد عداوت است که به فتح واو است نه به کسر واو که به معنای امارت است و این افراد نادان بین ولایت و ولایت تفاوتی نمی‌نهند. لفظ ولی و ولایت غیر از لفظ

۱- ما در بحث حدیث سفینه در جواب ابن تیمیه مفصل به این موضوع پرداخته‌ایم.

۲- اسباب النزول، ص ۸۱.

ص: ۵۴

والی است، و چون آیه درباره ولایت تمام مؤمنان است و همه مؤمنان ولایت به معنای امارت را ندارند، پس ولایت به معنای امارت نیست. (۱)

پاسخ

اولاً: برخی دانشمندان لغت و ادبیات، تفاوتی بین معنای ولایت (به کسر واو) و ولایت (به فتح واو) نمی‌نهند؛ مانند فیومی، سیبویه، زجاج و فراء.

فراء می‌گوید: «ولایت را به فتح واو و کسر واو در هر دو معنای دوستی و سرپرستی شنیده‌ایم» (۲)

ثانیاً: متبادر از لفظ «ولی» همان معنای سرپرستی است؛ هرچند به کمک قرائن باشد.

ثالثاً: این آیه تنها مربوط به ولایت امیرمؤمنان (ع) است و روایات متواتر بر این مطلب دلالت دارد، و هرگز ارتباطی به تمام مؤمنان ندارد تا به این جهت در معنای ولایت تصرف کنیم که شامل همه مؤمنان شود.

۵- شبهه در شأن نزول آیه مودت

اشاره

حاکم نیشابوری و دیگران نقل کرده‌اند:

به رسول خدا (ص) بعد از نزول آیه قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى (شوری: ۲۳) عرض شد: ای رسول خدا!

۱- منهاج السنه، ج ۴، صص ۵ و ۶.

۲- لسان العرب، ج ۱۵، ص ۴۰۷.

ص: ۵۵

خویشاوندان نزدیک تو چه کسانی هستند که مودتشان بر ما واجب است؟ حضرت فرمود: علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام). (۱)

شبهه اول: مکی بودن سوره شوری

اشاره

ابن تیمیه در این باره می‌گوید: «سوره شورا بدون شک مکی است و قبل از ازدواج علی با فاطمه بوده است و لذا قبل از ولادت حسن و حسین نازل شده است» (۲).

پاسخ

اولاً: برای تشخیص اینکه آیه‌ای مکی است یا مدنی، دو راه وجود دارد:

الف) ملاحظه مضمون آیه؛ به این نحو که بگوییم: هر آیه‌ای که درباره توحید و معارف عقلی و انتقاد از بت پرستی و دعوت به ایمان به خدا و روز رستاخیز و جریان‌های امت‌های پیشین و مشابه این امور است، در غالب موارد مکی به حساب می‌آید؛ زیرا در آن عصر تنها مسائلی که احتیاج به ذکر آنها بود همین قبیل مسائل است. ولی آیاتی که مربوط به شؤون نظام اسلامی و جهاد و مناظرات با یهود و نصارا و احکام شرعی و نظام اجتماعی بوده، غالباً مدنی به حساب می‌آید. در مورد آیه «مودت» با مراجعه به مضمون آن پی خواهیم برد که تناسب آن با نزول در مدینه است.

۱- مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۴۴۴، مسند احمد، ج ۱، ص ۱۹۹ و... .

۲- منهاج السنه، ج ۴، صص ۲۵ - ۲۷.

ص: ۵۶

ب) رجوع به نصوصی که در مورد آیه از طرف علما وارد شده است. و در مورد سوره شورا مشاهده می‌کنیم که مفسران می‌گویند: سوره شورا مکی است به جز چهار آیه از آن، که اول آنها آیه قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى است.

قرطبی می‌گوید: سوره شورا بنا بر قول حسن و عکرمه و عطا و جابر، مکی است. و ابن عباس وقتاده گفته‌اند: به جز چهار آیه آن که در مدینه نازل شده است که یکی از آنها قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ... می‌باشد. (۱)

ابوحیان از ابن عباس نقل می‌کند که سوره شورا مکی است، به جز چهار آیه آن از قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا... تا آخر چهار آیه، که در مدینه نازل شده است. (۲)

شوکانی (۳) و آلوسی (۴) و... نیز همین مطلب را نقل کرده‌اند.

این نکته قابل توجه است که بدانیم، قرآن کریم به اتفاق دانشمندان بر حسب ترتیب نزول جمع‌آوری نشده است، و لذا اغلب سوره‌های مکی از آیات مدنی خالی نبوده و نیز اکثر سوره‌های مدنی از آیات مکی خالی نیست. و اگر سوره‌ای را مکی یا مدنی می‌نامند تابع این است که اغلب آن سوره دارای چه نوع آیه‌ای و در کجا نازل شده است. برای روشن شدن موضوع به نمونه‌هایی اشاره می‌کنیم:

الف) سوره عنکبوت مکی است، مگر ده آیه از اولش که مدنی است. (۵)

۱- تفسیر قرطبی، ج ۱۶، ص ۱.

۲- البحر المحيط، ج ۷، ص ۵۰۷.

۳- فتح القدير، ج ۴، ص ۵۲۴.

۴- روح المعانی، ج ۲۵، ص ۱۰.

۵- جامع البيان، ج ۲۰، ص ۸۶.

ص: ۵۷

ب) سوره کهف مکی است، مگر هفت آیه از اولش که مدنی است. (۱)

ج) سوره مریم مکی است، الا آیه سجده و آیه وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا. (۲)

د) سوره حج مکی است، مگر آیه وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ. (۳)

ثانیاً: بر فرض که آیه «مودت» مکی باشد ولی این مستلزم آن نیست که مودت محصور بر خویشاوندان موجود گردد بلکه شامل کسانی نیز می‌گردد که بعد از نزول آیه متولد می‌شوند و دارای شرایط موجودین هستند؛ یعنی آیه شامل هر شخص معصوم از امامان اهل بیت عترت و طهارت می‌شود.

نظیر این آیه، آیه وصایت است. خداوند تعالی می‌فرماید يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ که شامل هم اولاد موجود در زمان نزول آیه می‌شود و هم اولادی که بعداً متولد می‌شوند.

شبهه دوم: عدم اختصاص آیه به اهل بیت (علیهم السلام)

اشاره

ابن تیمیه در ادامه اشکال سابق خود می‌گوید: «دلیل این مطلب این است که خداوند نفرمود:

«الْمَوَدَّةُ لِلذَّوِي الْقَرْبِيِّ»، بلکه فرمود: «إِلَّا الْمَوَدَّةُ فِي الْقُرْبَى»، و اگر مقصود خداوند خویشاوندان پیامبر (ص) بود، باید للقریبی یا

لذوی القربی می‌گفت، همان گونه که در آیه خمس فرمود:

وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِلذَّوِي الْقَرْبِيِّ. (۴)

۱- تفسیر قرطبی، ج ۱۰، ص ۳۴۶.

۲- اتقان سیوطی ج ۱، ص ۱۶.

۳- تفسیر قرطبی، ج ۱۲، ص ۱.

۴- منهاج السنه، ج ۴، صص ۲۵ - ۲۷.

ص: ۵۸

پاسخ

با مراجعه به کتب تفسیر پی خواهیم برد که مفسرین در صدد پاسخ از این سؤال برآمده و جواب آن را داده‌اند.

زمخشری می‌گوید: «اگر گفته شود: چرا گفته نشد:

«إِلَّا مَوْدَةَ الْقُرْبَى»، یا گفته نشد:

«إِلَّا- الْمَوْدَةَ لِلْقُرْبَى؟» و به طور کلی **إِلَّا- الْمَوْدَةَ فِي الْقُرْبَى** معنایش چیست؟ در جواب می‌گوییم: در این آیه، اهل بیت محلّ مکان

مودّت و مقرّ آن قرار گرفته‌اند. از باب مثال عرب می‌گوید:

« لِي فِي آلِ فُلَانٍ مَوْدَةٌ »، برای من در آل فلان مودّت است. مقصود آن است که من آنان را دوست دارم و آنان مکان و محلّ حبّ

من هستند. در مورد آیه **فِي مَتَعَلَّقٍ** به مودّت نیست، بلکه متعلّق به محذوف است؛ مثل اینکه می‌گوییم: «مال در کیسه است». و تقدیر

آن این چنین است:

« **إِلَّا الْمَوْدَةَ ثَابِتَةً فِي الْقُرْبَى** » مگر مودّتی که در خویشاوندان رسول ثابت است». (۱)

همین تفسیر از فخررازی (۲) و ابو حیان (۳) و نیشابوری (۴) و ابوالسعود (۵) نیز رسیده است.

شبهه سوم: عدم درخواست پاداش از سوی پیامبران**اشاره**

ابن تیمیه در ادامه می‌گوید:

پیامبر (ص) هرگز درخواست اجری نمی‌کند؛ زیرا تنها اجر و مزد او

۱- تفسیر کشاف، زمخشری، ج ۴، صص ۲۱۹ و ۲۲۰.

۲- التفسیر الکبیر، ج ۲۷، ص ۱۶۷.

۳- البحر المحيط، ج ۷، ص ۵۱۶.

۴- تفسیر نیشابوری در حاشیه تفسیر طبری، ج ۲۵، ص ۳۳.

۵- تفسیر ابوالسعود، ج ۸، ص ۳۰.

ص: ۵۹

بر خداوند است. آری بر مسلمانان است که به ادله دیگر او را دوست بدارند، ولی موالات و دوستی ما نسبت به اهل بیت پیامبر (ص) هیچ گاه مزد و اجر پیامبر به حساب نمی آید. (۱)

پاسخ

در مورد مسأله اجر و مزد رسالت پیامبر (ص) چهار نوع آیه وجود دارد:

۱. آیاتی که اجر و مزد پیامبر (ص) را بر خداوند می داند: خداوند متعال از قول حضرت نوح (ع) می فرماید:

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ * فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ * وَ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ (شعرا: ۱۰۷-۱۰۹)

مسئلاً من برای شما پیامبری امین هستم. تقوای الهی پیشه کنید و مرا اطاعت نمایید. من برای این [دعوت] هیچ مزدی از شما نمی طلبم، اجر من تنها بر پروردگار عالمیان است.

و از زبان حضرت هود (ع) می فرماید:

يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي أَفَلَا تَعْقِلُونَ (هود: ۵۱)

ای قوم من! من از شما برای این [رسالت] پاداشی نمی طلبم، پاداش من تنها بر کسی است که مرا آفریده است، آیا نمی فهمید.

از زبان حضرت صالح نیز همین تعبیر نقل شده است. (۲)

۲. از برخی آیات استفاده می شود که بازگشت مزد به خود مردم است. خداوند متعال در جایی دیگر خطاب به پیامبرش کرده می فرماید:

۱- منهاج السنه، ج ۴، صص ۲۵ - ۲۷.

۲- شعراء: ۱۴۳ - ۱۴۵.

ص: ۶۰

قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ؛ «بگو: هر اجر و پاداشی از شما خواسته‌ام برای خود شما است». (سبأ: ۴۷)

۳. نوع سوم آیه‌ای است که در آن خداوند اجر و مزد رسالت پیامبر را «راهی به سوی خدا قرار دادن» معرفی کرده است. خداوند متعال می‌فرماید:

قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا (فرقان: ۵۷)

بگو: من در برابر آن [بلاغ آیین خدا] هیچ گونه پاداشی از شما نمی‌طلبم، مگر کسی که بخواهد راهی به سوی پروردگارش برگزیند [این پاداش من است].

در این آیه اجر و پاداشی که استثنا شده عمل مسلمانان است؛ یعنی انتخاب راه به سوی خداوند. گرچه در این آیه استثنا ذات است ولی مقصود به آن مشیت و خواست اوست.

۴. نوع چهارم نیز همین آیه مورد بحث؛ یعنی آیه مودت است که در آن سخن از اجر و مزد رسالت پیامبر (ص) به میان آمده و آن را

«موده فی القربی» دانسته است.

با تأمل در این چهار دسته آیه به این نتیجه می‌رسیم که حکم اولی در رسالت انبیا آن است که از مردم بابت رسالت و دعوت خود، نفع و بهره و مزدی نخواهند، بلکه اجر و مزد خود را تنها از خدا بخواهند.

و اگر در آیه «مودت» به اجر و مزد اشاره شده، این در واقع درخواست چیزی است که نفعش به خود مردم باز می‌گردد. لذا فرمود: بگو: هر چیزی را که به عنوان اجر و مزد از شما خواستم نفعش به خود شما باز می‌گردد.

ص: ۶۱

حال چگونه نفع مودت خویشاوندان پیامبر (ص) به خود مردم باز می‌گردد، از دو راه می‌توان آن را اثبات نمود:
 الف) از آنجا که اهل بیت پیامبر (ص) به حکم آیات و روایات دیگر، از خطا و اشتباه معصومند، لذا مودت و ارتباط با آنها انسان را از سرچشمه زلال معارف آنان بهره‌مند می‌سازد و در نتیجه به حق و حقیقت و سنت واقعی پیامبر (ص) رسیده، از معارف والای قرآن کریم بهره‌مند خواهد شد.

ب) محبت و مودت، نیروی مرموز درونی است که انسان را به سوی محبوب می‌کشاند و لذا در صدد برمی‌آید که به او اقتدا کرده، او را الگوی خود قرار دهد. اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) از آنجا که مظهر همه خوبی‌هایند لذا مودت آنان انسان را به خوبی‌ها و عمل به آن جذب می‌کند، پس نفع مودت خویشان پیامبر (ص) به خود انسان باز می‌گردد.

وَأَمَّا اینکه مراد از آیه مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَيَّ رَبًّا سَيَلًّا چیست؟ در جواب می‌گوییم: مراد از آن همان مستثنای در آیه ۲۳ از سوره شورا است؛ یعنی همان مودت خویشان رسول است؛ زیرا همان‌گونه که قبلاً اشاره شد مودت و محبت حقیقی جدای از اطاعت و متابعت نیست، و اطاعت از آنها همان عمل به دستوراتی است که انسان را در راه مستقیم قرار داده و به سوی خدا می‌رساند. نتیجه اینکه مودت خویشان پیامبر (ص) در حقیقت همان برگرفتن راه برای رسیدن به خداوند است. و لذا مشاهده می‌کنیم که پیامبر اکرم (ص) در حدیث ثقلین و سفینه و امان و دیگر احادیث، امر به تمسک به عترت خود نموده است.

ص: ۶۲

۶-شبهه در حدیث ثقلین**اشاره**

احمد بن حنبل به سندش از زید بن ثابت نقل کرده که رسول خدا (ص) فرمود:
 إني تارك فيكم خليفين: كتاب الله جبل ممدود ما بين السماء والأرض - أو ما بين السماء إلى الأرض - وعترتي أهل بيتي، وانهما
 لن يفترقا حتى يردا عليّ الحوض... (۱).
 همانا در میان شما دو جانشین قرار می‌دهم؛ کتاب خدا، ریسمان کشیده شده ما بین آسمان و زمین و عترتم (اهل بیتم)، این دو از
 یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند...

شبهه اول: تضعیف سند حدیث**اشاره**

ابن تیمیه می‌گوید: عبارت
 «وعترتي فانهما لن يفترقا حتى يردا عليّ الحوض» را ترمذی ذکر کرده است. در این مورد از احمد سؤال شد، وی وعده‌ای دیگر آن
 را تضعیف کرده و گفته‌اند: صحیح نیست. (۲).

پاسخ

۱. ظاهر عبارت ابن تیمیه آن است که ذیل حدیث را فقط ترمذی نقل کرده؛ در حالی که چنین نیست؛ بلکه عده‌ای از بزرگان اهل
 سنت؛ از قبیل: ابن اسحاق، احمد بن حنبل، ترمذی، بزار، نسائی، ابویعلی، طبری، اسفرائینی، بغوی، ابن الانباری، ابن عقده، جعابی،
 طبرانی، ذهبی، حاکم

۱- مسند احمد، ج ۵، ص ۶۲۱.

۲- منهاج السنه، ج ۴، ص ۱۰۴.

ص: ۶۳

نیشابوری، ثعلبی، ابونعیم، ابن عساکر، ضیاء مقدسی و برخی دیگر نیز نقل کرده‌اند.
 ۲. اینکه می‌گوید: عده‌ای ذیل حدیث را تضعیف کرده‌اند. دروغ محض است؛ زیرا اگر این چنین بود، چرا ابن تیمیه اسامی آنان را نقل نمی‌کند، به رغم اینکه در جاهای مختلف به هر دلیل ضعیفی تمسک می‌کند. اگر او اسم یک نفر از آنان را نقل می‌کرد، ما با مراجعه به کتاب او به صحت و سقم آن پی می‌بردیم.

شبهه دوم: امر نشدن تمسک به عترت در صحیح مسلم

اشاره

ابن تیمیه می‌گوید:

حدیث در صحیح مسلم فقط دلالت بر امر به تمسک به کتاب خدا دارد، ولی در حقّ عترت تنها به تذکر دادن به اهل بیت خود اکتفا کرده است، لذا سه بار می‌فرماید:
 «أذکرکم الله فی اهل بیتی» و به تمسک آنها امر نکرده است. (۱)

پاسخ

۱. مسلم، حدیث را از زید بن ارقم نقل کرده است و او از آنجا که از عبیدالله بن زیاد می‌ترسید، حدیث را به تمامه نقل نکرده؛ بلکه امر به تمسک به عترت را از آن حذف کرده است. دلیل آن این است که زید بن ارقم در موارد دیگر حدیث را نقل کرده و در ذیل آن، حدیث را به طریق مشهور آورده که در آن به تمسک به عترت امر شده است و مسلم مع الأسف در ذیل حدیث زید بن ارقم نیاورده است.

۱- منهاج السنه، ج ۴، ص ۱۰۴.

ص: ۶۴

او حدیث را این گونه نقل کرده است:

من در میان شما دو چیز گران‌بها می‌گذارم: اول آنها کتاب خدا که در آن هدایت و نور است، کتاب خدا را گرفته و به آن تمسک کنید. حضرت سفارش بسیاری برای کتاب خدا نمود و مردم را به آن تشویق کرد، سپس فرمود: اهل بیتم، شما را سفارش می‌کنم در حق اهل بیتم، شما را سفارش می‌کنم در حق اهل بیتم، شما را سفارش می‌کنم در حق اهل بیتم. (۱)

فهم علمای اهل سنت از تقلید

الف) سندی از بزرگان محدثان اهل سنت، در شرح روایت مسلم می‌گوید:

در این حدیث، پیامبر (ص) از قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) به «تقلین» تعبیر می‌کند. «ثقل» شیء نفیسی است که باید حفظ شود و واضح است که اهل بیت، افراد نفیس و ارزشمندی‌اند که باید حفظ شوند؛ همان گونه که کتاب خدا این چنین است؛ زیرا پیامبر (ص) بین آن دو جمع کرده است و ما می‌دانیم که عمده این اوصاف برای قرآن به افاده علوم الهی و احکام شرعی باز می‌گردد. همین اوصاف در مورد اهل بیت (علیهم السلام) نیز به دلیل مرجعیتشان در علوم الهی و احکام شرعی موجود است. و مؤید آن، این است که پیامبر (ص) مردم را در ابتدا از رسیدن مرگش آگاه می‌کند و بعد می‌فرماید: «من در میان شما دو چیز گران‌بها می‌گذارم». از اینجا استفاده می‌شود که پیامبر (ص) بر

ص: ۶۵

کتاب و عترت به عنوان خلیفه و جانشین خود در معارف الهی و احکام شرعی وصیت کرده است. آن گاه سندی می‌گوید:

این آن معنایی است که از ظاهر حدیث استفاده می‌شود، بلکه با مراجعه به روایات دیگر پی می‌بریم که آن روایات نیز همین معنا را تأیید می‌کنند؛ زیرا در آنها به طور صریح امر به تمسک به کتاب و عترت شده است، خصوصاً در حدیثی که احمد بن حنبل نقل کرده، عین عبارات مسلم آمده است، ولی با اضافه ذیلی در آن به تمسکِ عترت امر شده است. . . (۱)

(ب) تفتازانی بعد از نقل حدیث می‌گوید:

از این حدیث به خوبی استفاده می‌شود که اهل بیت بر تمام مردم -چه عالم و چه غیرعالم- برتری دارند. . . آیا نمی‌بینی که چگونه پیامبر (ص) آنان را با کتاب خداوند متعال مقرون ساخته، در اینکه تمسک به آن دو، انسان را از ضلالت نجات خواهد داد. تمسک به کتاب به این معنا است که به آنچه از علم و هدایت در آن است، اخذ کرده و به آن عمل نماییم. هم چنین است عترت. . . (۲)

(ج) شوکانی نیز در ردّ کسانی که معتقدند آل پیامبر (ص) همه ائمتند، می‌گوید:

از حدیث ثقلین - که در صحیح مسلم و دیگر کتاب‌ها آمده - خلاف این مطلب استفاده می‌شود؛ زیرا اگر مقصود از آن تمام ائمت

۱- دراسات اللیب فی الاسوء الحسنه بالحبیب، صص ۲۳۱ - ۲۳۷.

۲- شرح المقاصد، ج ۲، ص ۲۲۱.

ص: ۶۶

باشد، لازم می‌آید که مردم به خود تمسک کنند که این معنا قطعاً باطل است. (۱)

د) محب‌الدین طبری بابی را در «ذخائر العقبی» با عنوان «باب فضل اهل‌البيت والحثّ علی التمسک بهم وبکتاب الله عزوجلّ

والخلف فیهما بخیر» مطرح کرده و در ذیل آن، حدیث ثقلین را از سنن ترمذی و صحیح مسلم نقل کرده است. (۲)

۲. حدیث ثقلین با سندی که ترمذی نقل کرده و در آن امر به تمسک به اهل‌بیت (علیهم‌السلام) شده، به طرق مختلفی رسیده که عده زیادی از علمای اهل سنت آن را تصحیح نموده‌اند.

ناصرالدین البانی امام وهابیان در حدیث، بعد از نقل حدیث ترمذی به سند خود از زید بن ارقم - که در آن به تمسک به کتاب و عترت امر کرده است - می‌گوید: «حدیث صحیح‌السند است». (۳) وی حدیث را در کتاب «صحیح‌الجامع‌الصغیر» نیز تصحیح نموده است. (۴)

«ابن حجر عسقلانی» بعد از نقل حدیث ثقلین - که در آن مردم را به تمسک به کتاب و عترت امر و تشویق کرده - می‌گوید: «سند حدیث صحیح است». (۵)

همچنین عده‌ای دیگر حدیث را با همین مضمون - که امر به تمسک به کتاب و عترت در آن باشد - نقل کرده و تصحیح نموده‌اند؛ همانند:

۱- نیل‌الاوطار، ج ۲، ص ۳۲۸.

۲- ذخائر العقبی، ص ۱۶.

۳- صحیح سنن الترمذی، ج ۳، ص ۵۴۳.

۴- صحیح‌الجامع‌الصغیر، ج ۱، ص ۸۴۲.

۵- المطالب‌العالیه، ج ۴، ص ۶۵.

ص: ۶۷

ابن حجر هیتمی (۱)، بویصری (۲)، یعقوب بن سفیان فسوی (۳)، قندوزی حنفی (۴) و محمود شکری آلوسی (۵).
 آلوسی می‌گوید: «حدیث ثقلین نزد فریقین اهل سنت و شیعه ثابت است».

بنابر نقل «متقی هندی» در «کنز العمال»، «ابن جریر طبری» نیز حدیث را تصحیح نموده است. (۶).
 «جلال الدین سیوطی» در مسند امام علی (ع) از محاملی در کتاب «الامالی» نقل می‌کند که او نیز حدیث ثقلین را تصحیح نموده است. (۷).

«حسن بن علی سقاف شافعی» بعد از نقل حدیث ثقلین از «سنن ترمذی» می‌گوید: «حدیث از حیث سند صحیح است». (۸).
 «حاکم نیشابوری» بعد از نقل حدیث با لفظ لزوم تمسک به کتاب و عترت و ختم آن به حدیث غدیر، می‌گوید: «حدیث از حیث سند مطابق شرط بخاری و مسلم صحیح است، اگرچه آن دو نفر حدیث را نقل نکرده‌اند». (۹).

۱- الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۴۲۸.

۲- اتحاف الخیرة المهره، ج ۹، ص ۲۷۹.

۳- المعرفة والتاریخ، ج ۱، ص ۵۳۶.

۴- ینابیع الموده، ج ۱ ص ۱۲۰.

۵- مختصر التحفة، ص ۵۲.

۶- کنز العمال، ج ۱، ص ۳۷۹.

۷- مسند علی ع، ص ۱۹۲.

۸- صحیح صفة صلاة النبی ص، ص ۲۹.

۹- مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۱۸.

ص: ۶۸

ابن کثیر می گوید: «به سند صحیح ثابت شده که رسول خدا (ص) در خطبه خود در غدیر خم فرمود: إِنِّي تَارِكٌ فَيْكُمْ الثَّقَلَيْنِ . . .» (۱).

همو بعد از نقل حدیث ثقلین با سند نسائی می گوید: «شیخ ما ذهبی فرموده: این حدیث از حیث سند صحیح است» (۲).
 هیشمی بعد از نقل حدیث با مضمون «لزوم تمسک به کتاب و عترت» می گوید: «حدیث را طبرانی در «معجم الکبیر» نقل کرده
 و رجال آن همگی ثقه‌اند» (۳).

جمال‌الدین قاسمی می گوید: «در سند صحیح ثابت شده که پیامبر (ص) در خطبه خود فرمود:
 اِنِّي تَارِكٌ فَيْكُمْ الثَّقَلَيْنِ؛ کتاب الله و عترتی . . .» (۴).

سمهودی شافعی می گوید: «طبرانی حدیث را در معجم الکبیر با سندی نقل کرده که تمام رجال آن ثقه‌اند» (۵).
 ازهری نیز بعد از نقل حدیث ثقلین می گوید: «محمد بن اسحاق می گوید: این حدیث حسن صحیح است» (۶).

۷. شبهه در حدیث غدیر

اشاره

به نص متواتر از رسول خدا (ص) نقل شد که در غدیر خم ضمن

۱- تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۱۲۲.

۲- البدایة والنهایة، ابن کثیر، ج ۵، ص ۲۲۸.

۳- مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۷۰.

۴- محاسن التأویل، ج ۱۴، ص ۳۰۷.

۵- جواهر العقدين، ص ۲۳۶.

۶- تهذیب اللغه، ج ۲، ص ۲۶۴.

ص: ۶۹

خطبه‌ای فرمود:

«من كنت مولاة فعلی مولاة»^(۱)؛ «هر که من مولای اویم، پس علی مولای اوست» .**شبهه اول: عدم وجود حدیث در صحاح****اشاره**

ابن تیمیه می گوید:

و اما حدیث

«من كنت مولاة فعلی مولاة» در صحاح وجود ندارد، ولی علما آن را نقل کرده‌اند، و مردم در صحت آن نزاع دارند. از بخاری و ابراهیم حربی و طایفه‌ای از اهل علم به حدیث، نقل شده که آنان در این حدیث طعن وارد کرده و آن را تضعیف کرده‌اند. . . (۲)

پاسخ

اولاً: ترمذی این حدیث را در صحیح خود نقل کرده و تصریح به صحت آن نموده است. (۳)

ثانیاً: کسی را نمی‌شناسیم که در سند این حدیث نزاع کرده باشد، اگر کسی می‌بود حتماً ابن تیمیه نام او را می‌برد.

ثالثاً: کار ابن تیمیه در تضعیف این حدیث و احادیث دیگری که در مدح اهل بیت، خصوصاً علی بن ابی طالب (علیهم السلام) وارد شده به جایی رسیده که حتی ناصرالدین البانی که از اتباع او در مسائل اعتقادی است، این عمل او را ناخرسند دانسته و تصریح می‌کند که وی در تضعیف احادیث سرعت داشته است، بدون آنکه طرق آن را مورد بررسی قرار دهد. (۴)

۱- سنن ترمذی، ج ۲، ص ۲۹۸.

۲- منهاج السنه، ج ۷، ص ۳۱۹.

۳- سنن ترمذی، ج ۲، ص ۲۹۸.

۴- سلسله الاحادیث الصحیحه، ح ۱۷۵۰.

ص: ۷۰

در حقیقت باید گفت: ابن تیمیه به جهت خصومت با شیعه و یا بهتر بگوییم: خصومت با اهل بیت (علیهم السلام) در صدد تضعیف بدون دلیل تمام احادیث فضایل و مقامات اهل بیت (علیهم السلام) و در رأس آنان امام علی (ع) برآمده است.

شبهه دوم: تکذیب ذیل حدیث

اشاره

ابن تیمیه می گوید: «جمله

اللّٰهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادَ مَنْ عَادَاهُ وَانصَرَ مَنْ نصره وَاخَذَ مَنْ خَذَلَهُ) به اتفاق اهل معرفت به حدیث، دروغ است» (۱).

پاسخ

اولاً: چگونه ابن تیمیه ادعای اتفاق اهل معرفت به حدیث بر کذب آن کرده؛ در حالی که بسیاری از بزرگان محدثین اهل سنت آن را نقل کرده‌اند؛ از قبیل:

- احمد بن حنبل (۲).

- نسائی (۳).

- ابن ابی شیبه (۴).

- ابن حبان (۵).

۱- منهاج السنه، ج ۷، ص ۵۵.

۲- مسند احمد، ج ۱، صص ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۵۲.

۳- سنن نسائی، ج ۵، صص ۱۳۲ و ۱۳۴ و ۱۳۶ و ۱۵۴.

۴- المصنف، ج ۶، صص ۳۶۶ و ۳۶۸.

۵- صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۳۷۶.

ص: ۷۱

- طبرانی. (۱)

- بزار. (۲)

- ضیاء مقدسی. (۳)

- حاکم نیشابوری. (۴)

- ابن ابی عاصم. (۵)

- ابن ماجه. (۶)

آیا این افراد از محدثین اهل سنت نیستند؟ آیا این افراد به پیامبر (ص) دروغ نسبت داده‌اند؟

ثانیاً: افرادی همچون ابن حبان، حاکم نیشابوری و ضیاء مقدسی با سند صحیح این ذیل را نقل کرده یا تصریح به صحت سند آن نموده‌اند.

ثالثاً: ناصرالدین البانی حدیث غدیر را با ذیلش در کتاب «سلسله الأحادیث الصحیحه» آورده و آن را از طرق مختلف تصحیح نموده است. او در آخر می‌گوید:

وقتی این مطلب را دانستی پس این را نیز بدان که انگیزه من در آزاد گذاردن قلم درباره این حدیث و بیان صحت آن این بود که مشاهده کردم شیخ الاسلام ابن تیمیه ذیل حدیث غدیر را تضعیف کرده است.

۱- المعجم الكبير، ج ۵، ص ۱۶۶؛ المعجم الصغير، ج ۱، ص ۱۱۹.

۲- مسند بزار، ج ۲، صص ۱۳۳ و ۲۳۵ و ج ۳، ص ۳۵.

۳- المختارة، ج ۲، صص ۱۰۵ و ۱۰۶.

۴- مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۱۸.

۵- السنه، ج ۲، ص ۵۶۶.

۶- سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۵.

ص: ۷۲

و گمان کرده که دروغ است، و این به نظر من از مبالغات او است که در نتیجه تسریعش در تضعیف احادیث پدید آمده است، قبل از آنکه طرق آن را جمع کرده ودقت نظر در آنها بنماید. (۱)

بدین جهت است که ابن حجر در «لسان المیزان» در ترجمه ابن مطهر حلّی (رحمه الله) می گوید:

من ابن تیمیه را چنین یافتم که در ردّ احادیثی که ابن مطهر نقل کرده، بسیار و بی نهایت بر آنها حمله می کند، گرچه معظم آنها از موضوعات و روایات واهی است!! ولی در ردّیه خود بر احادیث، بسیاری از احادیث خوب را که در حال تصنیف کتابش به یاد نداشته، رد نموده است، زیرا به جهت گستردگی محفوظاتش تنها بر آنچه در سینه داشته اتکا کرده است، و حال آنکه انسان نسیان کار است. و چه بسیار از مبالغه‌ای که در توهین کلام رافضی داشته او را احیاناً به تنقیص علی کشانده است. ولی این ترجمه گنجایش واضح کردن آنها و ذکر نمونه‌هایی از آن را ندارد. (۲)

۸. شبهه در حدیث «مؤاخاة»

اشاره

بنابر منابع معتبر تاریخی، حدیثی، پیامبر (ص) پس از هجرت بین اصحاب عقد برادری بست و بین خود و علی (ع) عقد برادری بسته است.

احمد بن حنبل به سندش از ابن عباس نقل کرده که پیامبر (ص) خطاب به حضرت علی (ع) فرمود: «أنت أخی و صاحبی» (۳)؛ «تو برادر و صاحب منی».

۱- سلسله الاحادیث الصحیحة، ج ۴، ص ۳۴۶.

۲- لسان المیزان، ج ۶، ص ۳۱۹.

۳- مسند احمد، ج ۱، ص ۲۳۰. و به همین مضمون: سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۳۸ و ...

ص: ۷۳

اما ابن تیمیه در این حدیث شبهه نموده می گوید:

احادیث مؤاخاه و عقد اخوت بین علی و پیامبر (ص) تماماً موضوع جعلی است و پیامبر با هیچ کس عقد اخوت نبسته است و نیز بین هیچ مهاجری و بین ابوبکر و عمر و بین انصاری با انصاری عقد اخوت نبسته است. (۱)

پاسخ

اولاً: با مراجعه به کتب اهل سنت پی به کذب بودن ادعای ابن تیمیه می بریم. اینکه به برخی از روایات اشاره می کنیم:

۱. ترمذی به سند خود از عبدالله بن عمر نقل می کند که رسول خدا (ص) بین اصحابش عقد اخوت بست. علی (ع) گریان خدمت پیامبر (ص) آمد و عرض کرد: ای رسول خدا (ص)! بین اصحابت عقد اخوت بست و لی بین من و کسی عقد اخوت نبستی؟ رسول خدا (ص) به او فرمود: «تو برادر من در دنیا و آخرتی». (۲)

۲. نسائی به سندش از عباد بن عبدالله نقل کرده که علی فرمود:

أنا عبدالله وأخو رسول الله، وأنا الصديق الأكبر لا يقولها بعدي إلا كاذب... (۳)

من بنده خدا و برادر رسول خدایم، و من صدیق اکبرم، کسی این ادعا را پس از من جز دروغگو نمی کند...

۱- منهاج السنه، ج ۷، صص ۳۵۹ - ۳۶۱.

۲- الجامع الصحيح، ج ۵، ص ۶۳۸.

۳- خصائص امير المؤمنين ع، ص ۳.

ص: ۷۴

۳. ابن عساکر به سندش از انس بن مالک نقل کرده که گفت: از رسول خدا (ص) شنیدم که خطاب به علی (ع) می‌فرمود: « أنت أخی فی الدنيا والآخرة »^(۱)؛ «تو برادر منی در دنیا و آخرت».

۴. احمد بن حنبل به سندش از ابن عباس نقل کرده که پیامبر (ص) خطاب به علی (ع) فرمود: « أنت أخی وصاحبی »^(۲)؛ «تو برادر و مصاحب منی».

۵. حاکم نیشابوری به سندش از عبدالله بن عمر نقل کرده که رسول خدا (ص) عقد اخوت بین اصحابش بست. بین ابوبکر و عمر، و بین طلحه و زبیر، و بین عثمان و عبدالرحمن بن عوف عقد اخوت بست. علی (ع) عرض کرد: «ای رسول خدا! بین اصحابت عقد اخوت بستی، پس برادر من کیست؟» رسول خدا (ص) فرمود: «آیا راضی نمی‌شوی ای علی! از اینکه من برادر تو باشم؟» علی (ع) عرض کرد: «آری ای رسول خدا! آن‌گاه رسول خدا (ص) فرمود: تو برادر منی در دنیا و آخرت».^(۳)

۶. متقی هندی از امام علی (ع) نقل می‌کند که فرمود:

پیامبر (ص) عقد اخوت بین عمر و ابوبکر، و بین حمزه بن عبدالمطلب و زید بن حارثه، و بین عبدالله بن مسعود و سعد بن مالک، و بین من و خودش، بست.^(۴)

ثانیاً: ابن تیمیه در تضعیف و نسبت جعل به این احادیث دادن تنها

۱- تاریخ امام علی ع از تاریخ دمشق، ج ۱، ص ۱۱۷.

۲- مسند احمد، ج ۱، ص ۲۳۰.

۳- مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴.

۴- منتخب کنز العمال در حاشیه مسند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۴۵.

ص: ۷۵

بوده و هیچ کس با او همراهی نکرده است. و این مطلبی است که علمای اهل سنت نیز بر آن تصریح کرده‌اند. ثالثاً: این حدیث را ده‌ها نفر از علمای اهل سنت در کتب حدیثی و تاریخی و تفسیری خود نقل کرده‌اند. چگونه ممکن است آن را به جعل و کذب نسبت داد. اشخاصی همچون ترمذی، نسائی، ابن ماجه، حاکم نیشابوری، ابن عبدالبر، ابن کثیر، احمد بن حنبل (۱)، و... آن را در کتب روایی خود ثبت کرده‌اند، چگونه می‌توان این گونه افراد را که نزد اهل سنت از جلالت فوق‌العاده‌ای برخوردارند متهم به نقل حدیث کذب و جعلی کرد؟

رابعاً: زرقانی مالکی می‌گوید:

احادیث بسیاری درباره عقد اخوت بین پیامبر (ص) و علی (ع) رسیده و ترمذی آن را نقل کرده و تحسین نموده و نیز حاکم نیشابوری آن را نقل کرده و تصحیح نموده است... (۲)

خامساً: برخی از بزرگان اهل سنت در مقابل ابن تیمیه ایستاده و تضعیف ورد او را جواب داده‌اند؛ از آن جمله ابن حجر در «فتح الباری» است. او بعد از نقل اشکال ابن تیمیه که گفته است:

تشریح مؤاخاه به جهت ارفاق بر یکدیگر و تألیف قلوب مردم نسبت به یکدیگر است و این درباره پیامبر (ص) با هیچ کس معنا ندارد.

- ۱- سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۶۳؛ السنن الکبری، ج ۴، ص ۷۴؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۴؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۶؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۳۵؛ مختصر تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۳۲۳؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۲۳۰...
- ۲- شرح المواهب اللدنیة، ج ۱، ص ۲۷۳.

ص: ۷۶

می‌گوید: «این توجیه در حقیقت ردّ یک نصّ است به قیاس». (۱)

۹. شبیه در حدیث «عمار»

اشاره

در نقل متواتر از پیامبر (ص) نقل شده که فرمود: «تقتل عماراً الفئء الباغیة»؛ «عمار را گروه ظالم خواهند کشت». مقصود از حدیث عمار گفتار نبوی در حق اوست که فرمود: «ای عمار! تو را گروه ظالم خواهند کشت». که مقصود گروه معاویه است.

اما ابن تیمیه برای دفاع از بنی امیه درباره این حدیث می‌گوید:

فهنا للناس أقوال: منهم من قدح فی حدیث عمار. (۲)

در اینجا برای مردم اقوالی است؛ از جمله آنان کسی است که در حدیث عمار اعتراض وارد کرده است.

او در جایی دیگر درباره این حدیث می‌گوید:

«فبعضهم ضَعَفَه» (۳)؛ «برخی از افراد آن را تضعیف کرده‌اند».

پاسخ

اولاً: ایشان ذکر نکرده که چه کسانی این حدیث را تضعیف کرده‌اند، چرا اسم این افراد را ذکر نمی‌کند؟

ثانیاً: حدیث عمار حدیثی است ثابت و متواتر که ۲۴ نفر از صحابه آن را نقل کرده‌اند. حافظ سیوطی نیز در کتاب «الخصائص

الکبری» به تواتر آن تصریح نموده است. (۴)

۱- فتح الباری فی شرح صحیح بخاری، ج ۷، ص ۲۱۱.

۲- منهاج السنه، ج ۲، ص ۲۰۴.

۳- همان، ص ۲۰۸.

۴- الخصائص الکبری، ج ۲، ص ۱۴۰.

ص: ۷۷

و همچنین حافظ لغوی مرتضی زبیدی در «لفظ اللالی» و مناوی در شرح جامع الصغیر سیوطی و دیگران این حدیث را متواتر می‌دانند. (۱)

ابن عبدالبرّ در «الاستیعاب» در ترجمه عمار می‌گوید:

وتواترت الآثار عن النبی (ص) أنه قال: "تقتل عماراً الفئءة الباغیة" وهذا من إخباره بالغیب وإعلام نبوته (ص) وهو من أصحّ الأحادیث. (۲)

اخبار متواتر از پیامبر (ص) رسیده که فرمود: عمار را گروه ظالم خواهند کشت و این از خبرهای غیبی و نشانه‌های نبوت آن حضرت است و از صحیح‌ترین احادیث به حساب می‌آید.

حافظ ابن حجر در شرح صحیح بخاری می‌گوید:

فائدة: روی حدیث (تقتل عماراً الفئءة الباغیة) جماعة من الصحابة منهم قتادة بن النعمان كما تقدم، وأم سلمة عند مسلم وأبو هريرة عند الترمذی، وعبدالله بن عمرو بن العاص عند النسائی و عثمان بن عفان وحذیفه وأبو أيوب وأبورا فاع وخزیمه بن ثابت ومعاویه وعمرو بن العاص وأبو اليسر وعمار نفسه. وكلها عند الطبری وغيره. وغالب طرقها صحیحة أو حسنة. و فيه عن جماعة آخرين يطول عدّهم. و فی هذا الحدیث علم من إعلام النبوة و فضیلة ظاهرة لعلی و لعمار، و ردّ علی النواصب الزاعمین أنّ علیاً لم یکن مصیباً فی حروبه. (۳)

۱- لفظ اللالی، صص ۲۲۲ و ۲۲۳؛ فیض القدیر، ج ۶، ص ۳۶۶.

۲- الاستیعاب در حاشیه الاصابة، ج ۲، ص ۴۸۱.

۳- فتح الباری، ج ۱، ص ۵۴۳.

ص: ۷۸

فائده: حدیث (تقتل عماراً الفئءة الباغیة) عمار را گروه ظالم خواهند کشت، را جماعتی از صحابه از آن جمله قتاده بن نعمان نقل کرده‌اند آن گونه که گذشت. و نیز ام سلمه نزد مسلم، و ابوهریره نزد ترمذی و عبدالله بن عمرو بن عاص نزد نسائی، و عثمان بن عفان، و حذیفه و ابویوب و ابورافع و خزیمه بن ثابت و معاویه و عمرو بن عاص و ابوالیسر و خود عمار این حدیث را نقل کرده‌اند. و تمام این احادیث نزد طبری و دیگران موجود است. و غالب طرق آن صحیح یا حسن است. و در این حدیث نشانه‌ای از نشانه‌های نبوت و فضیلتی ظاهر برای علی و عمار است. و نیز ردی است بر افراد ناصبی که گمان کرده‌اند علی در جنگ‌هایش بر حق نبوده است.

این عبارت ابن حجر تعریض به ابن تیمیه است که به حضرت علی (ع) در مورد جنگ‌هایش اعتراض کرده است.

ثالثاً: بخاری در صحیح خود از رسول خدا (ص) نقل کرده که فرمود:

و یح عمار تقتله الفئءة الباغیة یدعوهم إلى الجنّة و یدعونه إلى النار. (۱)

واه بر عمار! او را گروه ظالم خواهند کشت او آنان را به بهشت دعوت می‌کند ولی آنها او را به جهنم می‌خوانند.

بخاری در بابی دیگر این حدیث را این گونه نقل می‌کند:

... یدعوهم إلى الله و یدعونه إلى النار. (۲)

۱- صحیح بخاری، کتاب الصلاة، باب التعاون فی بناء المسجد.

۲- همان، کتاب الجهاد والسير، باب مسح الغبار.

ص: ۷۹

... او آنان را به سوی خدا دعوت می‌کند ولی آنان او را به سوی دوزخ می‌خوانند.

ابن حبان در صحیح خود از ام سلمه نقل کرده که گفت: رسول خدا (ص) فرمود:

«تقتل عماراً الفئءة الباغیة» (۱)؛ «عمار را گروه ظالم خواهند کشت».

و نیز از ابوسعید خدری نقل کرده که رسول خدا (ص) فرمود:

ویح ابن سمیة تقتله الفئءة الباغیة یدعوهم إلى الجنة یدعونه إلى النار (۲).

واه بر فرزند سمیه -عمار- گروه ظالم او را خواهند کشت، او آنان را به بهشت دعوت می‌کند ولی آنان او را به دوزخ می‌خوانند.

ابن حجر در شرح صحیح بخاری می‌گوید:

ودلّ حدیث (تقتل عماراً الفئءة الباغیة) علی أنّ علیاً کان المصیب فی تلك الحروب، لأنّ أصحاب معاویة قتلوه... (۳)

حدیث (عمار را گروه ظالم می‌کشد) دلالت دارد بر اینکه علی در آن جنگ‌ها بر حق بود؛ زیرا اصحاب معاویه عمار را به قتل

رساندند.

۱۰. شبهه در حدیث «ولایت»

اشاره

احمد بن حنبل، ترمذی و دیگران از رسول خدا (ص) نقل کرده‌اند که درباره حضرت علی (ع) فرمود:

«انّ علیاً منی وانا منه، وهو ولی کل مومن بعدی» (۴)؛ «همانا علی از من و من از اویم و او ولی هر مومن بعد از من است».

۱- الاحسان بترتیب صحیح ابن حبان، ج ۹، ص ۱۰۵.

۲- همان، ج ۸، ص ۲۶۰؛ ج ۹، ص ۱۰۵.

۳- فتح الباری، ج ۱۳، صص ۸۵ و ۸۶.

۴- مسند احمد، ج ۱، ص ۳۳۰؛ ج ۴، ص ۴۳۸؛ ج ۵، ص ۳۵۶؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۳۲ و ...

ص: ۸۰

اما ابن تیمیه ادعای جعلی بودن حدیث را نموده و می گوید:

و مثل قوله: (أنت ولی کل مؤمن بعدی) فأَنَّ هذا موضوع باتفاق أهل المعرفة بالحدیث. (۱)

و مثل گفتار پیامبر (ص) که (خطاب به حضرت علی (ع)) فرمود: (تو سرپرست هر مؤمن بعد از من می باشی) این حدیث به اتفاق اهل معرفت به حدیث جعلی است.

او در جایی دیگر می گوید:

و كذلك قوله: (هو ولی کل مؤمن بعدی) کذب علی رسول الله. (۲)

و همچنین است گفتار پیامبر (ص) (او - علی (ع) - سرپرست هر مؤمنی بعد از من است) این دروغ بر رسول خدا (ص) است.

پاسخ

اولاً: این حدیث را ترمذی در سنن خود نقل کرده و می گوید: این حدیث حسن است. (۳) و نیز نسائی در «الخصائص» و احمد بن

حنبل در «المسند» و در «فضائل الصحابه» آن را نقل کرده اند. (۴)

ابن حبان نیز این حدیث را در صحیح خود نقل کرده و آن را تصحیح نموده است. (۵)

۱- منهاج السنه، ج ۳، ص ۹.

۲- همان، ج ۴، ص ۱۰۴.

۳- سنن ترمذی، کتاب المناقب، باب مناقب علی بن ابی طالب.

۴- خصائص امیر المؤمنین ع، ص ۷۸؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۴۳۷؛ فضائل الصحابه، ج ۳، ص ۶۰۵.

۵- الاحسان بترتیب صحیح ابن حبان، ج ۹، ص ۴۲.

ص: ۸۱

حاکم نیشابوری بعد از نقل این حدیث می گوید:

هذا حدیث صحیح علی شرط مسلم و لم یخرجاه. (۱)

این حدیث صحیحی است که مطابق با شرط مسلم است؛ گرچه بخاری و مسلم آن را نقل نکرده‌اند.

و این حجر در «الاصابه» بعد از نسبت دادن آن به ترمذی می گوید:

«إسناده قوی» (۲)؛ «سند آن قوی است».

ثانیاً: ناصرالدین البانی نیز این حدیث شریف را در کتاب «سلسله الاحادیث الصحیحه» حدیث شماره ۲۲۲۳ نقل کرده و سعی بلیغ در تصحیح سند آن نموده است.

او بعد از نقل برخی از سندها می گوید:

اگر کسی اشکال کند که اجلح که در برخی از سندها آمده شیعی است و نیز در سند دیگر جعفر بن سلیمان وجود دارد که او نیز شیعی است، آیا این باعث طعن در حدیث نیست؟

در جواب می گوییم: هرگز؛ زیرا اعتبار در روایت حدیث به صدق و حفظ است، و مذهب را خودش و خدای خودش می داند، او حسابگر است. ولذا مشاهده می کنیم که صاحب صحیح بخاری و مسلم و دیگران، حدیث بسیاری از مخالفین امثال خوارج و شیعه و دیگران را در کتاب خود آورده‌اند. . .

و نیز این حدیث مورد تصحیح ابن حبان است، با آنکه راوی آن در کتاب ابن حبان جعفر بن سلیمان است، کسی که تشیع داشته و در

۱- مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۱۰.

۲- الاصابه، ج ۲، ص ۵۰۹.

ص: ۸۲

آن نیز غالی بوده است. و حتی بنا بر تصریح او در کتاب «الثقات» او بغض شیخین را داشته است. . . (۱). علاوه بر اینکه حدیث فوق به صورت متفرّق از طرق دیگر نیز نقل شده که در سند آن شیعه وجود ندارد؛ همانند جمله «إِنَّ عَلِيًّا مَنِّي وَأَنَا مِنْهُ» که در «صحيح بخاری» حدیث ۲۶۹۹ نقل شده است. . . و امری که جای تعجب بسیار دارد این است که چگونه شیخ الاسلام ابن تیمیه جرأت بر انکار و تکذیب این حدیث در «منهاج السنه» (۲) داشته؛ همان گونه که نسبت به حدیث قبل داشته است. . . من وجهی در تکذیب او نسبت به این حدیث نمی بینم جز آنکه بگویم او در ردّ بر شیعه سرعت به خرج می داده و مبالغه داشته است. خداوند از گناه ما و گناه او بگذرد. (۳)

۱۱. شبهه در حدیث «ردّ الشمس»

اشاره

ابوهریره می گوید:

رسول خدا (ص) در حالی که سرش در دامان علی (ع) بود خوابید و علی نماز عصر را به جای نیاورده بود تا اینکه خورشید غروب کرد. پیامبر که بلند شد برای او دعا کرد و خورشید بازگشت و علی نماز به جای آورد و خورشید دوباره غروب نمود. (۴)

ابن تیمیه می گوید:

۱- الثقات، ج ۶، ص ۱۴۰.

۲- منهاج السنه، ج ۴، ص ۱۰۴.

۳- سلسله الاحادیث الصحیحه، ح ۲۲۲۳.

۴- الخصائص الکبری، ج ۲، ص ۳۲۴.

ص: ۸۳

وحدیث ردّ الشمس له قد ذكره طائفه كالتحاوی والقاضی عیاض وغيرهما، و عدّوا ذلك من معجزات النبی (ص)، ولكن المحققون من أهل العلم و المعرفة بالحديث يعلمون أنّ هذا الحديث كذب موضوع كما ذكره ابن جوزی فی كتابه الموضوعات. (۱)

وحدیث ردّ شمس برای حضرت را طائفه‌ای همچون تحاوی وقاضی عیاض و دیگران ذکر کرده‌اند و آن را از معجزات پیامبر (ص) دانسته‌اند، ولی محققان از اهل علم و شناخت به حدیث می‌دانند که این حدیث دروغ و جعلی است، آن گونه که ابن جوزی در کتاب "الموضوعات" ذکر کرده است.

پاسخ

این حدیث را برخی از افرادی که مورد اعتماد نزد اهل سنت‌اند تصحیح کرده‌اند.

حافظ ابن حجر در شرح صحیح بخاری می‌گوید:

وروی الطحاوی و الطبرانی فی الکبیر و الحاکم و البیهقی فی الدلائل عن اسماء بنت عمیس أنّه دعا لِمَا نام علی ركبۃ علی ففاته صلاة العصر، فردت الشمس حتی صلی علی ثمّ غربت. وهذا ابلغ فی المعجزة، وقد اخطأ ابن جوزی بایراده فی الموضوعات. وكذا ابن تیمیه فی کتاب الردّ علی الروافض فی زعم وضعه. والله العالم. (۲)

۱- منهاج السنّة، ج ۴، ص ۱۸۶.

۲- فتح الباری، ج ۶، صص ۲۲۱ و ۲۲۲.

ص: ۸۴

طحاوی و طبرانی در المعجم الکبیر و حاکم و بیهقی در الدلائل از اسماء بنت عمیس نقل کرده‌اند که پیامبر (ص) چون بر زانوی علی (ع) خوابید و نماز عصر او فوت شد، حضرت (ص) دعا کرد و خورشید برگشت تا اینکه علی (ع) نماز به جای آورد و خورشید دوباره غروب نمود. و این در معجزه رساتر است. و به طور حتم ابن جوزی خطا کرده که این حدیث را در کتاب الموضوعات ذکر کرده است. و نیز ابن تیمیه هم خطا کرده که در کتاب ردّ بر روافض گمان کرده که این حدیث جعلی است، و خدا داناتر است.

ابن جوزی در وجه تضعیف این حدیث می‌گوید:

راویان در این حدیث اضطراب کرده‌اند و در حدیث اسماء دختر عمیس فضیل بن مرزوق وجود دارد که ضعیف است. و برای آن طریق دومی است که در آن عبدالرحمن بن شریک وجود دارد. ابوحاتم گفته: او در حدیث سست است و نیز در سند آن ابوالعباس ابن عقده وجود دارد که رافضی است و به دروغ نسبت داده شده است. و در حدیث ابوهریره نیز داوود بن فراهیج است که ضعیف می‌باشد. (۱)

جواب این تضعیف را سیوطی در کتاب «النکت البدیعات» داده است. او می‌گوید:

فضیل ثقه و صدوق است، و مسلم و چهار نفر دیگر از صاحبان کتب سته به جز بخاری به حدیث او احتجاج کرده‌اند و ابن شریک را غیر از ابی حاتم دیگران توثیق کرده‌اند. و بخاری نیز در کتاب «الأدب المفرد» از او روایت نقل کرده است. و ابن عقده از بزرگان

ص: ۸۵

حفاظ است که مردم او را توثیق نموده‌اند. و او را به جز عصری متعصب کسی دیگر تضعیف نکرده است. و جماعتی از علما از آن جمله قاضی عیاض تصریح به تصحیح آن کرده‌اند. (۱)

نکته قابل توجه آنکه حافظ ابن الصلاح و بعد از او دیگر حفاظ به تساهل ابن جوزی در تضعیف روایات در کتاب «الموضوعات» تصریح کرده‌اند، به حیثی که بسیاری از احادیث صحیح و ثابت را در آن کتاب آورده و بر روی آن رمز ضعف را گذاشته است.

۱۲. شبهه در حدیث «سدّ ابواب»

اشاره

ابن عباس از رسول خدا (ص) نقل کرده که فرمود:

«سدّوا ابواب المسجد کلّها إلا باب علی» (۲)؛ «همه دربهای مسجد به جز درب علی را ببندید».

این حدیث در منابع معتبر آمده اما ابن تیمیه در این باره می‌گوید:

و کذلک قوله: (وسدّ الأبواب کلّها إلا باب علی)، فإنّ هذا ممّا وضعته الشیعه علی طریق المقابله. (۳)

و همچنین است گفتار رسول خدا (ص) (و ببندید تمام درها را به جز درب خانه علی) این حدیث از جمله احادیثی است که شیعه به جهت مقابله با روایات مخالفان خود وضع کرده است.

پاسخ

در پاسخ ابن تیمیه کلامی از ابن حجر نقل می‌کنیم که در ردّ ابن جوزی در مورد این حدیث است. او می‌گوید:

۱- النکت البدیعات، ص ۲۹۴.

۲- سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۴۲؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۳۶۹.

۳- منهاج السنه، ج ۳، ص ۹؛ الفتاوی، ج ۴، ص ۴۱۵.

ص: ۸۶

وفی هذا اقدام علی ردّ الاحادیث الصحیحہ بمجرد التوهم. (۱)
و در این کار اقدامی بر ردّ احادیث صحیح السند به مجرد توهم است.

او بعد از آنکه طرق این حدیث را بر می‌شمارد، می‌گوید:

فهذه الطرق المتظافرة من روايات الثقات تدلّ أنّ الحديث صحیح دلالة قویة... (۲)

پس طرق متعدد این روایات نقل شده از افراد ثقه دلالت دارد بر اینکه این حدیث دلالت قوی داشته و صحیح است.

حافظ سیوطی می‌گوید:

قول ابن الجوزی فی هذا الحدیث أنّه باطل وأنه موضوع، دعوی لم یستدل علیها إلا بمخالفة الحدیث الذی فی الصحیحین، ولا ینبغی الاقدام علی الحكم بالوضع إلا عند عدم امکان الجمع. و لا یلزم من تعذّر الجمع فی الحال أنّه لا یمکن بعد ذلك؛ لأنّ فوق کلّ ذی علم علیم وطریق الورع فی مثل هذا ان لا یحکم علی الحدیث بالبطلان، بل یتوقّف فیہ إلی ان یتّضح لغيره ما لم یتّضح له. وهذا الحدیث من هذا الباب، هو حدیث صحیح مشهور له طرق متعدّدة کل طریق منها علی انفراد لا تقصر عن رتبة الحسن، و مجموعها مما یقطع بصحته علی طریقة کثیر من أهل الحدیث. وأما کونه معارضاً لما فی الصحیحین فغیر مسلمّ لیس بینهما معارضة. (۳)

۱- القول المسدّد، ص ۲۶.

۲- همان، ص ۳۱.

۳- اللآلی المصنوعة فی الاحادیث الموضوعه، ج ۱، ص ۳۴۷.

ص: ۸۷

گفتار ابن جوزی درباره این حدیث که می‌گوید: حدیث باطل و جعلی است. ادعایی است که بر آن دلیلی اقامه نکرده، جز آنکه می‌گوید: این حدیث مخالف با حدیثی است که در صحیحین آمده است. ولی سزاوار نیست که انسان اقدام بر حکم به جعلی بودن حدیثی کند مگر در صورتی که جمع آن امکان‌پذیر نباشد. و لازم نیست که اگر الآن جمع کردن امکان ندارد بگوییم بعداً هم ممکن نیست؛ زیرا فوق هر صاحب علمی عالمی دیگر است. و طریق ورع در مثل این موارد این است که انسان بر آن حدیث حکم به بطلان نکند بلکه در آن توقف نماید تا برای دیگری ظاهر شود آنچه که برای او ظاهر نشده است. و این حدیث از این قبیل است. حدیثی است صحیح و مشهور دارای طرق متعددی است و هر طریق آن به طور جداگانه کمتر از مرتبه حسن نیست. و مجموع طرق آن می‌تواند انسان را بر طریق بسیاری از اهل حدیث به قطع به صحتش برساند. و اما اینکه این حدیث معارض با حدیثی است که در صحیحین آمده، قبول نداریم؛ زیرا بین این دو معارضه وجود ندارد.

۱۳ - شبهه در حدیث «باب مدینه علم»

اشاره

حاکم نیشابوری به سندش از رسول خدا (ص) نقل کرده که فرمود:

انا مدینه العلم وعلی بابها فمن أراد العلم فلیأت الباب. (۱)

من شهر علمم و علی دروازه آن است، پس هر کس اراده آن شهر را نموده باید از دروازه آن وارد شود.

۱- مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۲۶.

ص: ۸۸

اما ابن تیمیه می گوید:

وحدیث (أنا مدينة العلم وعلى بابها) اضعف و اوهی، و لهذا أئما یعدّ فی الموضوعات و ان رواه الترمذی و ذکره ابن جوزی، و بین ان سائر طرقه موضوعه، و الکذب یعرف من نفس المتن. (۱)

وحدیث (من مدینه علم وعلی دروازه آن است)، ضعیف تر و سست تر از آن است که گفته شود، و لذا در زمره احادیث جعلی شمرده شده است، گرچه آن را ترمذی روایت کرده ولی ابن جوزی آن را ذکر کرده و بیان نموده که تمام طرقش جعلی است و دروغ بودن آن از خود متن نیز شناخته می شود.

پاسخ

حدیث «مدینه علم» از علی (ع) و ابن عباس و جابر نقل شده است.

حافظ سیوطی درباره این حدیث می گوید:

قلت: حدیث علی اخرجہ الترمذی و الحاکم، و حدیث ابن عباس اخرجہ الحاکم و الطبرانی، و حدیث جابر اخرجہ الحاکم... و الحاصل أنه ینتھی بطرقه إلى درجۃ الحسن المحتج به، و لایکون ضعیفاً فضلاً عن ان یکون موضوعاً. (۲)

من می گویم: حدیث علی (ع) را ترمذی و حاکم نقل کرده، و حدیث ابن عباس را حاکم و طبرانی، و حدیث جابر را حاکم نقل نموده است... حاصل اینکه این حدیث به تمام طرقش منتهی به

۱- منهاج السنه، ج ۴، ص ۱۳۸؛ مجموع فتاوی، ج ۴، ص ۴۱۰.

۲- اللآلی المصنوعه، ج ۱، ص ۳۳۴.

ص: ۸۹

درجه حسن می‌شود که قابل احتجاج به آن است. ولذا ضعیف نمی‌باشد تا چه رسد به اینکه جعلی باشد. . .
ابن حجر درباره این حدیث می‌گوید:

وهذا الحدیث له طرق کثیره فی مستدرک الحاکم اقل احوالها ان یکون للحدیث اصل، فلا ینبغی ان یطلق القول علیه بالوضع. (۱)
برای این حدیث در مستدرک حاکم طرق بسیاری است که کمترین احوال آن این است که برای این حدیث اصلی است، ولذا سزاوار نیست که بر آن اسم وضع و جعل اطلاق شود.

۱۴. شبهه در حدیث «اقضاکم علی (ع)»

اشاره

پیامبر (ص) مطابق برخی از روایات حضرت علی (ع) در قضاوت از دیگران برتر دانسته است.

اما ابن تیمیه می‌گوید:

وَأَمَّا قَوْلُهُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): (اقضاکم علی) والقضاء یستلزم العلم والدین، فهذا الحدیث لم ینبغی له اسناد تقوم به
الحجّه. (۲)

و امّا گفتار حلی که رسول خدا (ص) فرمود: (علی در قضاوت از تمام شما برتر است) و قضاوت مستلزم علم و دیانت می‌باشد، با این حدیث ثابت نمی‌باشد و دارای سندی نیست که به واسطه آن حجّت حلی تمام گردد.

پاسخ

أولاً: صحابه و در رأس آنها عمر بن خطاب به علم و قضاوت

۱- لسان المیزان، ج ۲، ص ۱۲۳.

۲- منهاج السنّه، ج ۴، ص ۱۳۸.

ص: ۹۰

حضرت علی اعتراف داشته‌اند. بخاری در صحیح خود از ابن عباس نقل کرده که عمر گفت:

« اقرؤنا أبا و افضانا علی» (۱)؛ «بهترین قرائت برای ابی است، و علی از دیگران در قضاوت برتر می‌باشد» .

حافظ ابن حجر در شرح صحیح بخاری می‌گوید: «حدیث

اقضانا علی در حدیث مرفوع از قول پیامبر (ص) از انس نیز نقل شده که گفت:

« افضی أمتی علی بن اُبی طالب» ؛ ماهرترین فرد امت من در قضاوت، علی بن ابی طالب است. بغوی آن را نقل کرده است. . . و بزار

از حدیث ابن مسعود نقل کرده که گفت: ما چنین حدیث می‌کردیم که علی بن ابی طالب از تمام اهل مدینه در قضاوت مهارت

بیشتری دارد». (۲)

ثانیاً: درباره علم حضرت علی (ع) احمد بن حنبل و طبرانی به سندش از رسول خدا (ص) نقل کرده‌اند در خطاب به حضرت زهرا

(علیها السلام) که فرمود:

أما ترضین إني زوّجتك أقدم أمتی سلماً واكثرهم علماً واعظمهم حِلماً. (۳)

آیا راضی نمی‌شوی من تو را به ازدواج کسی در آوردم که اولین فرد مسلمان بوده و از همه بیشتر علم دارد و حلمش از دیگران

عظیم‌تر است.

حافظ عراقی بعد از نسبت دادن این حدیث به احمد و طبرانی می‌گوید:

«وإسناده صحیح»؛ (۴) «و سندش صحیح است» .

۱- صحیح بخاری، تفسیر سوره بقره، باب قوله: ما ننسخ من آیه أو ننسها نأت بخیر منها أو مثلها بقره: ۱۰۶.

۲- فتح الباری، ج ۸، ص ۱۶۷.

۳- مسند احمد، ج ۵، ص ۲۶؛ المعجم الکبیر، ج ۲، صص ۲۲۹ و ۲۳۰.

۴- المغنی عن حمل الأسفار، ج ۲، صص ۹۱۹ و ۹۲۰.

ص: ۹۱

۱۵. شبهه در حدیث «قتال ناکثین و...»**اشاره**

از پیامبر (ص) نقل شده که خطاب به حضرت علی (ع) فرمود:

تقاتل الناکثین والقاسطین والمارقین. (۱)

تو با ناکثان [اصحاب جمل] و ظالمان [اصحاب صفین] و خارج شوندگان از دین [خوارج] خواهی جنگید.

اما ابن تیمیه فقط نقل فخر رازی را آورده آنگاه می‌گوید:

وهو یروی فی الأربعین أحادیث ضعیفه بل موضوعه عن أئمة الحدیث كقوله بقتال الناکثین والقاسطین والمارقین. (۲)

و او (فخر رازی) در کتاب اربعین، احادیث ضعیف بلکه جعلی از امامان حدیث آورده است؛ همانند گفتار پیامبر (ص) به قتال با ناکثین و قاسطین و مارقین.

پاسخ

این حدیث کمتر از مرتبه حسن نیست؛ زیرا آن را حافظ ابن حجر در شرح صحیح بخاری آورده و خودش در مقدمه شرحش التزام

داده که آنچه را در شرح حدیثی یا تمه یا زیادتی برای حدیثی می‌آورد صحیح یا حسن است. و نیز در «المطالب العالیة» (۳) این

حدیث را آورده و بر آن سکوت کرده و به ابی یعلی نسبت داده است. (۴)

ابن حجر درباره تضعیفات ابن تیمیه می‌گوید:

۱- مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۰ و... .

۲- منهاج السنه، ج ۴، ص ۹۹.

۳- المطالب العالیة، ج ۴، ص ۲۹۷.

۴- مسند ابی یعلی، ج ۱، ص ۳۹۷؛ ج ۳، صص ۱۹۴ و ۱۹۵.

ص: ۹۲

إِنَّهُ رَدٌّ فِي رَدِّهِ كَثِيرًا مِنَ الْأَحَادِيثِ الْجَيَادِ؛ يَعْنِي الصَّحِيحَ وَالْحَسَنَ. (۱)

او در ردّ احادیث، بسیاری از احادیث خوب؛ یعنی صحیح و حسن را رد کرده است.

وانگهی هیشمی این حدیث را نقل کرده و رجالش را رجال صحیح دانسته، غیر از ربیع بن سعید که او نیز توسط ابن حبان توثیق شده

است. (۲)

۱۶. شبهه در حدیث «محبّت حضرت علی (ع)»

اشاره

در روایات متعدد پیامبر (ص) دوست داشتن علی (ع) را دوست داشتن خود و بغض نسبت به او را بغض و کینه نسبت به خود معرفی کرده است.

اما ابن تیمیه بعد از نقل چند حدیث؛ از جمله

«مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ أَحَبَّنِي وَمَنْ أَبْغَضَ عَلِيًّا فَقَدْ أَبْغَضَنِي»؛ «هر کس علی را دوست بدارد به طور حتم مرا دوست داشته و هر کس

علی را دشمن بدارد به طور حتم مرا دشمن داشته است». می گوید:

«فَالْعَشْرَةُ الْأُولَى كَلَّهَا كَذِبٌ»؛ «ده حدیث اول همگی دروغ است».

پاسخ

این حدیث حسن است، طبرانی در «المعجم الکبیر» از امّ سلمه نقل کرده که گفت:

۱- لسان المیزان، ج ۶، ص ۳۱۹.

۲- مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۳۸.

ص: ۹۳

أشهد أنّي سمعت رسول الله (ص) يقول: من أحبّ عليّاً فقد أحبّ الله ومن أبغض عليّاً فقد أبغضني ومن أبغضني فقد أبغض الله. (۱)

گواهی می‌دهم که من از رسول خدا (ص) شنیدم که فرمود: هر کس علی را دوست بدارد به طور حتم مرا دوست داشته و هر کس مرا دوست بدارد به طور حتم خدا را دوست داشته است و هر کس علی را دشمن بدارد به طور حتم مرا دشمن داشته و هر کس مرا دشمن بدارد به طور قطع خدا را دشمن داشته است.

حافظ هیشمی بعد از نقل این حدیث می‌گوید:

«وإسناده حسن» (۲)؛ «سند این حدیث حسن است».

حاکم نیشابوری از سلمان نقل کرده که فرمود:

سمعت رسول الله (ص) يقول: من أحبّ عليّاً فقد أحبّني ومن أبغض عليّاً فقد أبغضني. (۳)

هر کس علی (ع) را دوست داشته باشد مرا دوست داشته و هر کس علی را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است.

او بعد از نقل این حدیث آن را تصحیح کرده است.

۱۷. ادعای بغض صحابه نسبت به حضرت علی (ع)

اشاره

ابن تیمیه می‌گوید: «بسیاری از صحابه و تابعین، بغض علی را داشته، او را سب کرده و با او جنگ نموده‌اند». (۴)

۱- المعجم الكبير، ج ۲۳، ص ۳۸۰.

۲- مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۲.

۳- مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۰.

۴- منهاج السنه، ج ۷، صص ۱۳۷ و ۱۳۸.

ص: ۹۴

پاسخ

اولاً: دشمنی ابن تیمیه با حضرت علی (ع) باعث شده تا ادعا کند که بسیاری از صحابه و تابعین او را دشمن داشته و سبّ نموده‌اند. چرا او اسم این افراد را نمی‌برد؟ آیا غیر از معاویه که ابن تیمیه مُحبّ اوست و از خوارج که ابن تیمیه از اسلاف آنان است، کسانی دیگر بوده‌اند که نسبت به حضرت امیرمؤمنان (ع) بغض و عداوت داشته باشند؟

ثانیاً: اگر همه صحابه - بر فرض - بغض حضرت علی (ع) را داشته باشند، این نقص آنان است نه نقصی بر حضرت علی (ع)؛ زیرا پیامبر (ص) در شأن او فرمود:

«لَا يَجِبُكَ إِلَّا مَوْمِنٌ وَلَا يَبْغُضُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ» (۱)؛ «تو را به جز مؤمن دوست ندارد و نیز به جز منافق تو را دشمن نمی‌دارد».

مگر پیامبر (ص) در شأن او نفرمود:

«مَنْ آذَى عَلِيًّا فَقَدْ آذَانِي» (۲)؛ «هر کس علی را اذیت کند مرا اذیت کرده است».

و مگر پیامبر (ص) نفرمود:

«مَنْ سَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ سَبَّنِي» (۳)؛ «هر کس علی را دشنام دهد مرا دشنام داده است».

مگر پیامبر (ص) نفرمود:

«مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ أَحَبَّنِي، وَمَنْ أَبْغَضَ عَلِيًّا فَقَدْ أَبْغَضَنِي» (۴).

هر کس علی را دوست بدارد به طور حتم مرا دوست داشته و هر کس علی را دشمن بدارد به طور حتم مرا دشمن داشته است.

۱- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۸۶؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۹۵؛ صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۴۳؛ سنن نسائی، ج ۵، ص ۱۳۷؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۲.

۲- مسند احمد، ج ۳، ص ۴۸۳؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۱؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۳۶۵.

۳- همان، ج ۶، ص ۳۲۳؛ سنن نسائی، ج ۵، ص ۱۳۳؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۰.

۴- مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴۱؛ المعجم الکبیر، ج ۲۳، ص ۳۸۰؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۰.

ص: ۹۵

چگونه کسی جرأت دارد که علی (ع) را دشمن بدارد؛ در حالی که بخاری به سندش از پیامبر (ص) نقل کرده که فرمود: « أنت مني وأنا منك»^(۱)؛ «تو از من و من از تو هستم» .

و نیز بخاری در شأن او از پیامبر (ص) نقل کرده که خطاب به حضرت علی (ع) فرمود:

أما ترضى أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لانيبي بعدى.^(۲)

آیا راضی نمی‌شوی که تو نزد من به منزله هارون نزد موسی باشی، جز آنکه بعد از من نبی نیست. و نیز در شأن او فرمود:

إنني دافع الرأيء غداً إلى رجل يحب الله ورسوله ويحب الله ورسوله. . .^(۳)

هرآینه من فردا پرچم را به دست کسی می‌دهم، که خدا ورسولش را دوست دارد و خدا ورسولش نیز او را دوست دارند. . .

۱۸. شبهه: بیعت نکردن اکثر مردم با علی (ع)

اشاره

بنا به نقل متواتر تاریخ پس از عثمان همه مردم با علی (ع) بیعت کردند، جز معاویه و برخی انگشت شمار که از بیعت سرباز زد. ابن تیمیه می‌گوید:

۱- صحیح بخاری، ج ۲، ص ۹۶۰ و ج ۳، ص ۱۳۵۷.

۲- همان، ص ۱۳۵۹؛ ج ۴، ص ۱۶۰۲؛ صحیح مسلم، ج ۴، صص ۱۸۷۰ و ۱۸۷۱.

۳- مسند احمد، ج ۵، صص ۳۵۳ و ۳۵۴؛ صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۰۹۶؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۷۱.

ص: ۹۶

احدی از امت به جز علی بن ابی طالب بهره‌مند از امامت نشد، با اینکه امور بر او سخت گشت، و نصف امت ویا کمتر ویا بیشتر با او بیعت نکردند. (۱)

پاسخ

اولاً: مستفاد از حکم عقل و نصوصات و ظواهر آیات قرآن کریم و سنت نبوی آن است که امامت منصبی الهی است و هر امامی باید از جانب خداوند منصوب و منصوص باشد، و خلیفه بعد از رسول خدا (ص) که از جانب خدا منصوب به امامت شد امام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) بود. با وجود این نص، خلافت و امامت الهی او تمام شد، و در مشروعیت پیدا کردن آن احتیاج به بیعت مردمی نیست؛ گرچه بیعت مردم در حقیقت التزام عملی از ناحیه آنان در عمل به دستورات خلیفه به حق است. و نفع این عمل به خود مردم باز می‌گردد که از امام به حق اطاعت کرده و سلطه او را پذیرفته‌اند.

ثانیاً: آیا عموم مردم با ابوبکر از روی طوع و رغبت بیعت کردند یا اینکه جماعت بسیاری از عموم مسلمانان از روی اکراه و تهدید سلطه او را پذیرفتند؟

مگر در سقیفه بر سر خلافت و تعیین جانشینی پیامبر (ص) غوغا و کشمکش عظیمی پدید نیامد؟ مگر گروهی از صحابه از بیعت با ابوبکر سرباز نزدند و به خانه حضرت زهرا (علیها السلام) پناه بردند؟ (۲)

۱- منهاج السنه، ج ۴، ص ۱۰۵.

۲- تاریخ الخميس، ج ۱، ص ۱۸۸؛ عقد الفرید، ج ۳، ص ۶۴.

ص: ۹۷

مگر عمر بن خطاب به جهت بیعت گرفتن اکراهی از کسانی که در خانه فاطمه (علیها السلام) تحصن کرده بودند، با گروهی، به خانه حضرت فاطمه (علیها السلام) هجوم نبردند؟ (۱)

ثالثاً: چه کسی غیر از ابن تیمیه ادعا کرده که بیشتر مردم با حضرت علی (ع) بیعت نکردند؟ این ادعا تنها از ابن تیمیه است. حسن بن فرحان مالکی می گوید:

امامت علی و خلافت او به نص و واقع و اجماع به اثبات رسید، و بزرگان صحابه و مهاجرین و انصار بر بیعت با او اجماع کرده‌اند، و بر خلافت او تمام بلاد اسلام؛ همچون حجاز، یمن، فارس، خراسان، مصر، آفریقا، جزیره، آذربایجان، هند، سند و نوبه، خاضع شدند. و به جز اهل شام کسی با بیعت او معارضه نکردند، و آنان نصف امت و حتی ربع امت بلکه به یک دهم امت هم نمی‌رسیدند. بلکه در شام برخی از صحابه و تابعین نیز وجود داشتند که بر خلافت علی (ع) اقرار داشتند و از معاویه کناره‌گیری می‌کردند؛ مثل شداد بن اوس و عبدالرحمن بن غنم اشعری بزرگ تابعین اهل شام. و با معاویه جز تعداد کمی از صحابه آن هم از مسلمانان فتح مکه و مسلمانان حنین و برخی که در صحابی بودن آنها اختلاف است وجود نداشتند. . . (۲)

در رابطه با تعداد کسانی که از بدری‌ها همراه با حضرت علی (ع) بودند اختلاف است، برخی می‌گویند: ۱۳۰ نفر از بدری‌ها همراه با حضرت علی (ع) بودند. (۳)

۱- تاریخ طبری، ج ۳، صص ۱۹۸ و ۱۹۹؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، صص ۱۳۰ - ۱۳۴.

۲- بیعة علی بن ابی طالب فی ضوء الروایات الصحیحة، ص ۱۹۳.

۳- امام علی ع از تاریخ الاسلام، ص ۴۸۴.

ص: ۹۸

تمام اصحاب بیعت رضوان که تا آن زمان زنده بودند همراه با علی (ع) بودند. خلیفه بن خیاط (شیخ بخاری) به سند خود از عبدالرحمن ابزی نقل کرده که گفت:

از کسانی که در بیعت رضوان با رسول خدا (ص) بیعت نمودیم هشتصد نفر با علی (ع) بودیم که شصت و سه نفر از آنان از جمله عمار بن یاسر کشته شدند. (۱)

این حدیث بنا بر تصریح بزرگان اهل سنت صحیح است و رجال آن بین ثقه و صدوق می‌باشند. (۲)

اعمش می‌گوید: «به خدا سوگند! من به جهت علی و اصحابش تعجب نمودم؛ زیرا اصحاب پیامبر (ص) همراه او بودند. . .». (۳)

و نیز اجماع تابعین بر بیعت با علی (ع) بود. حسن بن فرحان مالکی در این باره می‌گوید:

اگر صحابه اجماع بر بیعت با علی داشتند تابعین نیز به تبع آنان بوده‌اند. تابعین حجاز و عراق و مصر و یمن و خراسان و دیگر بلاد اسلامی تابع صحابه بوده‌اند، و بدین جهت همراه با علی (ع) در صفین بزرگان تابعین از اهل عراق بوده‌اند و در رأس آنان بهترین تابعین او ایس قرنی و علقمه بن قیس و ابوعبدالرحمن سلمی و ابوالأسود دوئلی و احنف بن قیس و دیگران از بزرگان تابعین قرار داشتند. . (۴)

۱- تاریخ خلیفه، ص ۱۹۶.

۲- بیعه علی بن ابی طالب، ص ۱۹۶.

۳- التاریخ الصغیر، بخاری، ص ۱۲۵.

۴- بیعه علی بن ابی طالب، ص ۲۰۱.

ص: ۹۹

رابعاً: علما و محدّثان اهل سنت، اجماع بر بیعت عمومی با حضرت دارند، اینک به عبارات برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

الف) سلیمان بن طرخان تیمی (۱۴۳.ق) می‌گوید: «اهل حرمین با علی (ع) بیعت نموده و بیعت برای اهل حرمین است». (۱)

ب) ابن اسحاق (متوفای ۱۵۱.ق) می‌گوید:

چون عثمان کشته شد، با علی بن ابی‌طالب به طور عمومی در مسجد رسول خدا (ص) بیعت شد. و اهل بصره با او بیعت کردند و در

مدینه طلحه و زبیر نیز بیعت نمودند. (۲)

عبارت ابن اسحاق قصور دارد و معلوم است که استقصا نکرده است؛ زیرا تنها به بیعت اهالی مدینه و بصره اشاره کرده و سخنی از

بیعت کوفه و حجاز و یمن و مصر و خراسان و یمامه به میان نیاورده است؛ در حالی که همه اهالی آن دیار نیز بیعت کردند. (۳)

ج) محمّد بن ادريس شافعی (۲۰۴.ق) می‌گوید: «بدانید که امام به حق بعد از عثمان، علی بن ابی‌طالب است و امامت او با بیعت

بزرگان صحابه و رضایت بقیه ثابت شد». (۴)

د) ابن سعد (۲۳۱.ق) می‌گوید:

چون عثمان در روز جمعه، شب ۲۸ ذی‌الحجه، سال ۳۵ به قتل رسید با علی بن ابی‌طالب (رحمه الله) فردای آن روز به عنوان

خلافت بیعت شد. طلحه و زبیر و سعد بن ابی‌وقاص و سعید بن زید بن عمرو بن نفیل

۱- انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۰۸.

۲- الرياض النضرة، ج ۳، ص ۲۰۲.

۳- بیعة علی بن ابی‌طالب ع، ص ۲۰۵.

۴- مناقب الشافعی، رازی، ص ۱۲۵.

ص: ۱۰۰

وعمار بن یاسر واسامه بن زید وسهیل بن حنیف وابوایوب انصاری ومحمد بن سلمه وزید بن ثابت وخزیمه بن ثابت وتامم کسانی که از اصحاب رسول خدا (ص) ودیگران که در مدینه بودند با حضرت بیعت کردند. (۱)

ه) ابن قتیبه دینوری (۲۷۶هـ. ق) می گوید:

... من نواصب را مشاهده کردم، هنگامی که غلو رافضه در محبت علی ومقدم داشتن او را دیدند، با این عمل مقابله کرده ودر تأخیر علی - کرم الله وجهه - و کوتاهی در حق او وناسزاگویی به او غلو نمودند، گرچه به ظلم بر او تصریح نکرده‌اند. . . . و به جهت جهلشان آن حضرت را از امامان هدایت خارج کرده ودر زمره امامان فتنه گر داخل کردند، او را مستوجب اسم خلافت ندانستند؛ زیرا مردم (پس از بیعت) بر او اختلاف کرده‌اند ولی برای یزید بن معاویه به بهانه اجماع مردم بر او، اسم خلیفه را مستحق وی دانستند. . . (۲)

و) حافظ ابوبکر اسماعیلی (م ۳۷۱هـ. ق) در حکایت مذهب اهل سنت می گوید:

سپس خلافت علی بن ابی طالب به بیعت کنندگان از بدری‌ها همچون عمار بن یاسر وسهیل بن حنیف وتابعین آنان از سایر صحابه به جهت سابقه حضرت وفضل او ثابت شد. (۳)

۱- الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۳۱.

۲- الاختلاف فی اللفظ والرّد علی الجهمیة والمشتبهة، ص ۴۱.

۳- اعتقاد اهل السنة، ص ۴۶.

ص: ۱۰۱

(ز) ابو عبدالله بن بَطَّه (۳۸۷ هـ. ق) می گوید:

بیعت علی بیعت اجتماع و رحمت بود، و هرگز مردم را به خود دعوت نکرد و نیز بر بیعت خود با شمشیر، مردم را مجبور ساخت و با عشیره خود بر مردم غالب نشد. او با این عمل خود به خلافت شرف و بها داد و با عدالت خود به قامت خلافت، زیور بها و عظمت و ارزش آویخت. . . (۱)

(ح) ابو عثمان علی بن عبدالرحمن صابونی (م ۴۴۹ هـ. ق) می گوید:

. . . خلافت علی به بیعت صحابه با او بود؛ زیرا تمام آنان او را سزاوارترین و برترین خلق در آن وقت به خلافت می شناختند، و هرگز عصیان و نافرمانی او را به خود اجازه نمی دادند. . . (۲)

(ط) ابن عبدالبرّ (م ۴۶۳ هـ. ق) می گوید: «مهاجرین و انصار بر بیعت با او اجتماع کردند و تنها چند نفر از آنها بودند که بیعت نکردند. . .» (۳)

(ی) آمدی (۶۳۱ هـ. ق) می گوید:

و امّا وجه دوم در اثبات امامت علی (ع) اجماع امت بعد از قتل عثمان و اتفاق آنها بر استخلاف و امامت او است. . . و این دلیل بر امامت وی می باشد. (۴)

(ک) ابن عماد حنبلی (۱۰۸۹ هـ. ق) می گوید: «همراه و مؤید خلافت علی (ع) جماعتی از بدری‌ها و اهل بیعت رضوان و روایات پیامبر (ص) و اجماع بر امامت او بودند» (۵)

۱- منهاج القاصدین، ابن قدامه، ص ۷۷.

۲- عقیده السلف و اصحاب الحدیث، صابونی، ص ۲۹۲.

۳- الاستیعاب، ج ۳، ص ۲۶.

۴- الامامة من أبکار الأفكار فی اصول الدین، صص ۳۰۰ - ۳۰۲.

۵- شذرات الذهب، ج ۱، صص ۲۱۲ و ۲۱۳.

ص: ۱۰۲

ل) ابن ابی العزّ حنفی (۷۹۲ ه. ق) می‌گوید: «خلافت برای امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب بعد از عثمان، با بیعت صحابه، به جز معاویه از اهل شام ثابت شد». (۱)

م) ابن حجر عسقلانی (۸۵۲ ه. ق) می‌نویسد:

بیعت علی بر خلافت، بعد از قتل عثمان در اوائل ذی‌الحجه سال ۳۵ بود. مهاجرین و انصار و تمام کسانی که حاضر بودند، با او بیعت کردند. بیعت او را به تمام مناطق اسلامی مکتوب نمودند، تمام اهالی آن ممالک به بیعت با او اذعان پیدا کردند به جز معاویه و اهل شام که بین آنها بعداً اتفاقاتی افتاد. (۲)

۱۹. شبیه در حزن حضرت زهرا (علیها السلام) بر پدرش

اشاره

فاطمه زهرا (علیها السلام) به پدرش محبت بسیار داشت به حدی که بعد از وفات او بسیار محزون شد.

اما ابن تیمیه در اعتراض به حزن حضرت زهرا (علیها السلام) در سوگ پدرش و مقایسه آن با حزن ابوبکر در غار می‌گوید: شیعه و دیگران از فاطمه حکایت می‌کنند که به حدی در سوگ پیامبر (ص) حزن داشته که قابل توصیف نیست، و اینکه او بیت‌الاحزان ساخته است، و این کار را مذمت برای او به حساب نمی‌آورند، با اینکه او بر امری حزن داشته که فوت شده و باز نمی‌گردد، ولی ابوبکر در زمان حیات پیامبر از ترس اینکه حضرت کشته شود خوف داشته است و آن حزنی است که متضمن حراست

۱- شرح العقیده الطحاویة، ص ۷۲۲.

۲- فتح الباری، ج ۷، ص ۷۲.

ص: ۱۰۳

است، ولذا چون حضرت فوت کرد هرگز چنین حزنی را ابوبکر نداشت؛ زیرا بی‌فایده است، نتیجه اینکه حزن ابوبکر بدون شک کامل‌تر از حزن فاطمه است. (۱)

پاسخ

اولاً: حزن ابوبکر ناشی از ضعف ایمان او به نصرت الهی بوده است ولذا پیامبر (ص) در غار به او فرمود: لا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا؛ «غم مخور، خدا با ماست». (توبه: ۴۰)

و نیز خداوند متعال می‌فرماید:

أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (یونس: ۶۲)

آگاه باشید [دوستان و] اولیای خدا، نه ترسی دارند و نه غمگین می‌شوند.

ثانیاً: حزن در فراق محبوب و گریه کردن بر او نه تنها امری جایز و راجح است بلکه خود پیامبر (ص) نیز چنین می‌کرده است.

انس بن مالک از پیامبر (ص) نقل کرده که در فراق فرزندش ابراهیم فرمود:

إِنَّ الْعَيْنَ تَدْمَعُ وَالْقَلْبَ يَحْزَنُ وَلَا نَقُولُ إِلَّا مَا يَرْضَى رَبَّنَا، وَإِنَّا لَفَرَاكُكَ يَا إِبْرَاهِيمَ لَمَحْزُونُونَ. (۲)

همانا چشم می‌گرید، و قلب محزون می‌شود ولی غیر از آنچه رضایت پروردگار ماست نمی‌گوییم، و به طور حتم ای ابراهیم در فراق تو محزونیم.

۱- منهاج السنه، ابن تیمیه، ج ۸، صص ۴۵۹ و ۴۶۰.

۲- صحیح بخاری، ج ۱، صص ۴۳۸ و ۴۳۹؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۰۷.

ص: ۱۰۴

چرا ابن تیمیه به پیامبر (ص) اعتراض نمی کرد که چرا به امری که گذشته وفوت شده محزونی؟! بخاری و مسلم نقل کرده اند:

هنگامی که خبر شهادت زید بن حارثه و جعفر بن ابی طالب و عبدالله بن رواحه در غزوه موته به پیامبر اکرم (ص) رسید؛ در حالی که آثار حزن بر ایشان هویدا بود، جلوس نمود. (۱)

بخاری از انس بن مالک نقل کرده که گفت:

قنت رسول الله (ص) شهراً حین قتل القرآء، فما رأیت رسول الله حزن حزناً قط أشد منه. (۲)

هنگامی که قاریان قرآن در کنار بئر معونه به شهادت رسیدند، یک ماه حضرت با مردم سخن نمی گفت. و هرگز دیده نشد که پیامبر (ص) به این شدت ناراحت شده باشد.

ثالثاً: حزن و اندوه حضرت زهرا (علیها السلام) بعد از وفات پیامبر (ص) تنها در فراغ پدرش نبوده، بلکه حزن و اندوه و گریه او بر ارتداد امت و به فراموشی سپردن تمام زحمات و سفارشات پدرش و خانه نشین کردن خلیفه به حق رسول خدا (ص)؛ یعنی حضرت علی (ع) و دیگر امور نیز بوده است.

حضرت زهرا (علیها السلام) چنان از این امور محزون و ناراحت بود که عبدالله بن حارث می گوید:

مکثت فاطمة بعد النبی (ص) سته أشهر وهي تذوب. (۳)

فاطمه (علیها السلام) بعد از پیامبر (ص) شش ماه زنده بود و این در حالی بود که بدنش در این مدت آب می شد.

۱- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۴۳۷؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۱۴.

۲- همان.

۳- سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۲۸.

ص: ۱۰۵

رابعاً: چه کسی گفته که ابوبکر در سوگ پیامبر (ص) محزون نشده و نگریسته است؟! بلکه مطابق نصّ طیالسی او بر پیامبر (ص) نوحه‌سرایبی نیز کرده است.

او می‌گوید: «بعد از وفات پیامبر (ص) چون بر حضرت وارد شد لبانش را بین دو چشمان حضرت گذاشت و دو دستش را به دو گیجگاه او، آن‌گاه فریاد برآورد:

«وانبیا، واخلیلاه، واصفیا» (۱)؛ «آه ای نبی خدا، وای ای دوست خدا، وای انتخاب شده خدا» .

خامساً: چگونه انسان در فراق رسول خدا (ص) محزون نگردد؛ در حالی که حضرت فرمود:

من أصيب بمصيبة فليدكر مصيبتة بي فإنها من أعظم المصائب. (۲)

هر کس به مصیبتی گرفتار آمد باید مصیبت مرا به یاد آورد؛ زیرا که مصیبت من از بزرگ‌ترین مصیبت‌ها است.

سلمان و ابوالدرداء دائماً در فراغ رسول خدا (ص) محزون بودند و لذا از آن دو رسیده که می‌گفتند:

ثلاثة أحزنتني حتى أبكتني: فراق محمد (ص) . . . (۳)

سه چیز مرا به حدی محزون کرده که به گریه واداشته است: یکی فراق محمد (ص) . . .

حزن در فراق ودوری پیامبر (ص) به حدی تأثیرگذار بود که حتی تنه درخت خرمایی که در مسجد رسول خدا (ص) بود نیز متأثر شد.

۱- مسند طیالسی، ج ۱، ص ۲۱۷.

۲- سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۱۰؛ المعجم الأوسط، بیهقی، ج ۴، ص ۳۶۵؛ المعجم الصغير، ج ۱، ص ۳۶۶.

۳- حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۲۰۷؛ شعب الایمان، بیهقی، ج ۷، ص ۳۷۸.

ص: ۱۰۶

دارمی در سنن خود از انس بن مالک نقل می‌کند که رسول خدا (ص) در روز جمعه می‌ایستاد و پشت خود را بر تنه درخت خرمایی در مسجد تکیه می‌داد. شخصی رومی آمد و گفت: «آیا اجازه می‌دهید برای شما چیزی بسازم تا بر روی آن بنشینید؟ زیرا گویا شما ایستاده‌اید. او برای حضرت، منبر سه پله‌ای ساخت که حضرت بر پله سوم آن می‌نشست. چون پیامبر (ص) بر روی منبر قرار گرفت، آن تنه درخت در حزن حضرت صدایی همچون صدای گاو درآورد، به حدی که مسجد به لرزه درآمد. حضرت در آن هنگام از منبر پایین آمد و آن تنه درخت را دربر گرفت. در این هنگام بود که آرام گرفت. سپس حضرت فرمود:

وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ لَمْ التَزِمَهُ مَا زَالَ هَكَذَا حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ حَزْناً عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص). (۱)

قسم به کسی که جانم به دست اوست اگر او را دربر نگرفته بودم تا روز قیامت در حزن رسول خدا این چنین بود. آن‌گاه پیامبر دستور داد تا آن چوب را دفن نمایند.

۲۰. شبیه در حدیث غضب فاطمه (علیها السلام)

اشاره

در روایات از رسول خدا (ص) نقل شده است که فرمود:

إِنَّ فَاطِمَةَ بَضِعَتْ مِنْهُ مِنْ أَعْضِبِهَا أَغْضِبُنِي. (۲)

فاطمه پاره تن من است، هر کس دور او را به خشم آورد، مرا به خشم درآورده است.

۱- سنن دارمی، ج ۱، ص ۱۹.

۲- السنن الکبری، نسائی، ج ۵، ص ۹۷.

ص: ۱۰۷

شبهه اول: شکوه کردن لایق شأن فاطمه (علیها السلام) نیست**اشاره**

اشکال: ابن تیمیه در اعتراض به علامه حلی (رحمه الله) می گوید:

و همچنین آنچه را ذکر کرده که زهرا (علیها السلام) - با ابوبکر وصاحب او (عمر) سخن نگفت تا آنکه به ملاقات پدرش رفت و به او شکایت کرد. این مطلب امری است که لایق شأن فاطمه (علیها السلام) نیست که درباره او گفته شود؛ زیرا شکایت و شکوه را نزد رسول خدا (ص) بردن امری لایق بر او نیست، بلکه شکوه را باید نزد خدا برد. . . (۱)

پاسخ

اولاً: این موضوع که حضرت زهرا (علیها السلام) با ابوبکر قهر کرده و از او کناره گرفته، امری ثابت و معروف است.

بخاری و مسلم و ابن حبان از عایشه نقل کرده که گفت:

فاطمه (علیها السلام) در موضوع اختلاف در ارث رسول خدا (ص) بر ابوبکر غضب کرد و از او کناره گرفت و تا هنگام وفاتش با او سخن نگفت. و بعد از پیامبر (ص) شش ماه زندگی کرد. و چون وفات یافت، شوهرش شبانه او را دفن نمود. و هرگز ابوبکر را خبر نکرد و خود بر جنازه حضرت نماز گزارد. (۲)

ثانیاً: شکایت بردن نزد رسول خدا (ص) حقیقتاً شکایت بردن نزد خداوند است. لذا مشاهده می کنیم که صحابه در شداید و مصایب و ظلم هایی که به آنان روا می شد به رسول خدا (ص) پناه برده و به او شکوه می کردند.

۱- منهاج السنه، ج ۴، صص ۲۴۳ و ۲۴۴.

۲- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۵۴۹؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۳۸۰؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۱، ص ۱۵۳.

ص: ۱۰۸

ابوداود از خولۀ بن مالک بن ثعلبه نقل کرده که گفت:

همسرم اوس بن صامت مرا طلاق ظاهر داد. به نزد رسول خدا (ص) آمدم و از این بابت نزد او شکایت کردم. حضرت در این امر با من مجادله می نمود و می فرمود: از خدا بترس؛ زیرا او پسرعموی تو است. من نگذشتم تا اینکه قرآن نازل شد، خداوند سبحان فرمود:

قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا (مجادله: ۱)

خداوند سخن زنی را که درباره شوهرش به تو مراجعه کرده بود شنید. (۱)

ثالثاً: مطابق روایات بسیاری، صحابه نزد رسول خدا (ص) شکایت می آوردند. اینک به نمونه‌هایی از آنها اشاره می کنیم:

الف) شکوه حضرت زهرا (علیها السلام) از خدمت در منزل. (۲)

ب) شکوه یکی از صحابه درباره قحطی. (۳)

ج) شکوه صحابه از گرانی قیمت‌ها. (۴)

د) شکوه صحابه از فقر و تنگدستی. (۵)

ه) شکوه صحابه از عطش در یکی از غزوات. (۶)

و) شکوه جریر از اینکه نمی تواند بر اسب بنشیند. (۷)

۱- سنن ابی داود، ج ۲، ص ۲۶۶.

۲- صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۱۳۳؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۰۹۱؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۳۶.

۳- همان، ج ۱، ص ۳۴۵.

۴- صحیح ابن حبان، ج ۱۱، ص ۳۴۰.

۵- مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۲۱۲.

۶- صحیح بخاری، ج ۱، صص ۱۳۰ و ۱۳۱؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۴۳۴.

۷- همان، ج ۳، ص ۱۱۰۴؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۹۲۵.

ص: ۱۰۹

(ز) شکوه حذیفه. (۱)

(ح) شکوه عبدالرحمن بن عوف از خالد بن ولید. (۲)

(ط) شکوه یکی از صحابه از قساوت قلب. (۳)

(ی) شکوه عثمان بن ابی العاص از دردی که در بدنش احساس کرده بود. (۴)

(ک) شکوه صحابه از ظلم مشرکین. (۵)

(ل) شکوه یکی از صحابه در مورد تخیلات در نماز. (۶)

(م) شکوه زنان به جهت کتک خوردنشان. (۷)

(ن) شکوه تابعین از حجاج بن یوسف ثقفی. (۸)

(س) شکوه امیرالمؤمنین (ع) در عالم رؤیا از امت پیامبر (ص). (۹)

(ع) شکوه بهائم نزد رسول خدا (ص). (۱۰)

شبهه دوم: قهر فاطمه (علیها السلام) کار ناپسندی بود**اشاره**

ابن تیمیه می گوید:

قهر کردن و کنار کشیدن فاطمه با صدیق کاری پسندیده نبود و از کارهایی نیست که بتوان به خاطر آن حاکم را مذمت نمود، بلکه

۱- مسند احمد، ج ۵، ص ۴۰۲؛ سنن نسائی، ج ۶، ص ۱۱۷.

۲- صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۵۶۵؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۳۴۹.

۳- الترغیب والترهیب، منذری، ج ۳، ص ۲۳۷؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۱۶۰.

۴- صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۷۲۷.

۵- صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۳۲۲؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۴۳۳.

۶- همان، ج ۲، ص ۷۲۵؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۲۷۶.

۷- سنن ابی داود، ج ۲، ص ۲۴۵؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۳۸.

۸- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۵۹۱؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۱۳۲.

۹- مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۸؛ الترغیب والترهیب، ج ۳، ص ۹۹.

۱۰- مسند احمد، ج ۴، ص ۱۷۳؛ الترغیب والترهیب، ج ۳، ص ۱۴۴.

ص: ۱۱۰

این عمل به جرح و طعن فاطمه (علیها السلام) نزدیک تر است تا اینکه مدح باشد. (۱)

او در جایی دیگر می گوید:

و اما قول ابن مطهر حلّی که تمام محدثین روایت کرده‌اند که پیامبر (ص) فرمود:

«یا فاطمة! إن الله یغضب لغضبک ویرضی لرضاک»، این نسبت دروغ به پیامبر است؛ زیرا این حدیث از پیامبر نقل نشده، و در کتب معروف حدیثی شناخته نشده و سند معروف یا صحیح و یا حسنی از پیامبر ندارد. و هر کس که خدا و رسول از او راضی است ضرری ندارد که یکی از خلق نسبت به او غضبناک شود، هر کس که می‌خواهد باشد. (۲)

پاسخ

اولاً: موضوع قهر کردن و کنار کشیدن حضرت زهرا (علیها السلام) از آن جهت که آن حضرت به نصّ قرآن و حدیث معتبر نبوی (ص) معصومه است و به غضب او خدا و رسول به غضب درمی‌آمدند، دلالت بر منقصت بزرگی بر کسی دارد که او را به غضب درآورد؛ زیرا تا کسی کار خلافی انجام ندهد مورد غضب خدا و رسولش واقع نمی‌شود.

ثانیاً: حدیث:

«یا فاطمة! إن الله یغضب لغضبک ویرضی لرضاک» را بسیاری از علمای عامه در کتب حدیثی خود نقل کرده‌اند؛ از قبیل:

الف) ابن ابی عاصم. (۳)

۱- منهاج السنه، ج ۴، ص ۲۴۴.

۲- همان، صص ۲۴۸ و ۲۴۹.

۳- الآحاد والمثانی، ج ۵، ص ۳۶۳.

ص: ۱۱۱

(ب) حاکم نیشابوری. (۱)

(ج) ابوالقاسم طبرانی. (۲)

(د) دولابی. (۳)

(ه) ابن عساکر دمشقی. (۴)

(و) محب‌الدین طبری. (۵)

(ز) ابن حجر هیتمی. (۶)

ثالثاً: حاکم نیشابوری بعد از نقل این حدیث تصریح به صحت سند آن کرده است. و نیز حافظ هیتمی تصریح به حسن بودن آن نموده است.

گرچه ذهبی به دفاع از استادش ابن تیمیه برآمده و این حدیث را با سند حاکم تضعیف کرده و گفته: حسین بن زید منکر الحدیث است و روا نیست که به او احتجاج شود، ولی این تعلیق از ذهبی غریب به نظر می‌رسد؛ زیرا او سبب جرح و نقد خود را ذکر نکرده و نیز علت اینکه نمی‌توان به حدیث او احتجاج کرد را بیان نموده است. نهایت مطلبی که می‌توان درباره حسین بن زید ذکر کرد این است که او مشکلی ندارد. ابن عدی در «الکامل» می‌گوید: عموم حدیث او از اهل بیت است و امید است که در او باکی نباشد. . . . (۷)

۱- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۶۷.

۲- المعجم الکبیر، ج ۱، ص ۱۰۸؛ ج ۲۲، ص ۴۰۱.

۳- الذریۃ الطاهره، ج ۱، ص ۱۲۰.

۴- تاریخ دمشق، ج ۳، ص ۱۵۶.

۵- ذخائر العقبی، ج ۱، ص ۳۹.

۶- مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۳.

۷- الکامل، ج ۲، ص ۳۵۱.

ص: ۱۱۲

وابن حجر می‌گوید: «او صدوق است و چه بسا در برخی موارد به خطا رفته است». (۱)

بس است در توثیق او که حافظ دارقطنی در سندی که حسین بن زید وجود دارد می‌گوید: «تمام این افراد ثقه هستند». (۲)
و نیز ضیاء مقدسی این حدیث را در کتاب «الاحادیث المختارة» نقل کرده است، با التزام به اینکه راویان احادیثی که نقل می‌کند همگی موثقند.

وانگهی ذهبی متهم به تشدد و سخت‌گیری در احادیثی است که در باب فضایل اهل بیت (علیهم السلام) وارد شده است، و گاهی بدین جهت افراد بسیار جلیل‌القدر را تضعیف می‌کند. ابن حجر عسقلانی در ترجمه علی بن صالح انماطی، بعد از آنکه مشاهده کرده که ذهبی او را متهم به گفتاری کرده که او از آن مبرّا است، می‌گوید: «سزاوار است کسانی که از ناحیه ذهبی تضعیف می‌شوند را خوب بررسی کنیم». (۳)

ذهبی چگونه این حدیث را تضعیف کرده؛ در حالی که شیخ و استاد او حافظ مزّی در «تهذیب الکمال» از باب احتجاج این حدیث را نقل کرده و راویان آن را تضعیف نکرده است.

رابعاً: چه کسی گفته که خداوند سبحان اگر از کسانی به جهت یک عمل خاصی راضی شده تا ابد از آنان راضی است؛ گرچه بعد از آن عمل کارهای خلاف بسیاری انجام داده باشند. بنابراین پیامبر (ص) گرچه به جهت

۱- تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۱۶۶.

۲- سؤالات البرقانی، ج ۱، ص ۲۲.

۳- لسان المیزان، ج ۴، ص ۲۳۵.

ص: ۱۱۳

بیعت رضوان از عده‌ای از صحابه راضی شد ولی این رضایت در مورد خاص و مربوط به آن عمل است و شامل اعمال خلاف او نمی‌شود. و نیز دلالت بر راضی بودن خداوند از آنان تا آخر عمر ندارد.

خامساً: معنای جمله

« کائناً من کان » هر کس می‌خواهد باشد، که در بخشی دیگر از کلام این تیمیه آمده چیست؟ آیا این اهانت به حضرت زهرا (علیها السلام) و اظهار عداوت به او نیست.

سادساً: اگر جمله:

« یا فاطمه! إن الله یغضب لغضبک ویرضی لرضاک » در صحاح سته نیامده ولی شبیه این مضمون در صحیح بخاری وارد شده است. بخاری به سند خود از مسور بن مخرمه نقل کرده که رسول خدا (ص) فرمود:

فاطمة بضعة منی فمن أغضبها فقد اغضبنی. (۱)

فاطمه پاره‌ای از تن من است پس هر کس او را به غضب درآورد به طور حتم مرا به غضب درآورده است.

می‌دانیم که هر کس شخصی را به غضب درآورد او را اذیت و آزار داده است. در نتیجه پیامبر (ص) به جهت غضب دخترش فاطمه (علیها السلام) اذیت و آزار شده است. در قرآن کریم آمده است:

إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَاباً مُّهِيناً (احزاب: ۵۷)

آنها که خدا و پیامبرش را آزار می‌دهند، خداوند آنان را از رحمت خود در دنیا و آخرت دور ساخته، و برای آنها عذاب خوارکننده‌ای آماده کرده است.

ص: ۱۱۴

۲۱. شبیه در وصیت حضرت زهرا (علیها السلام) به دفن شبانه**اشاره**

مطابق روایاتی که ذکر شد حضرت زهرا (علیها السلام) بعد از ظلم‌هایی که به او شد وصیت کرد تا او را شبانه دفن نمایند تا کسانی که به او ظلم کردند در تشییع جنازه او شرکت نکنند. ابن تیمیه می‌گوید:

و همچنین آنچه را که حلی نقل کرده که فاطمه وصیت کرد تا او را شبانه دفن کنند و هیچ کس بر او نماز نگذارد، این مطلب را کسی از فاطمه حکایت نمی‌کند و به آن جز فرد جاهل احتجاج نمی‌نماید، او به فاطمه مطلبی را نسبت می‌دهد که لایق آن نیست؛ زیرا نماز مسلمان بر دیگری خیر زایدی است که به او می‌رسد. . . (۱)

پاسخ

اولاً: حضرت زهرا (علیها السلام) بی‌جهت چنین وصیتی نکرده است، او به جهت مبارزه سیاسی با دستگاه حاکم و مطلع کردن مردم از بی‌عدالتی آنان، دست به چنین وصیتی زده است. او با این عملش می‌خواست مردم سؤال کنند چرا دختر پیامبر (ص) باید شبانه دفن شود؟ و اگر مردم از سر این وصیت آگاه شوند پی به عدم مشروعیت خلافت و بی‌عدالتی آنان خواهند برد. و نیز حضرت با این وصیت نخواست تا آنان با حضور خودشان به مردم چنین وانمود کنند که ما خلیفه به حق مسلمین هستیم و با اهل بیت پیامبر (ص) مشکلی نداریم. هر سیاستمداری می‌فهمد که این وصیت چه تأثیر سوئی بر دستگاه خلافت تا روز قیامت داشته است.

ص: ۱۱۵

ثانیاً: نماز هر کس بر جنازه شخصی منشأ خیر زاید نخواهد بود.

ثالثاً: حضرت زهرا (علیها السلام) مطابق آیه تطهیر و برخی از احادیث، معصومه بوده و از هر نوع اشتباه و خطا مصون است.

پیامبر (ص) در شأن او فرمود:

فاطمه بضعة منی من أغضبها فقد أغضبنی. (۱)

فاطمه پاره تن من است، هر کس او را به غضب درآورد به طور حتم مرا به غضب درآورده است.

کسی که این گونه وصیت کرده به طور حتم از دستگاه خلافت و سردمداران آن غضبناک بوده است، در نتیجه آنان مورد غضب

پیامبر (ص) نیز قرار گرفته‌اند. این حدیث دلالت بر عصمت حضرت زهرا (علیها السلام) دارد؛ زیرا اگر حضرت در تمام امورش از

آن جمله غضب کردن، معصوم نبود خداوند به طور مطلق در تمام موارد غضب کردن حضرت، غضب نمی‌نمود.

نتیجه اینکه: حضرت زهرا (علیها السلام) با این وصیتش تا روز قیامت حجت را برای کسانی که برای حکومت خلیفه اول ارزشی

قائلند، تمام کرد. . . .

رابعاً: ابن تیمیه در اصل وصیت و اینکه حضرت زهرا (علیها السلام) به توسط حضرت علی (ع) شبانه دفن شد شک دارد و بر فرض

ثبوت این قضیه بر حضرت زهرا (علیها السلام) اشکال و ایراد می‌کنند؛ در حالی که مطابق نصوص معتبر نزد فریقین، هم وصیت به

دفن شبانه و هم دفن حضرت شب هنگام از مسلمات است.

۱- صحیح بخاری، باب مناقب فاطمه ۳.

ص: ۱۱۶

بخاری به سندش از عایشه نقل کرده که گفت: فاطمه دختر پیامبر (ص) کسی را به نزد ابوبکر فرستاد تا میراث خود از رسول خدا (ص) از فیء مدینه وفدک و آنچه از خمس خیر باقی مانده، بازخواهد. . . ابوبکر از دادن این اموال امتناع کرد. فاطمه بر ابوبکر بدین جهت غضب نموده او را رها کرد. و تا هنگام وفاتش با او سخن نگفت. بعد از پیامبر (ص) شش ماه زنده بود. هنگامی که وفات نمود شوهرش علی او را شبانه دفن کرد و ابوبکر را بر آن امر اعلان نمود. (۱)

مسلم نیز در ضمن قضیه غضب حضرت زهرا (علیها السلام) بر ابوبکر و وفات او می‌گوید: «... علی (ع) خبر وفات حضرت فاطمه (علیها السلام) را به ابوبکر نرسانید و خودش بر او نماز گزارد». (۲)

یعقوبی نقل می‌کند:

... فاطمه بر شوهرش علی وصیت کرد تا او را غسل دهد. . . و شبانه به خاک بسپارد، و کسی به جز سلمان و ابوذر و بنا بر نقلی عمار در تشییع جنازه او حاضر نشد. (۳)

ابن ابی الحدید می‌گوید:

خبر صحیح نزد ما این است که فاطمه (علیها السلام) از دنیا رحلت نمود؛ در حالی که بر ابوبکر و عمر غضبناک بود و لذا وصیت کرد تا این دو نفر - ابوبکر و عمر - بر جنازه او نماز نگزارند. (۴)

۱- صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۷۷.

۲- صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۳۸۰.

۳- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۵.

۴- شرح ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۵۰.

ص: ۱۱۷

استاد توفیق ابوعلم نقل می‌کند:

فاطمه زهرا (علیها السلام) سه وصیت کرد، یکی آنکه کسانی که بر آنان غضبناک بوده، در تشییع جنازه‌اش حاضر نشوند و جنازه‌اش شبانه به خاک سپرده شود. . . . (۱)

۲۲. شبهه در ادعای افضلیت امام علی (ع)

اشاره

ابن تیمیه می‌گوید: «و اما عمر، پس استفاده علی از او بیش از استفاده عمر از او بود. . .». (۲)

پاسخ

اولاً: خلیفه دوم چه علمی داشته تا حضرت علی (ع) بخواهد از او استفاده ببرد. اینک به برخی از آرا و فتاوی او اشاره می‌کنیم تا میزان علم خلیفه دوم برای خوانندگان این مطلب روشن شود.

الف) حکم به، به جا نیاوردن نماز برای کسی که جنب بوده و آب در دسترس او نیست. (۳)

ب) عدم معرفت به حکم شکایات نماز. (۴)

ج) عدم معرفت به آیات الهی.

مسروق بن اجدع می‌گوید:

روزی عمر بر منبر رسول خدا (ص) قرار گرفت و گفت: ای مردم!

۱- اهل البیت علیهم السلام، توفیق ابوعلم، ص ۱۸۴.

۲- منهاج السنه، ج ۸، ص ۲۷۹.

۳- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۵۵؛ سنن ابی داود، ج ۱، ص ۸۸.

۴- مسند احمد، ج ۱، ص ۳۱۷؛ سنن بیهقی، ج ۲، ص ۳۳۲.

ص: ۱۱۸

چرا مهر زنان را زیاد قرار می‌دهید، رسول خدا (ص) واصحابش مهر را چهارصد درهم و کمتر قرار می‌دادند. . . اگر کسی بیش از این قرار دهد من مازاد را به بیت المال بر می‌گردانم زنی در مجلس حاضر بود، گفت: آیا نشنیده‌ای آنچه را که خداوند در قرآن نازل کرده است؟ عمر گفت: کدامین آیه؟ زن گفت: آیا نشنیده‌ای که خداوند می‌فرماید: *وَآتَيْتُمْ إِخْدَاهُنَّ قَنُطَارًا*؛ «و مال فراوانی [به عنوان مهر] به او پرداخته‌اید». (نساء: ۲۰) چیزی از آن را پس نگیرید. عمر گفت: بار خدایا! ما را بیخس، تمام مردم از عمر داناترند. (۱)

(د) جهل خلیفه به کلمه «اب» در آیه: *وَ فَآكِهَ وَ اَبًا*. (۲)

(ه) جهل خلیفه به تأویل قرآن. (۳)

(و) جهل خلیفه به کیفیت طلاق کنیز. (۴)

(ز) جهل خلیفه به سنت مشهور. (۵)

(ح) قراردادن معیارهای ساختگی.

ابن ابی ملیکه می‌گوید:

عمر درباره بچه‌ای از اهل عراق که دزدی کرده بود چنین نوشت: او را وَجِبْ کنید، اگر شش وجب بود دست او را قطع کنید. او را

۱- سیره عمر، ص ۱۳۷؛ درّ المنثور، ج ۲، ص ۴۶۶؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۵، ص ۲۳۳.

۲- الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۳۲۷؛ مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۵۵۹؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۲۷۰.

۳- مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۶۲۸؛ عمده القاری، ج ۹، ص ۲۴۰.

۴- مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۷، ص ۳۸۹.

۵- صحیح مسلم، ج ۴، ص ۳۶۱؛ صحیح بخاری، ج ۲، ص ۷۲۷.

ص: ۱۱۹

و جب کردند، دیدند که یک بند انگشت کمتر است، لذا او را رها نمودند. (۱)

ک) جهل نسبت به حکم طلاق.

از عمر بن خطاب در مورد مردی سؤال شد که زنش را در جاهلیت دو طلاق داده و در اسلام نیز یک طلاق داده است. او گفت: «من تو را نه امر می‌کنم و نه نهی». عبدالرحمن در آنجا حاضر بود و گفت: «لکن من دستور می‌دهم که طلاق را در شرک به

حساب نیاوری». (۲)

ل) تعزیر برای انجام مستحبات.

خرشۀ بن حر می‌گوید:

عمر بن خطاب را دیدم که بر کف دستان مردان به جهت روزه گرفتن در ماه رجب می‌زد تا دستان خود را بر غذا وارد کنند و می‌گفت: رجب! و نمی‌دانی رجب چیست؟ همانا رجب ماهی است که اهل جاهلیت آن را تعظیم می‌کردند و چون اسلام آمد رها

شد. (۳)

این در حالی است که روزه ماه رجب از مستحبات نزد فریقین بوده و پیامبر (ص) در آن ماه روزه می‌گرفته است. (۴)

ثانیاً: استفاده عمر بن خطاب از حضرت علی (ع) از مسلمات است. اینک به نمونه‌هایی از آنها اشاره می‌کنیم:

الف) روزی زنی که بچه شش ماهه به دنیا آورده بود را نزد عمر آوردند. دستور داد تا او را سنگسار کنند. خواهرش نزد حضرت

علی (ع)

۱- المصنّف، ابن ابی شیبۀ، ج ۹، صص ۴۸۶ و ۴۸۷.

۲- کنز العمال، ج ۹، ص ۶۶۸.

۳- المصنّف، ابن ابی شیبۀ، ج ۳، ص ۱۰۲؛ مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۱۹۱.

۴- صحیح بخاری، ج ۲، ص ۶۹۶؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۵۱۳.

ص: ۱۲۰

آمد و عرض کرد: «عمر می‌خواهد خواهرم را سنگسار کند، تو را به خدا سوگند می‌دهم اگر برای او عذری می‌دانی مرا خبر ده». حضرت فرمود: «آری برای او عذری است...».

آن‌گاه حضرت (ع) فرمود: خداوند می‌فرماید: وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ ؛ «و مادران، فرزندان خود را دو سال تمام، شیر می‌دهند». (بقره: ۲۳۳) همچنین می‌فرماید: وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا ؛ «و دوران حمل و از شیر بازگرفتنش سی ماه است». (احقاف: ۱۵) و می‌فرماید: وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ ؛ «و دوران شیرخوارگی او در دو سال پایان می‌یابد». (لقمان: ۱۴)

نتیجه اینکه: حدّ اقلّ حمل، شش ماه است... عمر کلام حضرت علی (ع) را پذیرفت و زن را رها کرد. (۱)

ب) ابن عباس می‌گوید: زن دیوانه‌ای را که زنا داده بود به نزد عمر آوردند، عمر با عده‌ای درباره حکم آن زن مشورت کرد، آن‌گاه دستور داد تا او را سنگسار کنند. حضرت علی (ع) که از آنجا عبور می‌کرد فرمود: «گناه این زن چیست؟» گفتند: «این زن دیوانه فلان قبیله است که زنا داده و عمر امر کرده تا او را سنگسار کنند». حضرت فرمود: «او را برگردانید». آن‌گاه به نزد عمر آمد و فرمود:

آیا نمی‌دانی که رسول خدا (ص) فرمود: قلم مؤاخذه از سه دسته برداشته شده است: از بچه تا بالغ گردد، و از خواب تا بیدار شود و از دیوانه تا عاقل گردد؟ این زن دیوانه فلان قبیله است، و شاید

۱- المصنّف، عبدالرزاق، ج ۷، ص ۳۵۰؛ السنن الکبری، ج ۷، ص ۴۴۲.

ص: ۱۲۱

در حال جنونش دست به چنین کاری زده است، آن‌گاه زن را رها کرد و عمر که در آنجا بود به علامت تأیید، تکبیر گفت. (۱)

ج) زن آبستنی را نزد عمر آوردند که اعتراف به زنا کرده بود. عمر دستور داد او را سنگسار کنند. حضرت علی (ع) او را دید، فرمود: «این زن را کجا می‌برید؟» گفتند: «عمر دستور داده تا او را سنگسار کنیم». حضرت او را برگرداند و فرمود: «تو اگر سلطه بر این زن داری چه حقی بر آن بچه‌ای داری که در شکم او قرار دارد؟...» عمر آن زن را رها کرد و در آن هنگام گفت: «زنان عاجزند که مثل علی بن ابی‌طالب را بزنند، اگر علی نبود به طور حتم عمر هلاک شده بود». (۲)

ثالثاً: در هیچ مدرک معتبری وجود ندارد که حضرت علی (ع) در مسأله‌ای فقهی یا حکم قضایی، به عمر مراجعه کرده و از او استفاده کرده باشد.

*تقدیم خلفا بر امام علی (ع)

ابن تیمیه می‌گوید: «مردم ابوبکر را مقدّم داشتند؛ زیرا او برتر بود». (۳)

و او در افضلیت عمر به این حدیث استدلال کرده که حضرت رسول خدا (ص) فرمود: «اگر من در میان شما مبعوث نشده بودم عمر مبعوث می‌شد». (۴)

-
- ۱- سنن ابی داود، ج ۴، ص ۱۴۰؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۵۹؛ مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۶۸؛ فتح الباری، ج ۱۲، ص ۱۲۱.
 - ۲- الریاض النضره، ج ۳، ص ۱۴۳؛ ذخائرالعقبی، ص ۸۰.
 - ۳- منهاج السنه، ج ۴، ص ۳۶۵.
 - ۴- همان، ج ۶، ص ۵۵.

ص: ۱۲۲

پاسخ

اولاً: ابن تیمیه برای اثبات مدّعی خود به احادیثی تمسّک کرده که خود اهل سنّت به جعلی بودن یا ضعیف بودن آنها اعتراف کرده‌اند.

از باب نمونه: حدیث

«لولم ابعث لبعث عمر» را ابن جوزی در کتاب «الموضوعات» که مخصوص احادیث جعلی است، آورده است. (۱)
ثانیاً: چگونه ابوبکر برتر و افضل از امام علی (ع) است؛ در حالی که آن حضرت مشمول آیه ولایت، آیه تطهیر، آیه مودّت، آیه شراء، آیه مباحله و آیات مدح دیگر است. و نیز اوست که برادر پیامبر (ص) بوده و در کعبه متولد شد. و از طفولیت تحت تربیت الهی به توسط پیامبر (ص) قرار گرفت. بر هیچ بتی سجده نکرد و لذا موصوف به
«کرم الله وجهه» شد.

او اولین مؤمن به اسلام و محبوب‌ترین خلق به سوی خداوند بود. نور او و نور رسول خدا (ص) از یک منشأ بود و از زاهدترین و شجاع‌ترین و داناترین افراد به حساب می‌آمد.

برای تحقیق بیشتر و بررسی مصادر تاریخی و حدیثی و اطلاع از متن این اخبار و روایات می‌توانید به کتاب «شیعه‌شناسی و پاسخ به شبهات» (۲) از نویسنده مراجعه نمایید.

۱- برای روشن شدن بیشتر این مطلب به جلد پنجم «الغدیر» مراجعه شود.

۲- شیعه‌شناسی و پاسخ به شبهات، ج ۲، صص ۶۵۴ - ۶۶۴.

ص: ۱۲۳

دفاع ابن تیمیه از مخالفان اهل بیت (علیهم السلام)**اشاره**

ابن تیمیه کسی بود که نه تنها با اهل بیت (علیهم السلام) دشمنی داشت بلکه از مخالفان آنان نیز دفاع می نمود. ما در این بحث به نمونه‌هایی از این موارد اشاره می کنیم:

۱. ادعای عدم رضایت یزید به قتل امام حسین (ع)**اشاره**

ابن تیمیه می گوید: «یزید اظهار رضایت به قتل حسین نکرد، بلکه اعلان ناراحتی و دردمندی بر قتل او نمود». (۱)

پاسخ

اولاً: از تاریخ به طور وضوح استفاده می شود که یزید راضی به کشته شدن امام حسین (ع) بوده و لذا از این امر خشنود بوده است. و مطابق روایات، هر کس بر عمل قومی راضی باشد از جمله آنان خواهد بود. اینک به شواهدی بر این مطلب اشاره می کنیم:

۱- رأس الحسین، ص ۲۰۷.

ص: ۱۲۴

- الف) یزید به نعمان بن بشیر گفت: «ستایش خدای را که حسین را کشت». (۱)
- ب) یعقوبی می‌نویسد: «زمانی که خبر کشته شدن امام حسین (ع) به یزید رسید او در باغ خضرای خود بود، در آن هنگام تکبیر بلندی گفت...». (۲)
- ج) و چون اسیران به شام رسیدند، یزید بزرگان اهل شام را دعوت کرد تا بر او وارد شده و به او به جهت این پیروزی تبریک بگویند. (۳)
- د) مقریزی و دیگران نقل کرده‌اند که چون سر امام حسین (ع) را نزد یزید گذاردند، شروع به کوبیدن با قضیب به دندانهای حضرت نمود و شعر خواند... آن‌گاه دستور داد تا سر شریف آن حضرت را بر در قصر تا سه روز به دار آویختند. (۴)
- و مطابق نصّ دیگر تا سه روز در دمشق سر را بر دار زد و سپس آن را در خزینه اسلحه خود قرار داد. (۵)
- ه) سیوطی می‌نویسد: «خدا لعنت کند قاتل حسین (ع) را و ابن زیاد و با او یزید را». (۶)
- و) از ابن جوزی درباره لعن یزید سؤال شد؟ او گفت:

۱- مقتل الحسين ع ، خوارزمی، ج ۲، ص ۵۹.

۲- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۲.

۳- البدایة والنهایة، ج ۸، ص ۱۹۷؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۰۹.

۴- الخطط، مقریزی، ج ۲، ص ۲۸۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۱۹.

۵- البدایة والنهایة، ج ۸، ص ۲۲۲.

۶- تاریخ الخلفاء، ص ۲۰۷.

ص: ۱۲۵

احمد لعن او را جایز دانسته است و ما می‌گوییم: یزید را دوست نداریم؛ به جهت آن کاری که با فرزند دختر رسول خدا (ص) انجام داد، و آل رسول خدا (ص) را به اسیری به شام بر روی هودج‌های شتران فرستاد. (۱)

(ز) ابن عماد حنبلی می‌گوید:

یزید مردی ناصبی و غلیظ‌القلب بود. مسکر می‌آشامید و منکرات انجام می‌داد. دولتش را با کشتن حسین (ع) شروع کرد و با واقعه حزه ختم نمود. (۲)

(ح) ابن خلدون درباره کشتن امام حسین (ع) می‌نویسد:

همانا کشتن او از کارهای یزید به حساب می‌آید که تأکید کننده فسق او به حساب می‌آید، و حسین در این واقعه شهید در راه خدا بود. (۳)

ثانیاً: مسعودی و دیگران نقل کرده‌اند که:

یزید همیشه اهل طرب بود. . . روزی در مجلس شراب نشسته و در طرف راستش ابن‌زیاد قرار داشت. و این بعد از کشتن حسین (ع) بود. آن‌گاه رو به ساقی کرده و گفت:

إسقنی شربةً ترّوی مشاشی

ثم مل فاسق مثلها ابن زیاد

صاحب السرّ و الامانه عندی

و لتسدید مغنمی و جهادی (۴)

۱- مرآة الزمان، ج ۸، ص ۴۹۶؛ صواعق المحرقة، ج ۲، ص ۶۳۴.

۲- شذرات الذهب، ج ۱، ص ۶۹.

۳- مقدمه ابن خلدون، ص ۱۸۱.

۴- مروج الذهب، ج ۳، ص ۷۷.

ص: ۱۲۶

مرا شرابی ده که سراسر وجودم را سیراب کند. آن گاه روی کن و به مثل آن، ابن زیاد را سیراب کن. او که صاحب سرّ و امانت نزد من است. به جهت تأیید غنیمت‌ها و جهاد من چنین کن. سبط بن جوزی می‌نویسد:

یزید، ابن زیاد را به سوی خود طلبید و اموال بسیار و تحفه‌های بزرگی به او عطا نمود، و او را به خود نزدیک کرده، منزلتش را رفیع گردانید. و نیز او را بر زنان خود داخل کرده و هم پیاله شرابش گردانید. آن گاه به آوازه‌خوان گفت: غنا بخوان. آن گاه خودش آن دو بیت سابق را انشاء نمود. (۱)

ابن اعثم نقل کرده که یزید به ابن زیاد یک میلیون درهم جایزه داد. (۲)

ثالثاً: از تاریخ استفاده می‌شود که یزید -بعد از آنکه ابن زیاد امام حسین (ع) را به شهادت رسانید- جوایز بسیاری برای او فرستاد و نزد او اجر و قرب خاصی پیدا کرد.

الف) ابن اثیر می‌نویسد:

چون سر حسین (ع) به یزید رسید، مقام و درجه ابن زیاد نزد یزید بالا رفته، هدایایی به او عطا نمود و به جهت آنچه انجام داده بود او را مسرور ساخت. (۳)

۱- تذکره الخواص، ص ۲۶۰.

۲- کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۲۵۲.

۳- کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۰۰؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۸۸؛ تاریخ الخلفاء، ص ۲۰۸؛ البدایه والنهایه، ج ۸، ص ۲۵۴؛ کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۲۵۲.

ص: ۱۲۷

(ب) طبری نقل می‌کند:

چون عبیدالله بن زیاد، حسین بن علی و فرزندان پدرش را به قتل رسانید سرهای آنان را به سوی یزید بن معاویه فرستاد. در ابتدا یزید از این عمل خشنود شد و عبیدالله منزلت و مقامی نزد یزید پیدا کرد. (۱)

رابعاً: از نصوص تاریخی استفاده می‌شود که یزید نه تنها ابن‌زیاد را به جهت کشتن امام حسین (ع) توبیخ نکرد، بلکه از توبیخ او نیز جلوگیری نمود.

طبری و دیگران نقل کرده‌اند:

هنگامی که اسرا را بر یزید وارد کردند، یحیی بن حکم با خواندن دو بیت ابن‌زیاد را بر این عمل توبیخ و سرزنش کرد. . . ولی یزید مشت محکمی به سینه او زد و به او گفت: ساکت باش! (۲)

این حرکت و چنین دفاع سرسخت از ابن‌زیاد، نه تنها دلیل بر رضایت یزید بر عمل ابن‌زیاد دارد بلکه امضای بر عمل او بوده و در حقیقت این جنایت به امر او بوده است.

۲. انکار انتقال سر مبارک امام حسین (ع) به شام

اشاره

ابن تیمیه می‌گوید: «انتقال سر حسین به شام در زمان یزید، اصل و اساسی ندارد». (۳)

۱- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۸۸.

۲- کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۰۱؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۲؛ البدایة والنهایة، ج ۸، ص ۲۰۹.

۳- رأس الحسین ع، ص ۲۰۷؛ الوصیة الکبری، ص ۲۰۶.

ص: ۱۲۸

پاسخ

اولاً: ابن تیمیه با این ادعا در صدد انکار نقش یزید در قتل امام حسین (ع) است در حالی که از تاریخ استفاده می‌شود که قصد یزید آن بوده که در صورت بیعت نکردن امام حسین (ع) او را به قتل برساند.

یعقوبی در تاریخ خود می‌نویسد:

یزید در نامه‌ای به ولید بن عقبه بن ابی سفیان، عامل ووالی خود در مدینه چنین نوشت: هرگاه این نامه من به دست رسید حسین بن علی و عبدالله بن زبیر را احضار کن و از آن دو برای من بیعت بگیر، و در صورتی که امتناع کردند آن دو را بزن و سرهایشان را به نزد من بفرست... (۱)

ثانیاً: ابن اثیر می‌نویسد:

چون سر حسین (ع) به یزید رسید مقام ودرجه ابن‌زیاد نزد یزید بالا رفته، هدایایی به او عطا نمود و به جهت آنچه انجام داده بود او را مسرور ساخت. (۲)

ثالثاً: طبری نقل می‌کند:

آن‌گاه یزید به مردم اجازه داد تا بر او وارد شوند. مردم داخل دارالاماره یزید شدند؛ در حالی که سر حسین (ع) مقابلش بود و با چوب دستی خود بر گلولی حسین (ع) می‌کوبید... شخصی از اصحاب

۱- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۱؛ الفتوح، ج ۵، صص ۱۰ و ۱۱.

۲- کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۰۰؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۸۸؛ تاریخ الخلفاء، ص ۲۰۸؛ البدایة والنهایة، ج ۸، ص ۲۵۴؛ کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۲۵۲.

ص: ۱۲۹

رسول خدا (ص) به نام ابوبرزه اسلمی خطاب به یزید گفت: آیا با چوب دستی‌ات بر گلوی حسین (ع) می‌کوبی؟ آگاه باش! تو چوبت را بر جایی می‌کوبی که من دیدم رسول خدا (ص) آن جا را می‌بوسید. ای یزید! در روز قیامت خواهی آمد؛ در حالی که شفیع تو این زیاد است. ولی حسین (ع) در روز قیامت خواهد آمد؛ در حالی که شفیعش محمد (ص) است، آن گاه برخاست و بر او پشت کرد و از مجلسش بیرون رفت. (۱)

رابعاً: ابن اثیر نقل می‌کند:

آن گاه یزید بر مردم اذن داد تا بر او وارد شوند؛ در حالی که سر مبارک امام حسین (ع) در مقابل او قرار داشت، و در دستان او چوبی بود که با آن به گلوی آن حضرت می‌کوبید. آن گاه مشغول قرائت اشعار حسین بن حماد شد که دلالت بر افتخار و تکبر او در موضوع کشتن امام حسین (ع) دارد. (۲)

اگر یزید بر شهادت امام حسین (ع) و کشته شدن او راضی نبود چرا با چوب به گردن و بنا بر نقل دیگر بر لب و دندان حضرت زد؟ و چرا بر این کار با خواندن اشعار افتخار کرد؟!

سیوطی می‌نویسد:

هنگامی که حسین و فرزندان پدرش کشته شدند، ابن زیاد سرهای آنان را به سوی یزید فرستاد. یزید در ابتدا از کشته شدن آنها

۱- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۵۶؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۹۸.

۲- کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۹۸.

ص: ۱۳۰

خوشحال گشت، ولی چون مشاهده کرد مسلمانان بدین جهت او را دشمن داشته و بغض او را بر دل گرفته‌اند لذا اظهار پشیمانی نمود. و جا داشت و این حق مردم بود که او را دشمن بدانند. (۱)

سبط بن جوزی نقل کرده:

هنگامی که سر حسین (ع) را به نزد یزید گذاردند اهل شام را دعوت کرد و شروع به کوبیدن چوب خیزران بر سر حضرت نمود. آن‌گاه اشعار ابن زبیری را قرائت نمود که مضمون آن این است که ما بزرگان بنی‌هاشم را در عوض بزرگان خود که در بدر کشته شدند به قتل رساندیم. لذا در این جهت اعتدال و تعدیل برقرار شد. (۲)

۳. انکار به اسارت بردن حریم امام حسین (ع)

اشاره

ابن تیمیه می‌گوید: «یزید حریمی از حسین را به اسیری نگرفت، بلکه اهل بیت او را اکرام نمود». (۳)

پاسخ

اولاً: طبری و دیگران نقل کرده‌اند:

هنگامی که اسرا را بر یزید وارد کردند یحیی بن حکم با خواندن دو بیت ابن‌زیاد را بر این عمل تویخ و سرزنش کرد. . . ولی یزید مشت محکمی به سینه او زد و به او گفت: ساکت باش! (۴)

۱- تاریخ الخلفاء، ص ۲۰۸.

۲- تذکره الخواص، ص ۲۳۵.

۳- منهاج السنه، ج ۲، ص ۲۲۶.

۴- کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۰۱؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۲؛ البدایه والنهایه، ج ۸، ص ۲۰۹.

ص: ۱۳۱

ثانیاً: ابن اثیر می‌نویسد:

اهل بیت (امام) حسین (ع) هنگامی که به کوفه رسیدند ابن‌زیاد آنان را حبس نمود و خبر آن را بر یزید فرستاد. . . آن‌گاه نامه‌ای از طرف یزید به ابن‌زیاد فرستاده شد و در آن امر نمود اسرا را به طرف شام ارسال دارد. . . (۱)

۴-انکار امر یزید به قتل امام حسین (ع)

اشاره

ابن تیمیه می‌گوید:

پس یزید امر به کشتن حسین و حمل سر او در مقابلش نکرد، و هرگز چوب به دندان‌های او نکوبید، بلکه این ابن‌زیاد بود که چنین اعمالی را انجام داد. . . (۲)

پاسخ

اولاً: ابن‌اعثم نقل می‌کند که ولید بن عقبه (حاکم مدینه) در نامه‌ای به یزید از اتفاقی که بین او و امام حسین (ع) و ابن‌زبیر افتاد او را باخبر ساخت. یزید از این واقعه غضبناک شده و در نامه‌ای به او چنین می‌نویسد:

هرگاه نامه من به دست تو رسید بیعت مجددی از اهل مدینه با تأکیدی از جانب تو بر آنان بگیر. و عبدالله بن زبیر را رها کن؛ زیرا او تا زنده است از دست ما نمی‌تواند فرار کند، ولی همراه

۱- کامل ابن‌اثیر، ج ۳، ص ۲۹۸؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۴.

۲- سؤال فی یزید و معاویه، ص ۱۶.

ص: ۱۳۲

جوابی که برای من می‌فرستی باید سر حسین بن علی باشد! اگر چنین کردی برای تو اسبان نجیب قرار می‌دهم و نزد من جایزه و بهره‌ای زیادتر داری. . . (۱).

ثانیاً: ابن عساکر می‌نویسد:

خبر خروج حسین (ع) به یزید رسید، وی نامه‌ای به عبیدالله بن زیاد که عاملش در عراق بود نوشت و او را به جنگ و مقابله با حسین

(ع) امر نمود و دستور داد که اگر به امام حسین (ع) دسترسی پیدا کرد او را به سوی شام بفرستد. (۲).

ابن اعثم می‌نویسد: ابن زیاد به اهل کوفه گفت:

یزید بن معاویه نامه‌ای را با چهار هزار دینار و دویست هزار درهم برای من فرستاده تا آن را بین شما توزیع کنم و با آن شما را به

جنگ با دشمنش حسین بن علی بفرستم، پس به دستور او گوش فرا داده و او را اطاعت کنید. (۳).

سیوطی می‌گوید: «یزید در نامه‌ای به والی خود در عراق -عبیدالله بن زیاد- دستور جنگ با حسین را صادر نمود». (۴).

ابن اعثم می‌نویسد: «چون ابن زیاد امام حسین (ع) را به قتل رسانید، یزید برای او یک میلیون درهم جایزه فرستاد». (۵).

۱- الفتوح، ابن اعثم، مجلد ۳، ج ۵، ص ۱۸.

۲- تاریخ دمشق، ج ۱۴، ص ۲۰۸.

۳- الفتوح، ابن اعثم، مجلد ۳، ج ۵، ص ۸۹.

۴- تاریخ الخلفاء، ص ۱۹۳.

۵- الفتوح، ابن اعثم، مجلد ۳، ج ۵، ص ۱۳۵.

ص: ۱۳۳

سلم بن زیاد برادر عبیدالله بن زیاد هنگامی که بعد از شهادت امام حسین (ع) بر یزید وارد شد، یزید به او گفت: «هر آینه محبت و دوستی شما ای بنی‌یزید بر آل ابوسفیان واجب شد». (۱)

هنگامی که ابن‌یزید به نزد یزید آمد، یزید به استقبال او رفت و بین دو چشمانش را بوسید و او را بر تخت پادشاهی‌اش نشانید و بر زانوش وارد کرد و به آوازه‌خوان دستور داد تا برایش بخواند، و به ساقی گفت: ما را از شراب سیراب کن. . . آن گاه یک میلیون به او و عمر بن سعد جایزه داد. و تا یک سال خراج عراق را به وی واگذار نمود. (۲)

ثالثاً: یعقوبی می‌نویسد:

حسین (ع) از مکه به طرف عراق حرکت نمود؛ در حالی که یزید، عبیدالله بن زیاد را والی عراق کرده بود. یزید به او چنین نوشت: خبر به من رسیده که اهل کوفه به حسین نامه نوشته‌اند و از او دعوت کرده‌اند تا بر آنان وارد شود، و او نیز از مکه به طرف کوفه در حرکت است. . . اگر او را به قتل رساندی که هیچ و گرنه تو را به نسب و پدرت باز خواهم گرداند. پس بپرهیز که وقت از دست تو فوت نشود. (۳)

از این نصّ تاریخی به خوبی استفاده می‌شود که یزید، عبیدالله بن زیاد را مأمور کشتن امام حسین (ع) کرده و او را در صورت نافرمانی تهدید نیز کرده است.

۱- الفتوح، ابن اعثم، مجلد ۳، ج ۵، ص ۱۳۶.

۲- تذکره الخواص، ص ۲۹۰؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۷.

۳- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۲؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۸، ص ۱۹.

ص: ۱۳۴

رباعاً: ابن اعثم و دیگران نقل کرده‌اند که حرّ بن یزید با اصحابش در مقابل امام فرود آمدند. او در نامه‌ای به ابن زیاد از فرود آمدن امام حسین (ع) در سرزمین کربلا خبر داد. ابن زیاد در نامه‌ای به امام حسین (ع) چنین نوشت:

اما بعد؛ ای حسین! به من خبر رسیده که در کربلا فرود آمده‌ای، امیرالمؤمنین [یزید] در نامه‌ای به من نوشته که بر چیزی تکیه ندهم و از نان سیر نگردم تا آنکه تو را به لطیف خبیر ملحق کرده یا به حکم خود و حکم یزید بازگردانم. (۱)

از این نصّ تاریخی به خوبی استفاده می‌شود که یزید، عییدالله را در صورت بیعت نکردن امام حسین (ع) مأمور به قتل آن حضرت کرده است.

۵-انکار واقعه حرّه

اشاره

ابن تیمیه می‌گوید:

یزید جمیع اشراف را نکشت و تعداد کشته‌ها نیز به ده هزار نفر نرسید، و خون‌ها نیز به قبر پیامبر (ص) و روضه او نرسید، و نیز کشتار در مسجد او واقع نشد. (۲)

پاسخ

واقعه حرّه، رخدادی بس تلخ و سنگین است که به سال ۶۳ هـ. ق در

۱- الفتوح، ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۵۰؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۱، ص ۱۴۰.

۲- منهاج السنه، ج ۴، صص ۵۷۵ و ۵۷۶.

ص: ۱۳۵

روزگار سلطنت یزید بن معاویه، میان لشکریان شام و مردم مدینه به وقوع پیوست.

«حزّه» در لغت به سرزمین‌های سنگلاخ و ناهمواری گفته می‌شود که دارای سنگ‌های سیاه بوده، عبور از آنها به دشواری صورت می‌گیرد. (۱) واقعه حزّه از آن رو چنین نام گرفته که هجوم لشکریان حکومتی شام به مردم مدینه از سمت شرقی آن؛ یعنی از ناحیه سرزمین‌های سنگلاخی آن شهر صورت گرفته است. (۲)

واقعه حزّه را به حق باید یکی از فجایع تاریخ دانست و در شمار زشت‌ترین حوادث سلطنت بنی‌امیه به حساب آورد. ابن‌مُشکویه می‌نویسد: «واقعه حزّه از سهمگین‌ترین و سخت‌ترین وقایع است». (۳)

عوامل قیام مردم مدینه

اشاره

قیام مردم مدینه در سال ۶۳ هـ. ق علیه سلطنت یزید و سلطه امویان، بیش از هر چیز اعتراض گسترده و مردمی علیه سیاست‌ها و برنامه‌های حکومتی بود. این جریان خودجوش اجتماعی، پس از همدلی در انکار سلطه بنی‌امیه صورت گرفت، و گروه انصار، عبدالله بن حنظله و گروه قریش، عبدالله بن مطیه را به فرماندهی نیروهای رزمی خود انتخاب کرد. (۴)

این انقلاب و قیام عواملی داشته که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم.

۱- لسان العرب، ماده حرر.

۲- عیون الاخبار، ابن قتیبه، ج ۱، ص ۲۳۸.

۳- تجارب الأمم، ج ۲، ص ۷۹.

۴- طبقات الکبری، ج ۵، ص ۱۰۶؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۶۸.

الف. احساسات دینی

مدینه به عنوان شهر پیامبر (ص) و سرزمین رشد و بالندگی پیام وحی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود، و گسترش معرفت دینی و بیان و تعلیم و تبیین سنت پیامبر (ص) و نیز فهم و تفسیر کلام وحی در عصر آن حضرت در آن شهر صورت گرفته، اصحاب پیامبر (ص) اعم از مهاجران و انصار در آن دیار زیسته‌اند. پس از رحلت رسول اکرم (ص) نیز بیشتر آنان به جهت وجود خاطرات حضرت، ماندن در آن دیار را بر سایر شهرها ترجیح دادند.

بدیهی است که انس مردم مدینه با روش پیامبر (ص) و اوصیا و اصحاب آن حضرت، سبب شده بود تا روح اسلام خواهی آنان در مقایسه با شامیان قوی‌تر باشد و نادرستی شیوه حاکمان و والیان را آسان‌تر از دیگران دریابند، چرا که همین مردم بودند که نخستین اعتراض سیاسی خود را نسبت به عثمان بن عفان ابراز داشتند. اکنون همان مردم شاهد فرمانروایی جوانی ناپخته شده‌اند که نه از کار سیاست چیزی می‌داند و نه حریم‌های دینی را پاس می‌دارد، لذا اعتراضات آنان بلند شد.

عثمان بن محمّد بن ابی سفیان - حاکم مدینه - گروهی از مهاجرین و انصار را از مدینه به دمشق فرستاد تا با خلیفه ملاقات کرده و اعتراضات خود را با یزید در میان بگذارند و با بخشش‌هایش آنان را ساکت کند. (۱)

۱- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۶۸؛ عقد الفرید، ج ۵، ص ۱۳۵.

ص: ۱۳۷

یزید در این ملاقات نه تنها نتوانست توجه آنها را به خود جلب کند بلکه با اعمال جاهلاننه‌اش بی‌کفایتی خود را به آنها ثابت کرد.^(۱)

آنان هنگامی که به شهر مدینه بازگشتند، آنچه را از یزید دیده بودند برای مردم تعریف کردند. آنان در مسجد پیامبر (ص) فریاد می‌زدند ما از نزد کسی می‌آیم که دین ندارد، شراب می‌خورد، تنبور می‌نوازد، شب را با مردان پست و کنیزان آوازه خوان به سر می‌برد و نماز را ترک می‌نماید.^(۲)

مردم از عبدالله بن حنظله پرسیدند: «چه خبر آورده‌ای؟» گفت: «از نزد مردی می‌آیم که به خدا سوگند اگر کسی غیر از فرزندانم با من نباشد با او می‌جنگم». مردم گفتند: «ما شنیده‌ایم که یزید به تو پول و هدیه‌هایی داده است». عبدالله گفت:

درست شنیده‌اید. ولی من آنها را نپذیرفتم مگر برای تدارک نیرو بر علیه خود او. به این ترتیب عبدالله به تحریک مردم علیه یزید پرداخت و مردم نیز اجابت کردند.^(۳)

سیوطی می‌نویسد: «سبب مخالفت اهل مدینه، این بود که یزید در معاصی زیاده‌روی کرد». ^(۴)

۱- الفتوح، ج ۳، ص ۱۷۹.

۲- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۶۸؛ البدایة والنهایة، ج ۶، ص ۲۳۳.

۳- همان.

۴- تاریخ الخلفاء، ص ۲۰۹.

ب. واقعه کربلا و شهادت امام حسین (ع)

ابن خلدون می‌نویسد: «چون ستم یزید و کار گزارانش فراگیر شد و فرزند رسول خدا (ص) و یارانش را کشت، مردم سر به شورش برداشتند».^(۱)

وقتی که بشیر بن جذلم خبر شهادت امام حسین (ع) و برگشتن اسیران را به اهل مدینه داد، گویا بانگ و خبر بشیر، نفعه صور بود که عرصه مدینه را صبح قیامت کرد. زنان مدینه بی پرده از خانه‌ها بیرون آمدند و به طرف دروازه مدینه رهسپار شدند، به گونه‌ای که هیچ مرد وزنی نماند جز اینکه با پای برهنه بیرون می‌دوید و فریاد می‌زد

« و امحمداه، واحسیناه؛ مثل روزی که پیامبر خدا (ص) از دنیا رفته بود.»^(۲)

امام سجاد (ع) خطبه‌ای خواند و سخنانش در مردم مدینه سخت اثر کرد. از سوی دیگر، زینب کبری (علیها السلام) و مادران شهیدان کربلا، هر یک فضای گسترده‌ای از محیط جامعه خود را تحت تأثیر رخدادهای واقعه عاشورا و آنچه در راه کوفه و شام و مجلس یزید دیده بودند، قرار می‌دادند.

ج. نابسامانی‌های سیاسی

از دیگر عوامل مؤثر در قیام مردم مدینه در برابر دولت اموی، روش‌های ناشایست اخلاقی و تصمیم‌گیری‌های ناشایسته سیاسی بود که

۱- تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۳۷.

۲- مقتل ابی مخنف، ص ۲۰۰.

ص: ۱۳۹

مردم مدینه شاهد آن بودند. عبدالله بن زبیر در نامه‌ای به یزید در انتقاد از ولید بن عقبه می‌نویسد:

تو مردی خشن و سختگیر را برای ما فرستاده‌ای که به هیچ وجه توجهی به حق و حقیقت ندارد و به پند خیرخواهان و خردمندان اعتنا نمی‌کند، و حال آنکه اگر مرد نرمخویی را گسیل می‌داشتی، امید می‌داشتم که کارهای دشوار و پیچیده را آسان سازد. (۱)

به دنبال این اعتراض بود که یزید، ولید بن عقبه را عزل کرد، و عثمان بن محمد بن ابی سفیان را که او نیز جوانی مغرور و بی تجربه و بی دقت بود، به حکومت حجاز منصوب کرد (۲)، و در زمانی که او والی مدینه بود واقعه حزه اتفاق افتاد. (۳)

همه این عوامل عقده‌هایی متراکم و فرصتی مناسب برای انفجار بود و احتیاج به جرقه‌ای داشت و آن جرقه به وجود آمد.

ابن مینا نماینده تام‌الاختیار یزید در جمع‌آوری اموال او در مدینه بود، می‌کوشید تا اموال گردآمده را از محلّ حزه خارج کند که معترضان مدینه، راه را بر او بسته و آنها را توقیف کردند. (۴)

ابن مینا موضوع توقیف اموال را به عثمان بن محمد بن ابی سفیان، والی مدینه گزارش داد. . . او نیز موضوع را طی نامه‌ای به شام گزارش نمود و یزید را بر علیه مردم مدینه برانگیخت.

۱- نه‌ایه الارب، ج ۶، ص ۲۱۶.

۲- همان.

۳- المعارف، ص ۳۴۵.

۴- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۵۰؛ الامامة والسیاسة، ج ۱، ص ۲۰۶.

ص: ۱۴۰

یزید از شنیدن این خبر خشمگین شد و اظهار داشت: «به خدا سوگند! لشکر انبوهی به طرف آنها گسیل خواهم کرد و آنان را زیر سم اسبان لگدمال خواهم نمود»^(۱).

رویا روی آشکار

عبدالله بن حنظله، مردم مدینه را برای مبارزه نهایی با یزید و بنی‌امیه فرا خواند. جایگاه اجتماعی او در میان مردم سبب شد تا با وی هماهنگ شوند و حتی خود او را به عنوان والی مدینه برگزینند و با او بیعت نمایند و یزید را از خلافت عزل کنند.^(۲)

مردم مدینه پس از بیعت با عبدالله بن حنظله در روز اول ماه محرم ۶۳ هـ. ق، عثمان بن محمد بن ابی سفیان عامل یزید و والی مدینه را از شهر اخراج کردند. سپس بنی‌امیه و وابستگان آنها و نیز قریشیانی را که با بنی‌امیه هم عقیده بودند و شمار آنها به هزار تن می‌رسید در خانه مروان حکم زندانی ساختند، بدون آنکه آسیبی به آنها برسد.^(۳)

عثمان بن محمد بن ابی سفیان، پیراهن پاره پاره خود را برای یزید به شام فرستاد و در نامه‌ای به او نوشت: «به فریاد ما برسید! اهل مدینه قوم ما را از مدینه بیرون راندند»^(۴).

۱- وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۱۲۷.

۲- طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۴۷.

۳- همان؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۱۱؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۳۷.

۴- کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۱۴؛ وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۱۲۷.

ص: ۱۴۱

یزید شب هنگام به مسجد آمد و بر بالای منبر رفت و فریاد زد:

ای اهل شام! عثمان بن محمّد -والی مدینه- به من نوشته است که اهل مدینه، بنی امیه را از شهر رانده‌اند. به خدا سوگند! اگر هیچ سرسبزی و آبادی وجود نداشته باشد برایم گواراتر از شنیدن این خبر است. (۱)

اعزام نیرو به مدینه

یزید ابتدا فردی به نام ضحاک بن قیس فهری و سپس عمرو بن سعید اشدق و پس از او عبیدالله بن زیاد را برای انجام این مأموریت دعوت کرد، ولی هر کدام به شکلی از انجام این مأموریت سر باز زدند. (۲)

سرانجام این مأموریت متوجه شخصی به نام مسلم بن عقبه مزی شد و یزید او را به فرماندهی لشکری برای مقابله با اهل مدینه گماشت. او که پیرمردی مریض و دارای نود و اندی سال بود این مسؤولیت را پذیرفت. (۳)

منادیان حکومتی جار می‌زدند: «ای مردم! برای جنگیدن با مردم حجاز بسیج شوید و پول خود را دریافت کنید». هر کسی که آماده می‌شد در همان ساعت صد دینار به او می‌دادند. مدتی نگذشت که حدود دوازده هزار نفر گرد آمدند. (۴) و بنا بر نقلی دیگر بیست هزار نفر

۱- الامامه والسیاسه، ج ۲، ص ۹؛ المحاسن والمساوی، ج ۱، ص ۴۶.

۲- الفتوح، ج ۳، ص ۱۷۹؛ طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۱۷۶؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۱.

۳- الفتوح، ج ۳، ص ۱۸۰.

۴- کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۱۲؛ وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۱۲۸.

ص: ۱۴۲

سواره وهفت هزار نفر پیاده آماده شدند. یزید به هر کدام از سواره‌ها دو یست دینار و برای هر کدام از پیاده‌های نظام صد دینار جایزه داد و به آنان امر کرد که به همراه مسلم بن عقبه حرکت کنند. (۱)

یزید قریب به نیم فرسخ با مسلم بن عقبه و لشکریان همراه بود و آنان را بدرقه می‌کرد. (۲)

در میان این لشکر مسیحیان شامی نیز دیده می‌شدند که برای جنگ با مردم مدینه آماده شده بودند. (۳)

یزید درباره مردم مدینه به مسلم بن عقبه چنین سفارش کرد:

مردم مدینه را سه بار دعوت کن، اگر اجابت کردند چه بهتر و گرنه در صورتی که بر آنان پیروز شدی سه روز آنان را قتل‌عام کن، هر چه در آن شهر باشد برای لشکر مباح خواهد بود. اهل شام را از آنچه می‌خواهند با دشمن خود انجام دهند باز مدار. چون مدت سه روز بگذرد از ادامه قتل و غارت دست بردار و از مردم بیعت بگیر که برده و بنده یزید باشند! هرگاه از مدینه خارج شدی به سوی مکه حرکت کن. (۴)

مسلم بن عقبه همراه لشکریان خود از وادی القری به سوی مدینه حرکت کرد و در محلی به نام «جُرف» که در سه میلی مدینه واقع شده اردو زد. (۵)

۱- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۷۱؛ اخبار الطوال، ص ۳۱۰.

۲- کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۵۶.

۳- تاریخ العرب، ج ۱، ص ۲۴۸.

۴- اخبار الطوال، ص ۳۱۰؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۱۲؛ الفتوح، ج ۳، ص ۱۸۰.

۵- الامامه والسیاسه، ج ۱، ص ۲۱۱.

ص: ۱۴۳

از طرف دیگر، مردم مدینه دیری بود که از حرکت لشکر شام اطلاع یافته و برای مقابله و دفاع آماده شده بودند. با نزدیک شدن لشکر شام به مدینه، عبدالله بن حنظله در مسجدالنبی مردم را به نزد منبر پیامبر (ص) فرا خواند و از آنان خواست هر کدام با او همراهند تا پای جان با او بیعت کنند، مردم نیز تا پای جان با او بیعت نمودند. عبدالله بر منبر قرار گرفت و پس از حمد خداوند و بیان مطالبی گفت:

ای مردم مدینه! ما قیام نکردیم مگر به خاطر اینکه یزید مردی زناکار، خمّار و بی نماز است و تحمّل حکومت او مایه نزول عذاب الهی است. . . . (۱)

درگیری لشکر شام و قوای مدینه

قوای مدینه از خندقی که از زمان پیامبر (ص) باقی مانده بود استفاده کردند. وبعید می‌دانستند که لشکر شام از قسمت ناهموار و سنگلاخی شهر مدینه که در شرق واقع شده است حمله را آغاز کنند، ویا در صورت آغاز جنگ از آنجا کاری از پیش ببرند. ولی لشکر شام از همان منطقه به مردم مدینه حمله کرد. قوای مدینه سرسختانه مقاومت کردند و نبرد از صبح تا ظهر ادامه یافت.

ص: ۱۴۴

عبدالله بن حنظله به یکی از غلامانش گفت: «مرا از پشت سر محافظت کن تا نماز گزارم. عبدالله نمازش را خواند(۱) و به نبرد با شامیان ادامه داد».

مسلم بن عقبه برای ورود به مدینه از مروان کمک خواست. او نیز به سمت مدینه حرکت کرد تا به قبیله بنی حارثه رسید. یکی از مردان آن قبیله را که قبلاً شناسایی کرده بود فراخواند و طی گفت و گوی محرمانه به وی وعده احسان و جایزه داد تا راهی برای نفوذ به مدینه نشان دهد. آن مرد فریب خورد و راهی را از جانب محله بنی الاشهل به مروان نشان داد و شامیان از همان راه به داخل مدینه نفوذ کردند.(۲)

مبارزان و مدافعان خطّ مقدّم مردم مدینه ناگهان صدای تکبیر و ضجّه را از داخل مدینه شنیدند و پس از زمان نه چندان طولانی متوجّه هجوم لشکر شام از پشت سر خود شدند. بسیاری از آنان جنگ را رها کرده و به خاطر دفاع از زن و فرزند خود به مدینه باز گشتند.(۳)

شامیان به هر سو حمله می بردند و اهل مدینه را می کشتند. آنان با کشتن عبدالله بن حنظله مقاومت باقی مانده مردم مدینه را در هم شکسته و بر کلّ مدینه تسلط یافتند.

قتل و غارت اهل مدینه

ابن قتیبه می نویسد:

ورود لشکر شام در بیست و هفتم ماه ذی الحجه ۶۳هـ. ق اتفاق افتاد

۱- طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۴۸؛ الاعلام، ج ۴، ص ۲۳۴.

۲- الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۲۱۱؛ اخبار الطوال، ص ۳۱۰؛ وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۱۲۹.

۳- وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۱۳۰.

ص: ۱۴۵

و تا دمیدن هلال ماه محرم، مدینه به مدت سه روز در چنگال سپاه شام غارت شد. (۱)

مسلم بن عقبه چنانکه یزید بن معاویه گفته بود به لشکر شام پس از تصرف مدینه، گفت: «دست شما باز است، هرچه می خواهید انجام دهید! سه روز مدینه را غارت کنید» (۲)

بدین ترتیب شهر مدینه بر لشکریان شام مباح شد و در معرض تاراج و بهره‌برداری همه جانبه آنان قرار گرفت، و هیچ زن و مردی در مسیر آنان از گزند و آسیب ایمنی نیافت. مردم کشته می شدند و اموالشان به غارت می رفت. (۳)

ناگوارتر از قتل وغارت شامیان نسبت به مردم مدینه و باقی مانده نسل صحابه رسول خدا (ص) و مهاجر و انصار، اقدام لشکر حریص و بی‌مبالات شام به هتک ناموس اهل مدینه بود.

در هجوم شامیان به خانه‌های مدینه، هزاران زن هتک حرمت شدند، هزاران کودک زاییده شد که پدرانشان معلوم نبود. از این رو، آنان را «اولاد الحزّه» می نامیدند. (۴)

کوچه‌های مدینه از اجساد کشته شدگان پر و خون‌ها تا مسجد پیامبر

۱- الامامة والسياسة، ج ۱، صص ۲۲۰ و ۲۲۱.

۲- همان، ج ۲، ص ۱۰.

۳- الفتوح، ج ۳، ص ۱۸۱؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۷.

۴- الامامة والسياسة، ج ۲، ص ۱۰؛ الفتوح، ج ۳، ص ۱۸۱؛ البدء والتاریخ، ج ۶، ص ۱۴؛ وفيات الاعیان، ج ۶، ص ۲۷۶؛ تاریخ الخلفاء، ص ۲۰۹.

ص: ۱۴۶

بر زمین ریخته شده بود. (۱) کودکان در آغوش مادران محکوم به مرگ شده (۲) و صحابه پیر پیامبر (ص) مورد آزار و بی حرمتی قرار می گرفتند. (۳)

شدت کشتار به حدی بود که از آن پس مسلم بن عقبه را به خاطر زیاده روی در کشتن مردم «مُسرف بن عقبه» نامیدند. اهل مدینه از آن پس لباس سیاه پوشیدند و تا یک سال صدای گریه و ناله از خانه‌های آنان قطع نشد. (۴)

ابن قتیبه نقل می کند:

در روز حرّه از اصحاب پیامبر (ص) هشتاد مرد کشته شد. وبعد از آن از بدری‌ها کسی باقی نماند. واز قریش وانصار هفتصد نفر به قتل رسیدند. واز سایر مردم از موالی و عرب و تابعین ده هزار نفر به قتل رسیدند. (۵)

سیوطی می نویسد:

در سال ۶۳ ه. ق اهل مدینه بر یزید خروج کرده و او را از خلافت خلع نمودند. یزید لشکر انبوهی را به سوی آنان فرستاد و دستور داد آنها را به قتل رسانده و پس از آن به طرف مکه حرکت کرده و ابن زبیر را به قتل برسانند. لشکر آمدند. و واقعه حرّه در مدینه طیبه اتفاق افتاد. و نمی دانی که واقعه حرّه چه بود؟ حسن یک بار

۱- کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۱۳.

۲- الامامة والاسیاسة، ج ۱، ص ۲۱۵.

۳- اخبار الطوال، ص ۳۱۴.

۴- الامامة والسیاسة، ج ۱، ص ۲۲۰.

۵- همان، ج ۱، ص ۲۱۶؛ البداية والنهاية، ج ۸، ص ۲۴۲.

ص: ۱۴۷

نقل کرد که به خدا سوگند! هیچ کس در آن واقعه نجات نیافت. در آن واقعه جماعت بسیاری از صحابه و از دیگران به قتل رسیدند و مدینه غارت شد و از هزار دختر باکره از اله بکارت شد پس **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**. رسول خدا (ص) فرمود: «من أخاف أهل المدينة أخافه الله وعليه لعنة الله والملائكة والناس أجمعين»؛ «هر کس اهل مدینه را بترساند خداوند او را خواهد ترسانید و لعنت خدا و ملائکه و همه مردم بر او باد». این حدیث را مسلم روایت کرده است. (۱)

ابن قتیبه می‌نویسد:

مسلم بن عقبه هنگامی که از جنگ وغارت با اهل مدینه فارغ شد، در نامه‌ای به یزید چنین نوشت: السلام عليك يا امير المؤمنين... من نماز ظهر را نخواندم جز در مسجد آنان بعد از کشتن فجیع و به غارت بردن عظیم... فرار کننده را دنبال کرده و مجروحان را خلاص کردیم. و سه بار خانه‌هایشان را غارت نمودیم؛ همان گونه که امیرالمؤمنین دستور داده بود... (۲). سبط بن جوزی از مدائنی در کتاب «حزّه» از زهری نقل کرده که گفت: در روز حزّه از بزرگان قریش و انصار و مهاجران و سرشناسان و از موالی هفتصد نفر به قتل رسیدند. و تعداد کسانی که از بردگان و مردان و زنان به قتل رسیدند، ده هزار نفر بود. چنان خونریزی شد

۱- تاریخ الخلفاء، ص ۲۰۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۴، صص ۳۷ و ۳۸.

۲- الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۲۱۸.

ص: ۱۴۸

که خون‌ها به قبر پیامبر (ص) رسید و روضه و مسجد پیامبر (ص) پر از خون شد.

مجاهد می‌گوید: «مردم به حجره رسول خدا (ص) و منبر او پناه بردند؛ ولی شمشیرها بود که بر آنان وارد می‌شد».

مدائینی از ابن‌قره و او از هشام بن حسان نقل کرده که گفت:

هزار زن بدون شوهر بعد از واقعه حرّه بچه دار شدند. و شخص دیگری نقل کرده که ده هزار زن بعد از واقعه حرّه بدون شوهر

بچه‌دار شدند. (۱)

اعدام شدگان واقعه حرّه

مسلم بن عقبه پس از استیلا بر مردم مدینه برخی از چهره‌های سرشناس و مؤثر در قیام مدینه را احضار کرد و طی محاکمه‌های ویژه،

آنان را محکوم به اعدام نمود. ویژگی این محاکمات این بود که مسلم از احضارشدگان می‌خواست تا آنان به عنوان اینکه برده

و بنده یزید باشند، با وی بیعت کنند. (۲)

چهره‌های معروف این رخداد اسفبار عبارتند از:

الف) ابوبکر بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب. (۳)

ب) دو فرزند از زینب دختر امّ سلمه. (۴)

۱- تذکره الخواص، صص ۲۵۹ و ۲۶۰؛ البدایه والنهایه، ج ۸، ص ۲۴۲؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۳۱۶.

۲- الفتوح، ج ۲، ص ۱۸۲.

۳- نهایه الارب، ج ۶، ص ۲۲۷.

۴- همان.

ص: ۱۴۹

- ج) ابوبکر بن عبیدالله بن عبدالله بن عمر بن خطاب. (۱)
- د) معقل بن سنان (یکی از پرچمداران پیامبر (ص) در فتح مکه). (۲)
- ه) فضل بن عباس بن ربیعہ بن حارث بن عبدالمطلب. (۳)
- و) ابوسعید خدری (از اصحاب پیامبر (ص) که در دوازده غزوه همراه پیامبر بود). (۴)
- ز) عبدالله بن مطیع. (۵)

۶-انکار امر یزید به خراب کردن کعبه

اشاره

بعد از آنکه عبدالله بن زبیر به جهت مخالفت با یزید به مکه رفت و در مسجدالحرام با لشکریانش پناه گرفت، یزید دستور حمله او را صادر کرد.

ولی ابن تیمیه می‌گوید:

و درباره پادشاهان مسلمین از بنی‌امیه و بنی‌عباس و نایبان آنان، شکی نیست که هیچ یک از آنان قصد اهانت به کعبه را نداشتند؛ نه نایب یزید و نه نایب عبدالملک حجاج بن یوسف و نه غیر از این دو نفر، بلکه عموم مسلمین کعبه را تعظیم می‌کردند. آری مقصود آنان محصور کردن ابن زبیر بود. و به منجیق بستن هم به جهت او

۱-المعارف، ص ۱۸۷.

۲-وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۱۳۳.

۳-نهایة الارب، ج ۶، ص ۲۲۷.

۴-حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۳۶۹.

۵-نسب قریش، ص ۳۸۴.

ص: ۱۵۰

بود نه کعبه. ویزید کعبه را خراب نکرد و قصد سوزاندن آن را نیز نداشت، نه او و نه نایبان او، و این مورد اتفاق مسلمانان است، و این فرزند زبیر بود که کعبه را خراب نمود. . . (۱)

پاسخ

ابن اثیر در کتاب «الکامل فی التاریخ» می‌نویسد:

چون مسلم بن عقبه در جنگ با اهل مدینه و غارت آن فارغ شد، با افرادی که همراه او بود به طرف مکه حرکت کرد تا با ابن زبیر مقابله کند. . . چون به مشلل رسید مرگ او را فرا گرفت. . . بعد از آن، حصین لشکر را به طرف مکه حرکت داد. چون به مکه رسیدند در آنجا اقامت کردند و بقیه محرم و صفر و سه روز از ماه ربیع الاول را با فرزند زبیر و طرفدارانش جنگیدند، در این اثناء خانه خدا را به منجنیق بسته و آن را به آتش کشیدند. . . (۲)

ابن قتیبه در کتاب «الامامة والسیاسة» می‌نویسد:

لشکر حصین بن نمیر حرکت کرد تا به مکه رسید. عده‌ای اسب سوار را فرستاد تا پایین مکه را به دست گیرند. در آنجا وسایل جنگی و منجنیق‌ها را نصب نمودند و به لشکریان خود دستور داد تا روزی ده هزار صخره به طرف مکه رها کنند. (۳)

۱- منهاج السنه، ج ۴، ص ۵۷۷.

۲- کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۱۶؛ البدایه والنهایه، ج ۸، ص ۲۴۶؛ تاریخ طبری، ج ۴، صص ۳۸۱ و ۳۸۲.

۳- الامامة والسیاسة، ج ۲، ص ۱۲؛ شذرات الذهب، ابن عماد حنبلی، ج ۱، ص ۲۸۷.

ص: ۱۵۱

سیوطی در کتاب «تاریخ الخلفاء» از ذهبی نقل می‌کند:

چون یزید با اهل مدینه آن عمل را انجام داد... لشکر حرّه به جهت جنگ با فرزند زبیر به طرف مکه حرکت کرد... چون به آنجا رسیدند، فرزند زبیر را محاصره کرده، با او به قتال برآمده و او را با منجنیق سنگ باران نمودند... از شرارت و شعله آتش آنان پرده‌های کعبه و سقف آن و... سوخت... (۱).

کلمات علمای اهل سنت درباره یزید

اکثر علمای اهل سنت یزید بن معاویه را به خاطر کشتن امام حسین (ع) و جنایات دیگرش شدیداً مورد طعن و سرزنش قرار داده‌اند: الف) آلوسی می‌گوید: «هر کسی که بگوید یزید با این عملش معصیت نکرده و لعنش جایز نیست، باید در زمره انصار یزید قرار گیرد» (۲).

ب) ابن خلدون می‌گوید: «غلط کرده ابن العربی مالکی که می‌گوید: حسین به شمشیر جدش کشته شد. آن گاه بر فسق یزید ادعای اجماع می‌کند» (۳).

۳. تفتازانی می‌گوید: «رضایت یزید به کشتن حسین و خوشحالی او به آن واهانت اهل بیت (علیهم السلام) از متواترات معنوی است» (۴).

۱- تاریخ الخلفاء، ص ۲۰۹؛ اخبار مکه، ازرقی، ج ۱، ص ۲۰۲.

۲- تفسیر روح المعانی، ج ۲۶، ص ۷۳.

۳- مقدمه ابن خلدون، ص ۲۵۴.

۴- شرح عقائد نسفیه، ص ۱۸۱.

ص: ۱۵۲

. جاحظ می گوید:

جنایاتی که یزید مرتکب آن شد؛ از قبیل: کشتن حسین، به اسارت بردن اهل بیتش، چوب زدن به دندان‌ها و سر مبارک حضرت، ترساندن اهل مدینه، خراب کردن کعبه، همگی دلالت بر قساوت و غلظت و نفاق و خروج او از ایمان دارد. پس او فاسق و ملعون است و هر کس که از دشنام دادن ملعون جلوگیری کند خودش ملعون است. (۱)

۵. دکتر طه حسین نویسنده مصری می گوید:

گروهی گمان می کنند که یزید از کشته شدن حسین (ع) با این وضع فجیع، تبرّی جسته و گناه این عمل را به گردن عیدالله انداخت، اگر چنین است چرا عیدالله را ملامت نکرد؟ چرا او را عقاب نکرد؟ چرا او را از ولایت عزل نکرد؟ (۲)

۷. تمجید از فرقه یزیدیه

ابن تیمیه با طایفه غلات از یزیدیه، ارتباط تنگاتنگی داشته که شک و تردید انسان را از این جهت برانگیخته و سؤال‌ها را در ذهن انسان نسبت به نصب و عداوت او به اهل بیت (علیهم السلام) بیشتر می کند و می تواند مهر تأییدی بر نصب و عداوت او نسبت به اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) بلکه خود پیامبر (ص) باشد.

۱- رسائل جاحظ، ص ۲۹۸.

۲- الفتنة الكبرى، ج ۲، ص ۲۶۵.

ص: ۱۵۳

طایفه‌ای از یزیدیه هستند که در حقّ یزید غلو می‌کنند و منسوب به شیخ عدی بن مسافر اموی می‌باشند. اینان فرقه‌ای از غلاتند که اجماع مسلمانان بر کفر و خروج آنان از اسلام است؛ زیرا صفت الوهیت به شیطان و نبوت به یزید داده‌اند. ابن تیمیه معاصر این طایفه بوده است. او در نامه‌ای که به اتباع این فرقه داشته، می‌گوید:

از احمد بن تیمیه به هر کسی که از مسلمانان منسوب به سنت و جماعت و منسوبین به جماعت شیخ عارف مقتدی ابوالبرکات عدی بن مسافر اموی و هر کس که پیرو اوست و این نامه به او می‌رسد می‌باشد، خداوند شما را به پیمودن راهش موفق گرداند. . . درود و رحمت خدا و برکات او بر شما باد! (۱)

۸. دفاع از خوارج

ابن تیمیه در دفاع از خوارج می‌گوید:

. . . خوارج از بزرگ‌ترین مردم از حیث نماز و روزه و قرائت قرآن می‌باشند که دارای لشکر و لشکرگاه بودند. آنان متدین به دین اسلام در باطن و ظاهرند. (۲)

او می‌گوید: «خوارج از رافضه راستگوتر و دین‌دارتر و باورع‌ترند، بلکه خبر نداریم که خوارج عمداً دروغ بگویند، بلکه آنان راستگوترین مردمند» (۳)

۱- الوصیة الکبری، ابن تیمیه، ص ۵.

۲- منهاج السنه، ج ۴، صص ۳۷ و ۳۸.

۳- همان، ج ۷، ص ۳۶.

ص: ۱۵۴

او همچنین می‌گوید: «خوارج عاقل‌تر و راست‌گوتر و بیشتر دنبال کننده حَقِّند از رافضه. . . بسیاری از رهبران رافضه و عامه آنان زندق و ملحدند!» (۱)

پاسخ این جملات را در پاسخ اشکال بعد خواهیم داد.

۹. دفاع از قاتلین حضرت علی (ع)

اشاره

ابن تیمیه می‌گوید:

و امّا علی؛ پس شکی نیست که همراه با او طایفه‌ای از سابقین همچون سهل بن حنیف و عمار بن یاسر جنگیدند، ولی کسانی که همراه با او جنگ نکردند برتر بودند. . . وانگهی آن کسانی که با او جنگ و ستیز کردند هرگز خوار نشدند، بلکه همیشه و دائماً یاری شده، کشورها را فتح و با کافران می‌جنگیدند. . . و لشکری که همراه معاویه می‌جنگیدند هرگز خوار نشدند، بلکه حتی در جنگ با علی، پس چگونه ممکن است که پیامبر (ص) گفته باشد: «بار خدایا! خار کن هر کس که او را خوار کند»، بلکه شیعیان همیشه خوار و مغلوب بوده‌اند. . . (۲)

و نیز می‌گوید:

کسانی که با او به قتال برآمدند از این خالی نیست که یا معصیت کارند و یا مجتهد و به خطا رفته یا به واقع رسیده. به هر

۱- منهاج السنه، ج ۷، ص ۲۶۰.

۲- همان، صص ۵۷ - ۵۹.

ص: ۱۵۵

تقدیر، این کار از آنان ضرر به ایمانشان وارد نمی‌کند و مانع از دخول در بهشت نمی‌شود. (۱)

پاسخ

کسی که کلمات و سخنان صحابه را در لابه‌لای کتاب‌ها بررسی کند پی می‌برد که رسول خدا (ص) آنان را مأمور به نصرت و یاری امیر مؤمنان علی بن ابی‌طالب (ع) در تمام جنگ‌ها کرده است. حضرت (ص) به اصحابش دستور داده تا با ناکثین و قاسطین و مارقین بجنگند. اینک به برخی از این کلمات اشاره می‌کنیم:

الف) ابوسعید خدری می‌گوید: رسول خدا (ص) ما را امر به قتال با ناکثین و قاسطین و مارقین نمود. عرض کردیم: «ای رسول خدا! ما را به قتال با این افراد دعوت نمودی، همراه با چه کسی با این افراد بجنگیم؟» پیامبر (ص) فرمود: «همراه با علی بن ابی‌طالب» (۲)

ب) ابوالیقظان عمار بن یاسر می‌گوید: «رسول خدا (ص) مرا امر کرد تا با ناکثین و مارقین و قاسطین بجنگم». (۳)

و نیز روایت کرده که رسول خدا (ص) فرمود: «ای علی! زود است که تو را گروه ظالم به قتل برساند؛ درحالی که تو برحقی، پس هر کس تو را در آن روز یاری نکند از من نیست». (۴)

۱- منهاج السنه، ج ۴، ص ۳۹۳.

۲- تاریخ ابن عساکر، ج ۷، ص ۳۳۹؛ کفایه الطالب، ص ۱۷۳.

۳- مسند ابی یعلی، ج ۳، ص ۱۹۴؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۳۸.

۴- تاریخ ابن عساکر، ج ۱۲، ص ۳۷۰؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۱۳.

ص: ۱۵۶

ج) خلید عصری می گوید: از امیرالمؤمنین (ع) در روز نهروان شنیدم که می فرمود: «رسول خدا (ص) مرا امر کرد تا با ناکثین وقاسطین ومارقین بجنگم» (۱)

د) ابویوب انصاری در عصر خلافت عمر بن خطاب می گفت: «رسول خدا (ص) امر به قتال با ناکثین وقاسطین ومارقین نموده است» (۲)

ه) عبدالله بن مسعود می گوید: «رسول خدا (ص) علی (ع) را دستور داد تا با ناکثین وقاسطین ومارقین بجنگد» (۳)

و) علی بن ربیعہ والبی می گوید: «از علی (ع) شنیدم که می فرمود: پیامبر (ص) با من عهد وپیمان بست تا بعد از او با ناکثین وقاسطین و مارقین بجنگم» (۴)

ز) ابوسعید مولی رباب می گوید: از علی (ع) شنیدم که می فرمود: «من به قتال با ناکثین وقاسطین ومارقین امر شده‌ام» (۵)

ح) سعد بن عبادہ می گوید: علی (ع) به من فرمود: «به من دستور داده شده تا با ناکثین وقاسطین ومارقین بجنگم» (۶)

ط) انس بن مالک از پدرش از امام علی (ع) نقل کرده که فرمود: «مأمور شده‌ام با سه دسته بجنگم: ناکثین وقاسطین ومارقین» (۷)

۱- تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۳۴۰؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۷، ص ۳۳۸.

۲- مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۰؛ الخصائص الکبری، سیوطی، ج ۲، ص ۲۳۵.

۳- المعجم الکبیر، ج ۱۰، ص ۹۱؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۳۸.

۴- مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۳۸؛ مسند ابی یعلی، ج ۱، ص ۳۹۷.

۵- مناقب خوارزمی، ص ۱۷۵.

۶- تاریخ ابن کثیر، ج ۷، ص ۳۳۸؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۲۹۲.

۷- تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۲، ص ۳۶۷؛ البدایه والنهایه، ج ۷، ص ۳۳۷.

ص: ۱۵۷

ی) عبدالله بن مسعود می گوید: رسول خدا (ص) از حجره خود خارج شد و به طرف منزل امّ سلمه رفت. علی (ع) آمد. رسول خدا (ص) فرمود: «ای امّ سلمه! به خدا سوگند! این شخص بعد از من با ناکثین وقاسطین ومارقین خواهد جنگید»^(۱)

ک) ابورافع می گوید: همانا رسول خدا (ص) به علی (ع) فرمود: «زود است که بین تو و بین عایشه امری اتفاق افتد». حضرت عرض کرد: «من، ای رسول خدا!؟» پیامبر (ص) فرمود: «آری». باز حضرت عرض کرد: «من؟» پیامبر (ص) فرمود: «آری». حضرت عرض کرد: «ای رسول خدا! من شقی ترین آنهایم؟» پیامبر (ص) فرمود: «هرگز، ولی هنگامی که چنین اتفاقی افتاد او (عایشه) را به مأمّنش بازگردان»^(۲)

ابن ابی الحدید می گوید: «از پیامبر (ص) ثابت شده که خطاب به علی (ع) فرمود: «تقاتل بعدی الناکثین والقاسطین ومارقین»^(۳)؛ «تو بعد از من با ناکثین وقاسطین ومارقین قتال خواهی کرد».

می دانیم که مقصود از «ناکثین» عهدشکنان؛ یعنی اصحاب جمل و عایشه هستند. و مقصود از «قاسطین» ظالمان؛ یعنی همان اصحاب صفّین و پیروان معاویه می باشند. و مقصود از «مارقین» خارج شوندگان از دین، همان خوارج و اصحاب نهروان است.

۱- تاریخ ابن کثیر، ج ۷، ص ۳۳۹؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۱۰؛ الرياض النضرة، ج ۳، ص ۱۹۸.

۲- مسند احمد، ج ۷، ص ۵۳۷؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۲۴؛ المعجم الصغير، ج ۱، ص ۳۳۲؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۹۶.

۳- شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۱۸۳، شرح خطبه ۲۸۳.

ص: ۱۵۸

در نتیجه از این احادیث استفاده می‌شود حضرت علی (ع) از طرف پیامبر (ص) مأمور به جنگیدن با این سه دسته بوده است .

۱۰. دفاع از ابن ملجم

اشاره

ابن تیمیه می‌گوید:

آن کسی که علی را کشت، نماز به جای می‌آورد و روزه می‌گرفت و قرائت قرآن می‌کرد. علی را به اعتقاد اینکه خدا و رسولش کشتن او را دوست دارند، به قتل رسانید. . . . (۱)

او در جایی دیگر ابن ملجم را از عابدترین مردم معرفی کرده است. (۲)

پاسخ

سخن ابن تیمیه در حالی است که رسول خدا (ص) در حدیث صحیح السند (۳) ابن ملجم را با تعبیر «اشقی الناس»؛ «شقی‌ترین مردم» توصیف کرده است، همان‌گونه که قرآن همین تعبیر را درباره قاتل شتر صالح در میان قوم ثمود به کار برده است.

این مضمون را ابن ابی حاتم، ابن مردویه، بغوی، ابونعیم، طبرانی و سیوطی از این افراد در «در المنثور» در ذیل آیه شریفه: إِذِ انْبَعَثَ أَشْقَاهَا و ابن عبدالبر و ابن اثیر در ترجمه امام علی (ع) از کتاب

۱- منهاج السنه، ج ۷، ص ۱۵۳.

۲- همان، ج ۵، ص ۴۷.

۳- مسند احمد، ج ۱، ص ۱۳۰؛ خصائص نسائی، ص ۳۹؛ طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۲۱.

ص: ۱۵۹

«الاستیعاب» و در «اسد الغابۀ» و طحاوی در «مشکل الآثار» و دیگران درباره ابن ملجم نقل کرده‌اند. (۱)

۱۱. دفاع از بنی‌امیه

اشاره

ابن تیمیه از بنی‌امیه بسیار دفاع کرده و آنان را مدح نموده است. او می‌گوید: «همانا بنی‌امیه متولّی جمیع اراضی اسلام شدند و دولت در زمان آنان عزیز بود» (۲)

او همچنین می‌گوید:

سنت قبل از دولت بنی‌عباس ظاهرتر بود تا دولت آنان...؛ زیرا در دولت بنی‌عباس بسیاری از شیعه و دیگران از اهل بدعت وارد شده بودند. (۳)

او همچنین در جایی دیگر نزول آیه: *وَ الشَّجَرَةُ الْمَلْعُونَةُ فِي الْقُرْآنِ* را در شأن بنی‌امیه انکار کرده و این‌گونه تفسیر را از تحریفات شیعه در قرآن بر شمرده است. (۴)

پاسخ

تفسیر «شجره ملعونه» به بنی‌امیه از بسیاری از اهل سنت وارد شده است؛ از قبیل:

۱- مشکل الآثار، ج ۱، ص ۳۵۱.

۲- منهاج السنه، ج ۸، صص ۲۳۸ - ۲۴۲.

۳- همان، ج ۴، ص ۱۳۰.

۴- همان، ج ۳، ص ۴۰۴.

ص: ۱۶۰

حاکم نیشابوری (۱)، خطیب بغدادی (۲)، فخر رازی (۳)، خازن (۴)، و سیوطی (۵) بلکه طبق قول ابی‌الفداء این تفسیر مورد اجماع مفسرین است. (۶)

چنان‌که مطابق برخی از روایات، پیامبر اکرم (ص) مروان و پدرش را به طور خصوص لعن کرده است. (۷)

۱- المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۴۸۰.

۲- تاریخ بغداد، ج ۶، ص ۲۷۱ و ج ۸، ص ۲۸۰.

۳- تفسیر فخر رازی، ذیل آیه.

۴- تفسیر خازن، ذیل آیه.

۵- درّ المنثور، ذیل آیه.

۶- تاریخ ابی‌الفداء، ج ۳، ص ۱۱۵.

۷- مسند احمد، ج ۲، ص ۳۸۵؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۴۸۰.

ص: ۱۶۱

اعتراف بزرگان اهل سنت به ناصبی بودن ابن تیمیه

اشاره

بدین جهت است که عدّه‌ای از علمای اهل سنت نیز به ناصبی بودن و معاند بودن ابن تیمیه نسبت به اهل بیت (علیهم السلام) اعتراف کرده‌اند. اینک به برخی از عبارات آنها اشاره می‌کنیم:

۱. ابن حجر عسقلانی

او در بخشی از شرح حال ابن تیمیه می‌گوید: «چه بسیار از مبالغه‌اش در توهین کلام رافضی (علامه حلی) که منجر به تنقیص و توهین به علی شد»^(۱)

و در جایی دیگر می‌گوید: «ابن تیمیه در حقّ علی (ع) می‌گوید: او بر نص قرآن در هفده مورد اشتباهاتی داشته است»^(۲) در جایی دیگر می‌گوید:

۱- لسان المیزان، ج ۶، صص ۳۱۹ و ۳۲۰.

۲- الدرر الكامنه، ج ۱، ص ۱۵۳.

ص: ۱۶۲

مردم درباره ابن تیمیه اختلاف دارند: برخی او را به تجسیم نسبت می‌دهند و گروهی نیز او را به کفر وعده‌ای به نفاق نسبت داده‌اند، به جهت نسبت ناروایی که به علی (ع) می‌دهد. (۱)

۲. ابن حجر هیتمی

او درباره ابن تیمیه می‌گوید: «وی کسی است که خداوند متعال، او را خوار و گمراه و کور و کر و ذلیلش کرد. صاحبان علم به این مطلب تصریح نموده‌اند» (۲)

۳. علامه زاهد کوثری

او در بخشی از کلماتش در ردّ ابن تیمیه می‌گوید: «... از کلمات او آثار بُغض و دشمنی با علی (ع) ظاهر می‌گردد» (۳)

۴. شیخ عبدالله غماری

او در بخشی از ردّیه‌اش علیه ابن تیمیه می‌گوید: «علمای عصرش او را به جهت انحرافش از علی (ع) به نفاق نسبت دادند» (۴)

۵. حسن بن علی سقاف

او می‌گوید:

ابن تیمیه کسی است که او را شیخ الاسلام می‌نامند و گروهی نیز

۱- الدرر الكامنة، ج ۱، ص ۱۵۵.

۲- الفتاوی الحدیثیة، ص ۱۱۴.

۳- الحاوی فی سیرة الطحاوی، ص ۲۶.

۴- الرسائل الغماریة، صص ۱۲۰ و ۱۲۱.

ص: ۱۶۳

به کلماتش استدلال می‌کنند؛ در حالی که او ناصبی و دشمن علی است و به فاطمه (علیها السلام) نسبت نفاق داده است (۱).

۶. علامه شیخ کمال الحوت

او نیز در ردّ خود بر ابن تیمیه بانی را به نام (افتراءات ابن تیمیه بر امام علی (ع)) به این موضوع اختصاص داده است (۲).

۷. شیخ عبدالله حبشی

او می‌گوید: «ابن تیمیه، علی بن ابی طالب (ع) را سرزنش می‌کرد و می‌گفت: جنگ‌های او به ضرر مسلمین بوده است» (۳).

۸. حسن بن فرحان مالکی

سلیمان بن صالح خراشی در کتاب خود در دفاع از ابن تیمیه می‌گوید: «از شیخ حسن مالکی شنیدم که در یکی از مجالس می‌گفت: در ابن تیمیه مقداری نصب و عداوت علی وجود دارد» (۴).

حکم بغض امیر مؤمنان علی (ع)

با مراجعه به روایات اهل سنت پی می‌بریم که پیامبر (ص) عموم مردم را از بغض و عداوت و دشمنی با حضرت علی (ع) منع کرده است. اینک به ذکر برخی از روایات اشاره می‌کنیم.

۱- التنبیه والرّد، سقاف، ص ۷.

۲- التوفیق الربّانی فی الردّ علی ابن تیمیه، ص ۸۵.

۳- المقالات السنیة، ص ۲۰۰.

۴- نحو انقاذ التاريخ الاسلامی، ص ۳۵.

ص: ۱۶۴

۱. ابو رافع می گوید: «رسول خدا (ص) علی را به عنوان امیر بر یمن فرستاد، با حضرت شخصی از قبیله اسلم به نام عمرو بن شاس اسلمی حرکت کرد. او از یمن بازگشت؛ در حالی که علی (ع) را مذمت نموده وشکایت می کرد. رسول خدا (ص) کسی را به سوی او فرستاد و فرمود: «خفه شو ای عمرو! آیا از علی ظلمی در حکم یا لغزشی در تقسیم مشاهده کردی؟» او گفت: «هرگز». حضرت فرمود: «پس برای چه مطلبی را می گویی که به من رسیده است؟» او گفت: «جلوی بغضم را نمی توانم بگیرم». حضرت چنان غضبناک شد که نتوانست جلوی خود را بگیرد به حدی که غضب در چهره او نمایان شد، آن گاه فرمود:

«من أبغضه فقد أبغضني ومن أبغضني فقد أبغض الله، ومن أحبّه فقد أحبّني، ومن أحبّني فقد أحبّ الله تعالى. (۱)»

هر کس علی را دشمن بدارد به طور حتم مرا دشمن داشته و هر کس مرا دشمن بدارد به طور حتم خدا را دشمن داشته است. و هر کس علی را دوست بدارد به طور حتم مرا دوست داشته است و هر کس مرا دوست بدارد به طور حتم خدا را دوست داشته است.

۲. رسول خدا (ص) فرمود:

يا علي! أنت سيّد في الدنيا، سيّد في الآخرة، حبيبي وحبيبي حبيب الله وعدوّك عدوّي، وعدوّي عدوّ الله، والويل لمن أبغضك بعدى. (۲)

۱- مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۷۴.

۲- مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۸.

ص: ۱۶۵

ای علی تو آقای در دنیا و آقای در آخرتی، دوستدار تو دوستدار من است و دوستدار من دوستدار خداست و دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خداست و وای بر کسی که بعد از من تو را دشمن بدارد.

۳. و نیز فرمود:

یا علی! طوبی لمن أحبک و صدق فیک و ویل لمن أبغضک و کذب فیک. (۱)

ای علی! خوشا به حال کسی که تو را دوست داشته و در مورد تو راست بگوید و وای بر کسی که تو را دشمن داشته و در مورد تو دروغ بگوید.

۴. همچنین به سند صحیح از رسول خدا (ص) نقل شده که بعد از حدیث غدیر و ابلاغ ولایت حضرت علی (ع) فرمود:

اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه. . . (۲)

بارخدا یا! دوست مدار هر کس که علی را دوست بدارد و دشمن مدار هر کس که علی را دشمن دارد. . .

این حداقل معنایی است که می‌توان برای این حدیث کرد.

۵. و نیز فرمود:

« عادی الله من عادى علياً » (۳)؛ «خدا دشمن بدارد کسی را که علی را دشمن بدارد» .

۱- مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴۵؛ مسند ابی یعلی، ج ۲، ص ۲۵۹.

۲- سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۳؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۴۰۱؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۱۸.

۳- کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۱.

ص: ۱۶۶

۵. ابن عساکر از محمّد بن منصور نقل کرده که گفت: ما نزد احمد بن حنبل بودیم که شخصی به او گفت: ای اباعبدالله! چه می‌گویی درباره حدیثی که روایت می‌شود که علی (ع) فرمود: «من تقسیم کننده آتشم؟» او گفت: «چه چیز باعث شده که این حدیث را انکار می‌کنید؟ آیا برای ما روایت نشده که پیامبر (ص) خطاب به علی (ع) فرمود: «لَا يَجِبُكَ إِلَّا مَوْمن وَلَا يَغْضُكَ إِلَّا مَنَافِقُ»؛ «دوست ندارد تو را مگر مؤمن و دشمن ندارد تو را مگر منافق». ما گفتیم: «آری». احمد گفت: «پس مؤمن کجاست؟» گفتند: «در بهشت». گفت: «و منافق کجاست؟» گفتند: «در آتش». احمد گفت: «پس علی تقسیم کننده آتش است». (۱)

صفات دشمنان حضرت علی (ع)

اشاره

با مراجعه به روایات پی می‌بریم که رسول خدا (ص) صفات و خصوصیات را برای دشمنان حضرت علی (ع) ذکر کرده است، اینک به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. خبث ولادت

ابن عباس از رسول خدا (ص) روایت کرده که خطاب به حضرت علی (ع) فرمود: لا يَغْضُكَ مِنَ الْعَرَبِ إِلَّا دَعِي وَلَا مِنَ الْأَنْصَارِ إِلَّا يَهُودِي وَلَا مِنَ سَائِرِ النَّاسِ إِلَّا شَقِي. (۲)

۱- تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۳۰۱؛ طبقات الحنابله، ج ۱، ص ۳۲۰.

۲- مناقب خوارزمی، ص ۳۲۳.

ص: ۱۶۷

دشمن ندارد تو را از عرب مگر زنازاده، و از انصار مگر یهودی و از سایر مردم مگر انسان با شقاوت. ابن عساکر از ثابت و او از انس نقل کرده که رسول خدا (ص) علی را در روز خیبر معرفی کرد و فرمود: ... یا ایها الناس! إمتحنوا أولادکم بحبّه، فَإِنَّ عَلِيًّا لَا يَدْعُو إِلَيَّ ضَالَّةً، وَلَا يَبْعَدُ عَن هَدْيٍ، فَمَن أَحَبَّهُ فَهُوَ مِنكُمْ وَمَن أَبْغَضَهُ فَلَيْسَ مِنكُمْ.

ای مردم! فرزندان خود را با حبّ علی امتحان نمایید؛ زیرا علی شما را دعوت به ضلالت نمی‌کند و از هدایت دور نمی‌نماید. پس هر فرزندی که او را دوست بدارد او از شما است و هر فرزندی که او را دشمن بدارد از شما نیست. انس بن مالک می‌گوید: بعد از خیبر کسی بود که فرزند خود را بر شانه‌اش سوار می‌کرد، آن‌گاه در بین راه علی می‌ایستاد و چون نظرش به حضرت می‌افتاد بچه را رو به او کرده و می‌گفت: «ای فرزندم! آیا این مردی که می‌آید را دوست داری؟» اگر بچه می‌گفت: آری، او را می‌بوسید و اگر می‌گفت: خیر، او را بر زمین می‌زد و به او می‌گفت: «برو به مادرت ملحق شو، و پدرت را به اهل مادرت ملحق مکن؛ زیرا من به فرزندی که علی بن ابی طالب را دوست ندارد احتیاج ندارم» (۱).

۲. نفاق

امیرالمؤمنین (ع) در حدیثی می‌فرماید:

۱- تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۲۸۸.

ص: ۱۶۸

وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسْمَةَ، إِنَّهُ لَعَهْدُ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ إِلَيَّ: إِنَّهُ لَا يَحِبُّنِي إِلَّا الْمُؤْمِنُ وَلَا يَبْغِضُنِي إِلَّا الْمُنَافِقَ. (۱)

قسم به کسی که دانه را شکافت و مردم را به خوبی خلق کرد، همانا عهدهی است از جانب پیامبر امّی به من که دوست ندارد مرا مگر مؤمن و دشمن ندارد مرا مگر منافق.

امّ سلمه می گوید: رسول خدا (ص) همیشه می فرمود:

« لَا يَحِبُّ عَلِيًّا مُنَافِقٌ وَلَا يَبْغِضُهُ مُؤْمِنٌ » (۲)؛ «هیچ گاه منافق علی را دوست ندارد و مؤمن نیز او را دشمن ندارد». ابوذر غفاری می گوید:

مَا كُنَّا نَعْرِفُ الْمُنَافِقِينَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) إِلَّا -بثلاث: بتكذيبهم الله ورسوله، والتخلف عن الصلاة، وبغضهم على بن أبي طالب. (۳)

ما منافقین را در عهد رسول خدا (ص) تنها با سه خصلت می شناختیم: به تکذیب خدا و رسول و تخلف از نماز و بغض علی بن ابی طالب.

ابوسعید خدری می گوید:

« كُنَّا نَعْرِفُ الْمُنَافِقِينَ - نحن معشر الأنصار - ببغضهم علياً » (۴)؛ «ما جماعت انصار، منافقین را با دشمنی علی می شناختیم».

۱- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۲۰، کتاب الایمان؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۰۱؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۳۵؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۲.

۲- سنن ترمذی، ج ۵، ص ۵۴۹؛ المصنّف، ابن ابی شیبّه، ج ۱۲، ص ۷۷.

۳- الرياض النضرة، ج ۳، ص ۱۶۷؛ كنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۰۶.

۴- سنن ترمذی، ج ۵، ص ۵۹۳.

ص: ۱۶۹

۳. فسق

ابوسعید خدری از رسول خدا (ص) نقل کرده که فرمود:
«لا یبغض علیاً إلا منافق أو فاسق أو صاحب دنیا»^(۱)؛ «علی را به جز منافق یا فاسق یا دنیاطلب دشمن ندارد».

۱- تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۲۸۵.

ص: ۱۷۱

کتابنامه

* قرآن کریم.

۱. ابن تیمیه (حیاته و عقائده)، صائب عبدالحمید، قم، مؤسسه الغدیر.
۲. بیعه علی بن ابی طالب (ع) فی ضوء الروایات الصحیحه، حسن بن فرحان، مکتبه التوبه، ریاض، مملکه العربیه السعودیه، سال ۱۴۱۷ه. ق.
۳. تاریخ امام علی (ع) از تاریخ دمشق، ابن عساکر دمشقی، بیروت، مؤسسه المحمودی.
۴. تاریخ دمشق، ابن عساکر دمشقی، بیروت، دار الفکر.
۵. حلیه الأولیاء، ابونعیم اصفهانی، بیروت، دار الکتب العربی.
۶. الدرر الکامنه، ابن حجر عسقلانی، دار الکتب العلمیه، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۸ه. ق.
۷. سلسله الأحادیث الصحیحه، محمد ناصر البانی، ریاض، دار الوطن.
۸. سنن ابن ماجه، بیروت، دار الفکر.
۹. سنن ابوداود، بیروت، دار الفکر.
۱۰. السنن الکبری، نسائی، بیروت، دار الکتب العلمیه.

ص: ۱۷۲

- . سنن دارمی، دار الکتب العربی.
۱۲. سیر اعلام النبلاء، ذهبی، بیروت، موسسه الرسالة.
۱۳. شعب الایمان، بیهقی، بیروت، دار الکتب العلمیه.
۱۴. شیعه شناسی و پاسخ به شبهات، علی اصغر رضوانی، قم مشعر.
۱۵. صحیح ابن حبان، موسسه الرسالة.
۱۶. صحیح بخاری، محمد بن اسماعیل بخاری، الیمامه، دار ابن کثیر.
۱۷. صحیح صفة صلاة النبى، حسن بن علی سقاف شافعی.
۱۸. صحیح مسلم، مسلم بن حجاج قشیری، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۱۹. کتاب الوافی بالوفیات، صلاح الدین خلیل بن ایبک صفدی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰.
۲۰. مجمع الزوائد، هیشمی، دار الریان للتراث.
۲۱. مسند احمد بن حنبل، مصر، موسسه قرطبه.
۲۲. مسند طیالسی، بیروت، دار المعرفة.
۲۳. منهاج السنه النبویه، ابن تیمیه، دار قرطبه.
۲۴. نحو انقاذ التاريخ الاسلامی، حسن بن فرحان مالکی، موسسه الیمامه الصحفیه، ریاض.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمه فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب ســــایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۲۳۳۳۰۴۵)(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی

جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل

و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق

روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۶۲۳۱-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده

است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار

شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است،

هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی

اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از

پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را ببدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال،

خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکنند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی

همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش

از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند

آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

